پژوهشی در شناخت

ایل‌ها و طایفه‌های عشایری خراسان

و

نقش سیاسی رؤسای ایل‌های بزرگ

در امور کشور، و روابط آنها با حکومتها

و

استعمارگران

تألیف: سید علی میرنیا

موسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش

پژوهشی در شناخت

ایل‌ها و طایفه‌های عشایری خراسان

و

نقش سیاسی رؤسای ایل‌های بزرگ

در امور کشور، و روابط آنها با حکومتها

و

استعمارگران

تألیف: سید علی میرنیا

موسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش

نام کتاب : ایلها و طایفه‌های عشایری خراسان

تالیف : سید علی میرنیا

نوبت چاپ : چاپ اول ـ تابستان ۱۳۶۹

تیراژ : ۳۰۰۰ جلد

فیلم و زینک : لیتوگرافی نور

حروفچینی : فردوسی

چاپ : شمشاد

ناظر انتشار، چاپ و پخش : رسول شهپری

نشانی مولف : مشهد صندوق پستی ۳۸۴۹

ناشر : موسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش

تهران : خیابان ولی عصر ـ خیابان دکتر فاطمی ـ پلاک ۱۸
ط. ۵ ـ شماره ۱۰ ـ کدپستی ۱۴۱۵۸ تلفن : ۸۹۵۰۲۲

فهرست مندرجات کتاب

بخش ششم ـ فهرست‌ها

بنام خداوند جان و خرد
سخن آغاز

در پژوهش شناخت ایل ها و طایفه های عشایری ایران، موضوعی که توجّه پژوهشگر را به خود جلب می‌نماید، کثرت اقوام مختلفی است که در خراسان وجود دارند و تعداد آنها نسبت به قبایل و طوایف عشایر سایر استان‌های ایران فوق‌العاده زیاد است باید دید چرا چنین است؟ جواب این چرا و سبب این بیشی را، می توان در موقعیت خراسان در مهاجرت، و مهاجمات اقوام مختلف در طول تاریخ جستجو کرد، که خراسان چهارراه این مهاجرت و مهاجمات بوده است:

۱ـ لشگر کشی منصور خلیفه دوم عباسی، به فرماندهی حازم بن خزیمه، در سال ۱۵۰ هـ.ق برای سرکوبی قیام خراسانیان و سیستانیان به سرپرستی، استاد سیس، باقی ماندن بعضی از امرا و سپاهیان عرب پس از سرکوبی قیام در مناطقی از خراسان، مانند: حزیمه، شیبانی، زنگویی، نخعی، عامری، میش مست، خزاعی و غیره.

۲ـ انتخاب مرو، در خراسان بزرگ به ولیعهد نشینی خلافت، در زمان هارون الرشید، سپس مرکز خلافت، در ابتدای خلافت مأمون عباسی، و مهاجرت قبایل عرب به این منطقه و باقی ماندن قبایلی از اعراب در مرو و دیگر نقاط خراسان پس از انتقال مرکز خلافت از مرو به بغداد

۳ـ واگذاری حکومت و امارت خراسان در زمان سامانیان (۳۸۹ـ ۲۶۱ هـ.ق) به ترکان و مهاجرت و اقامت آنها در شهرهای خراسان

٤ـ تشکیل سلسله ترکان غزنوی (٤۳۲ـ ۳۸۲ هـ.ق) در خراسان و اسکان یافتن قبایلی از ترکان ترکستان و خوارزم در شهرهای خراسان و باقی ماندن اولاد و اعقاب آنها در این منطقه

۵ـ هجوم و ورود ترکان اوغوز یا سلجوقیان به خراسان و تشکیل سلسله سلجوقیان (۵۹۰ـ٤۲۹ هـ.ق) و قرار دادن نیشابور سپس مرو به مرکز فرمانروایی خود و انتقال و اسکان قبایلی از ترکان در شهرها و روستاهای خراسان، و مهاجرت انبوه ترکان در قرن پنجم از خراسان به قلب ایران

٦ـ هجوم و ورود خانمان برانداز سپاه مغول مرکب از طوایف مختلف،

تاتار، بیات، جلایر، گرایلی، قرقز، مرکبت و غیره به خراسان (٦١٦ ق) سپس تقسیم ترکستان و خراسان بین پسران چنگیز و تشکیل حکومت آنها در خراسان و واگذاری مناطقی به سرداران و امرای سپاه بعنوان اقطاع و مرحمتی و ساختن شهرهایی بنام خود مانند، جغتای در سبزوار و تاتار در بجنورد و تیمورتاش در روستای تیمورتاش و اسکان قبایل ترک در آن جاها و ماندن اولاد و اعقاب آنها در آن نقاط.

۷ـ هجوم و ورود امیر تیمور گورکانی با سپاهی متشکل از اقوام مختلف، تاتار، مغول، اوزبک، قاجار، گرایت، «گرایلی» و غیره به خراسان (۷۸۲ ه.ق) سپس تشکیل سلطنت سلسله تیموریان در خراسان و انتخاب شهرهایی از این استان به مرکز فرمان روایی خود (قوچان، هرات و غیره) و انتقال و اسکان باقی ماندن قبایلی از ترکان در آن جاها

۸ـ انتقال ایلات و طوایف ایل بزرگ افشار در دوران سلطنت صفویان (۹۱٦ ه.ق) و (۱۰۰۷ هـ.ق) به مناطق مرزی خراسان برای تقویت این مناطق جهت جلوگیری از تجاوز و تاخت و تاز اوزبکان خوارزم و واگذاری زمین هایی به عنوان اقطاع به آنها و ساختن شهر و روستا بنام خود مانند قراقویونلو و چاووشلو در درگز و ایده لو و غیره در کلات دیگر مناطق خراسان و باقی ماندن اولاد و اعقاب آنها در آن مناطق

۹ـ انتقال ایلات و طوایف کردان چامُش گزَک، در زمان صفویّه (۱۰۱۱ ه.ق) برای تقویت مناطق مرزی جهت جلوگیری از تجاوزات اوزبکان خوارزم، و واگذاری زمین جهت سکونت و دام داری و ایجاد شهرک ها و روستاها بنام ایل و طایفه خود که در این کتاب یکایک آنها ذکر شده است. و باقی ماندن اولاد و اعقاب آنها در آن مناطق

۱۰ـ بألاخره انتقال و تبعید ایل ها و طایفه ها، ترک و کرد و زند و بختیاری و عرب و تاتار و غیره، به فرمان نادرشاه به مناسبت های مختلف به خراسان و اسکان دادن آنها در مناطقی از این استان که امروز اولاد و اعقاب آنها در آن جاها زندگی می کنند.

بازماندگان این قبایل و طوایف با سکنه بومی آن مناطق که ترکان آنها را تات می نامیدند مخلوط شده اند و هویت ایلی و طایفه ای خود را از دست داده اند، و

خود آنها هم نمی دانند از کدام ایل و طایفهٔ عشایری ایران هستند و مسکن اصلی آنها کجاست، و سبب انتقال اجداد آنها از محل اصلی به محل فعلی چه بوده است.

پژوهشگر، اگر حوصله و تحمّل زحمت صرف وقت را داشته باشد، می بایست به محل زندگی ایلات سفر کند و به معمّران ایل ها و اسناد موجود در خانواده ها که دست یافتن آنها بسیار مشکل است، مراجعه نماید و به تحقیق به پردازد تا به شناخت ایل و طایفهٔ هر یک از آنها موفق شود، باز هم، تعین تعداد خانواده و جمعیّت هر طایفه مشکل می‌نماید، زیرا، در اثر گسترش آموزش و پرورش، اکثر جوانان ایل ها و طایفه ها در دانشگاههای ایران و خارج پراکنده شده اند، یا بیشتر خانواده ها از محل اجدادی به شهر ها مهاجرت کرده و شهرنشین شده اند و تعداد حمعیّت آنها جزء آمار نفوس آن محل بشمار آمده است.

بنابراین، بدست آوردن اطلاعات لازم و کافی برای شناختن، طایفه های ناشناختهٔ مناطق خراسان که در میان سکنهٔ روستاها، شهرک ها و شهرهای محل سکونت حلّ شده اند و بنام همان روستا یا شهر معروف گردیده اند دشوار است.

سالهاست دربارهٔ شناخت ایل ها و طایفه های عشایر کل کشور دست اندر کارم، بخصوص عشایر خراسان و ارتباط آنها به ایلات و طوایف زادگاه و موطن اصلی آنها در ایران، افغانستان، ترکستان و ترکمنستان، قفقاز و غیره درباره علل و زمان انتقال هر یک به خراسان مشغول تحقیق هستم که نتیجهٔ آن تألیف و چاپ و انتشار نشر کتاب های زیر بوده است

۱ـ ایلات و طوایف درگز ـ ۱۳۶۱ ش

۲ـ ایلات و طوایف ترکمان ـ ۱۳۶۶ ش

۳ـ ایلات و طوایف کرد ایران ۱۳۶۷ـ ش

٤ـ سرزمین و مردم اسفراین ـ ۱۳٤۵ ش

۵ـ سرزمین و مردم کاشمر ـ ۱۳٤٦ ش

٦ـ سرزمین و مردم قاینات ـ زیر چاپ

هدف از این تحقیقات و انتشار کتب مربوطه آن بود که، اثر وجودی ایلات و طوایف عشایری کشور ایران و نقش رؤسای آن ایل ها و طایفه ها در سیاست کشور و روابط آنها با حکومت و استعمارگران در گذشته، برای نسل حاضر و

آیندگان روشن گردد و خدمات و جان بازی آنها در راه میهن و حفظ استقلال و تمامیّت ارضی آن یا طغیان ها بر علیه حکومت و علل آن بیان گردد ، تا عبرتی باشد برای زمامداران مردم، و هم بازماندگان سرداران رشید و فداکار ایلات و طوایف مورد بحث.

در اثر این تحقیقات و مطالعات بود که نظر و تشخیص خود را در مورد اثر وجودی رؤسای ایلات و طوایف خراسان یا کل کشور برای میهن و نقش سیاسی آنها در امور مملکت و حفظ استقلال آن در کتاب «وقایع خاور ایران» تاریخ محلی خراسان دورهٔ قاجار، چاپ انتشارات پارسا، تهران ۱۳۶۷ ، چنین متذکر شدم:

بعد از قرارداد شوم ۱۲۴۳ هـ.ق ترکمان چای و انتزاع ایالات شمالی، از خاک کشور، ایلات و طوایف عشایر خراسان بعنوان اعتراض به این قرارداد ننگین، در خراسان طغیان کردند. فتحعلی شاه قاجار، تصمیم گرفت برای خاموش کردن معترضان و طاغیان خراسان از جمله:

۱ـ رضا قلی خان ـ زغفرانلو ـ رئیس ایل های کرد شمال خراسان ـ در قوچان

۲ـ محمد خان قرایی، سرپرست ایل ترک قرایی خراسان ـ تربت حیدریه

۳ـ جعفر قلی خان شادیلو، رئیس ایل های کرد شادیلو و قراچورلو ـ در بجنورد

۴ـ محمد تقی خان ـ عرب میش مست، رئیس طایفه میش مست و حکمران کاشمر ـ در کاشمر

عباس میرزا، نایب السلطنه خود و فرمان فرمای آذربایجان را با سپاهی مجهز به خراسان اعزام دارد، ظاهراً برای آرام ساختن، سران ایلات و طوایف عشایر خراسان، و باطناً حمله به استان هرات، تا آنچه را در شمال از دست داده در خاور ایران جبران نماید. عباس میرزا با حفظ سمتهای خود به سرپرستی استان و منطقه خراسان هم منصوب شد. و با سپاهی گران، از آذربایجان، از طریق اصفهان، یزد و کرمان رهسپار خراسان گردید، شرح این لشگر کشی و اقدامات عباس میرزا در خراسان به تفصیل در آن کتاب آمده. علاقمندان می‌توانند برای آگاهی کامل از

جریان آن به کتاب مزبور مراجعه فرمایند ۱

تاریخ مدون کشور ما ، در تمام ادوار نشان می‌دهد که ایلات و طوایف هر منطقه، تحت تأثیر تربیت قومی و میهنی ذاتاً وطن خواه هستند و به حیثیّت قومی، و موقعیّت اجتماعی و مسئولیت خود در قبال دولت و میهنشان آگاه و به حفظ آن پای بند بوده اند ، و مکرراً در وقایع و پیش آمدهای کشور که در آن ها بیم تحریکات بیگانگان و تجاوز آنها به حدود و حقوق مردم منطقه می‌رفته است، رؤسای ایلات و فرزندان رشید و دلاور طوایف اختلافهای بین خود یا با دولت را کنار نهاده و با نثار جان و مال برای دفاع از خاک و استقلال کشور صمیمانه قد علم کرده اند و به مبارزه برخاسته اند ، نظایر آن را می‌توان در طول تاریخ در خراسان در متون تاریخی دید ، برای مثال: هنگام ظهور نادرشاه از درگز ، ایل ها و طایفه های عشایری خراسان از قبیل، قرقلو ، کوسه احمدلو ، جلایر ، چاووشلو ، قراباشلو ، سرورلو ، پاپالو ، قراچورلو ، باچوانلو ، زعفرانلو ، شادیلو ، ترکمنها و بسیاری دیگر از طوایف سایر مناطق ایران، تحت فرماندهی نادر ، برای بیرون راندن بیگانگان متجاوز و غاصب از خاک میهن، قد مردانگی بر افراشتند و با رشادت و شجاعت شمشیر زدند و جان باختند و تمام شهر ها و سرزمینهای از دست رفته را باز ستاندند و استقلال کشور را بر گردانیدند . در زمانی که بخشی از عملیّات خوانین ایلات خراسان، در کتاب «وقایع خاور ایران» شرح داده می‌شود ، باید توجّه داشت که در آن موقع، ملوک الطوایفی در ایران برقرار بود ، و هر رئیس ایل در حوزهٔ ایلی و میان طوایف خود سمت ایلخانی و حکمرانی داشت، و عدّه ای از جوانان و مردان دلاور مسلّح و آماده به خدمت داشت که، در مواقع عادی مسئول حفظ امنیت قلمرو ، حکمرانی خود بودند ، و در هنگام بروز خطر و بیش آمد تجاوز بیگانه به یاری استاندار و ارتش ایران می‌شتافتند و صمیمانه در انجام مأموریت محوله بجان می کوشیدند ، نیروهای محلّی شبه نظامی خان ها ، یکی از ذخایر مهّم کشور و پشتوانهٔ ارتش محسوب می‌شدند ، و مرزدارانی فداکار بودند . اگر زمام داران وقت، خود از آلودگی ها ، و زد و بندهای سیاسی و مخرب بدور می‌ماندند ، و از مقام فروشی و اخّاذی خودداری می کردند ، آن

---

۱ ـ میرنیا ، سید علی، وقایع خاور ایران، پارسا ، تهران ـ ۱۳٦۷ ص. ۵۰ تا ۵۸

وقت، می‌توانستند از این نیروهای کار آمد، همیشه بنفع کشور و مردم بهره برداری نمایند، امّا متأسفانه چنین نبود، استعمار گران، در ایران بوسیلهٔ عمّال مزدور خود همواره پی شکار بودند، آنها نه تنها در دستگاه شاه و دولت، بلکه در مناطق مختلف، برای افراد مسئول دولتی و متنفّذ محلّی، دام می‌گستردند، اگر با طعمهٔ مال و مقام به دام نمی‌افتادند، با دسایسی بین آنها ایجاد رقابت و تولید اختلاف می‌نمودند، و آنها را ناآگاهانه بجان هم می‌انداختند و یا با نیروهای دولتی درگیر می‌ساختند، تا تضعیف شوند و برای کسب مقام، مال و قدرت به سوی آنها روی آورند، یا بعضی ها را که نقاط ضعف داشتند به سوی آلودگی های دیگر از قبیل: تشکیل حرم سرا، اعتیاد به مواد مخدّر سوق می‌دادند که، نتیجه اش دست درازی به مال و ناموس مردم بود، نظایر متعدد آن را می‌توان در کتاب «قایع خاور ایران» یافت، به راستی که آدمی از حیله و نیرنگ آن استعمار گران انگشت حیرت به دهان می گزد، مؤید این نظر سند زیر است:

سر گور اوزلی، اولین سفیر انگلستان در دربار ایران، چنین می‌نویسد، عقیدهٔ صریح و صادقانهٔ من این است که چون مقصود نهایی ما، حفظ صیانت هندوستان می‌باشد، در این صورت مهمترین سیاست این خواهد بود که کشور ایران را در همین حال ضعف و توحّش و بربریت نگاه داریم [1]

اما روابط رؤسای ایلات بزرگ با حکومت ها یا حکومت ها با رؤسای ایل های بزرگ. این رابطه در زمان عادی بستگی به تأمین منافع طرفین داشت، مثلاً اگر منافع حکمرانی و نفوذ ایلخانی رؤسای ایلات بوسیلهٔ حکومت دچار مخاطره می‌شد، آنها دست به عملیّات شدید انتقام گیرانه می‌زدند و با طرح نقشه و به اجرا در آوردن آن علم مخالفت بر علیه حکومت بر می‌افراشتندو حتی ازهمدست شدن با بیگانه بر ضد حکومت و مبارزهٔ مسلّحانه با حاکم اباء نمی کردند. حکومت نیز چنانچه یکی از رؤسای ایلات به منافع مادی و موقعیّت معنوی آنها لطمه وارد می‌ساخت به سر کوبی او قیام و اقدام می‌نمود. که نتیجه ی این اعمال سبب تضعیف مقام و موقعیّت اجتماعی و

۱ـ رایت، دنیس، ایرانیان در میان انگلیس ها، ترجمه منوچهر طاهرنیا، آشتیانی، مقدمه مترجم تهران ـ ۱۳۶۲ ص ۱۰

قدرت منطقه ای هر دو طرف می‌شد، این وضع خواسته ی استعمار گران بوده زیرا، آنان هیچ گاه نمی خواستند، بین حکومت های محلی و رؤسای ایلات بزرگ و مقتدر، روابط حسنه و اتّحاد و اتّفاق صمیمانه وجود داشته باشد و نیروی مقتدری را در منطقه بوجود آورند و منافع آنها را به مخاطره بیاندازند، به چند مورد از روابط رؤسای ایلات با حکومت و حکومت ها با رؤسای ایلات خراسان، در این جا اشاره می کنیم:

۱ـ اسحاق خان قرایی، از خوانین مقتدر و متنفّذ خراسان و رئیس ایل قرایی، چند سالی بود مستقیم و غیر مستقیم خوانین خراسان را علیه، محمد ولی میرزا فرمانروای خراسان (استاندار) به مخالفت وا می‌داشت، از آن جمله در سال ۱۲۲۸ هـ.ق به تحریک او خوانین ایلخی اسبان استاندار را که در مراتع چناران بود به غارت بردند، سپس به اتّفاق سایر خوانین و نیروهای محلّی شهر مشهد را به تصرّف درآورد و خود را فرمانفرمای خراسان خواند، و در استانداری به حکومت نشست ولی خوانین و مردم از او پیروی نکردند ۱

اسحاق خان برای سرکوب استاندار و تغییر او از خراسان بوسیلهٔ پسرش و حسن علی خان با تهران تماس گرفت و اقداماتی نمود ولی نتیجه نگرفت.

استاندار با توجه به مخالفت ها و عملیّات خصمانه اسحاق خان، او و پسرش حسن علی خان را به نحوی به مشهد احضار و هر دو را دستگیر نمود و به دار آویخت.

۲ـ محمد خان قرایی، پسر اسحاق خان به سبب اعدام پدر و برادرش بوسیلهٔ محمد ولی میرزا فرمانروای خراسان کینهٔ او را به دل گرفت و در صدد انتقام گیری برآمد، و شاه محمود امیر افغانستان را تحریک کرد که به خراسان لشگر بکشد و با کمک او و سایر خوانین خراسان مشهد را به تصرّف درآورد، شاه محمود افغان، وزیر خود فتح خان بارگزایی را با سی هزار سوار مسلّح به خراسان اعزام داشت، محمد خان قرایی با عدّه ای از سواران قرایی به او ملحق شد و باتفاق رهسپار مشهد گردیدند، ولی نیروی آنها در کوسویه بوسیلهٔ لشگر خراسان به فرماندهی ذوالفقار خان دامغانی سرکوب شدند، محمد خان قرایی بعداً از این خطا و قیام خود عذر

---

۱ ـ میرنیا، سید علی، وقایع خاور ایران، پارسا، تهران ـ ۱۳٦۷ ص ۲۱

خواست و مورد عفو استاندار قرار گرفت۱

۳ـ مردم مشهد ، بر علیه عبدالوهاب خان شیرازی ملقّب به آصف الدوله که از سال ۱۳۰۱ ه.ق استاندار خراسان بود قیام کردند زیرا آصف الدوله مانند بعضی از والیان (استانداران) چشم به املاک مرغوب، ابوالقاسم خان، پسر محمد خان قرایی دوخته بود ، تا بوسیله ای آن را بدست آورد ، چون وسیله فراهم نشد تصمیم گرفت، آن املاک را به عنف و جبر از او خریداری کند و بگیرد ، ابوالقاسم خان حاضر بفروش املاک خود به آصف الدوله نشد ، و به علی مردان خان نصرت الملک ایل تیموری خراسان اجاره داد ، سپس از ترس آصف الدوله دستور داد او را از بست بیرون بکشند و بر اثر این هتک حرمت به ساحت مقدس امام، مردم مشهد به ارشاد ، روحانیّون و مخالفان آصف الدوله، دکاکین و بازارها را بستند و علیه او قیام و شورش نمودند ، و ارگ ایالتی (عمارت استانداری) را محاصره کردند ، آصف الدوله به توپچیان و سربازان دستور داد برای متفرّق ساختن مردم مبادرت به تیراندازی نمایند ، لیکن افسران و سربازان امر او را اجرا نکردند و به روی مردم آتش نگشودند .

دولت بمحض اطلاع از واقعه، به دستور ناصرالدین شاه، وجیه الله میرزا سیف الملک را با شش هزار سوار و پیاده به مشهد اعزام داشت، تا استاندار و استانداری را از محاصره شورشیان در آورند . ضمناً آصف الدوله را هم از مقام خود برکنار و به تهران احضار نمود ، و به جای او محمود خان قراگوزلو ناصر الملک را به استانداری خراسان فرستاد . ۲

٤ـ سلطان حسین میرزا نیّرالدّوله، مدتّها حاکم نیشابور بود بعد استاندار خراسان شد و از سال ۱۳۱۸ ه.ق در خراسان به فرمانروایی پرداخت. وی در مدّت حکومتش در نیشابور ، املاک خوب و مرغوبی را به تصرّف خود درآورد ، مؤلف کتاب رجال ایران نوشته است:

«بهترین املاک نیشابور متعلق به سلطان حسین میرزا نیّر الدوله بوده و در زمان حیاتش در زمرهٔ متمولین شماره یک ایران بشمار می آمده، و علاوه بر داشتن

---

۱ ـ همو، همان کتاب، ص ۳۱

۲ ـ همو همان کتاب ص ۱٤۸

املاک مرغوب جواهر و پول نقد زیادی هم داشت» سپس سئوال می کند« این همه دارایی را از کجا آورده بود؟» باز خود جواب می‌دهد «از آن جایی که دیگران در این مملکت آورده و می آورند»۱

۵ـ در سال ۱۳۲۳ در زمان استانداری غلامرضا خان شاهسون ملقب به آصف الدوله، پانصد سوار مسلّح ترکمن، به چادر های کردان طایفه باشکانلو (باچکانلو) قوچان هجوم آوردند، و چهل نفر از زنان و دختران و پسران آن طایفه را به اسارت در آوردند و ده دوازده نفر را کشتند و اموال آنها را غارت کردند و اسیران را با خود به دشت گرگان میان طایفهٔ خود بردند.

این واقعهٔ وحشیانه مقارن با آغاز مشروطیت بود، در اثر شکایت صاحبان اسرا، کمیسیون تحقیقی، مرکب از نمایندگان مجلس و وزارت خانه های دادگستری، کشور، خارجه در وزارت دادگستری تشکیل شد و به تحقیق از مسئولان و مطلعین پرداخت، پس از تحقیقات معلوم شد که در این واقعه دست ایلخانان در کار بوده و علت آن هم چنین آمده است:

غلامرضا خان شاهسون آصف الدوله استاندار خراسان، شجاع الدوله و حکمران قوچان را تغییر می‌دهد و بجای او پسر خود امیر حسین خان شاهسون را به حکمرانی قوچان منصوب می‌نماید. سالار مفخم ایلخانی شادیلو و حکمران بجنورد به سبب بستگی ایلی و وصلت خانوادگی و قرابت خویشاوندی با حکمران قوچان این عمل جنایی را تدارک می‌بیند، تا ضمن انتقام گیری از استاندار نادان و متجاوز به حقوق خوانین، به دولت نیز نشان دهد، که آنها هستند، که امنیّت منطقه و آسایش مردم را تأمین می‌نمایند نه افراد غیر!

در نتیجه این دادرسی، سالار مفخم، محکوم به برکناری از حکومت بجنورد و پرداخت سیصد تومان غرامت برای هر نفر از اسرا به صاحبان آنها شد، و امیر حسین خان پسر آصف الدوله و حکمران وقت قوچان، محکوم به محرومیت از خدمات دولتی و پرداخت سه هزار تومان نقدی گردید، و آصف الدوله استاندار، محکوم به پرداخت دو هزار تومان جزای نقدی، و سردار افخم، حکمران استر آباد، محکوم به تنزّل به

۱ ـ همو، همان کتاب ص ۱۹۰ نقل از مهدی بامداد، رجال ایران ج ص ـ ۱

یکدرجه رتبه نظامی، و پرداخت پنج هزار تومان جزای نقدی و یک سال محرومیّت از خدمات دولتی شدند.

امّا این دادرسی، و محکومیّت مسئولان، موجبات استرداد زنان و دختران و پسران به اسارت رفته را فراهم نساخت زیرا، زنان و دختران در دو سال اسارت از ترکمانها صاحب فرزند شده یا باردار بودند که این وضع سبب آن بود که از برگشتن به نزد شوهر قبلی یا پدر خویش، شرم داشته باشند و خودداری نمایند و این لکّه ی ننگ و رسوایی در اثر مبارزه ی رؤسای ایلات با حکومت در دامن زمامداران و ایلخانان وقت که حافظ جان و مال و ناموس مردم منطقه و طایفه خود بودند و در تاریخ منطقه باقی ماند.

خوانندگان گرامی برای آگاهی بیشتر از جریان این واقعه تأثیر انگیز به تاریخ «وقایع خاور ایران» تألیف نگارنده مراجعه فرمایند ۱

بعد از انتشار کتاب های جامعه شناسی نام برده در این مقدّمه، عدّه ای از دانشمندان، از جمله دوست فاضلم استاد گرانقدر، جناب آقای دکتر جواد صفی نژاد، که در مردم شناسی ایران تحقیقات ارزنده ای دارند، و صاحب نظراند، بنده را تشویق و ترغیب فرمودند؛ اطلاعاتی را که در طول، سی و شش سال خدمت در شهرستانهای خراسان، دربارهٔ هر یک از ایل ها و طایفه های خراسان جمع آوری کرده ام، بصورت کتاب جامعی تدوین و تألیف و منتشر نمایم، تا مورد استفاده دانشجویان گرامی و محققان ارجمند قرار گیرد، از این رو اطلاعات جمع آوری شده را مجدداً بررسی و با تفکیک ایلات بصورت این مجموعه به نام «ایل هاوطایفه های عشایری خراسان» تألیف نمودم، که ان شاالله چاپ و منتشر و مورد استفادهٔ علاقمندان قرار گیرد، انتظار دارم هر گونه نقص و نارسایی در مطالب و نام ایل ها و طایفه ها و شرح زندگی نامهٔ آنها یا تاریخ انتقال یا موارد دیگر بنظر خوانندگان گرامی برسد، بر بنده منت گذارند و ذکر فرمایند تا در چاپ های بعدی به رفع نقائص احتمالی اقدام شود و مجموعه ای کاملتری در اختیار خوانندگان گرامی قرار گیرد

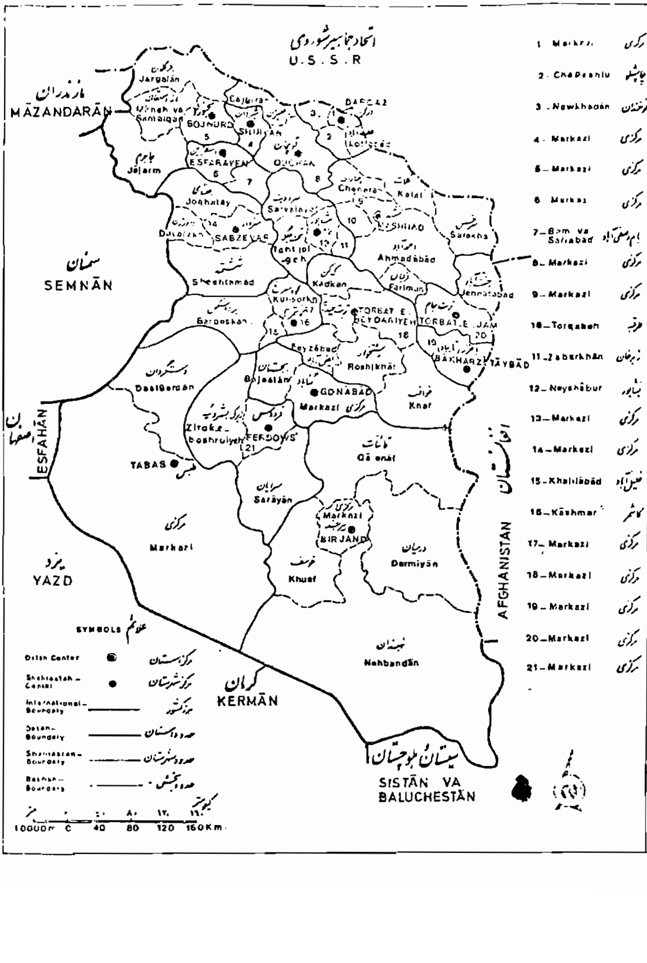
مشهد، سجاد شهر، سید علی میرنیا
تلفن: خانه ـ ۷۱۴۰۹۹

---

۱ ـ ص ۱٦٦ تا ۱۸۱

نقشهٔ استان خراسان به تفکیک شهرستان و بخش در سرشماری آبان ۱۳۵۵

KHORASAN OSTAN BY SHAHRESTAN AND BAKHSH NOV 1976



بخش اول

ایل‌ها و طایفه‌های عشایری ترک

بخش اول

ایل‌ها و طایفه‌های عشایری، ترک خراسان

به ترتیب حروف الفبا

۱ـ **اِبِرْلو** ebérlu (ترک) ابرلو یا ایمرلو، طایفه ای از، ایل بزرگ افشار است.

ایل افشار ـ افشار از بیست و چهار قبیله اوغوز و از فرزندان، اولدوزخان می‌باشد.

افشارها، از سده ی یازدهم و دوازدهم میلادی همراه سلاجقه بعد از تشکیل حکومت آنها، از بالای سیحون و ماوراء النهر به ایران، اناطولی، عراق، سوریّه آمدند در ایران، در آذربایجان و افغانستان مستقر شدند.

افشارهای ایران تحت فرماندهی یعقوب فرزند اصلان و شوملا فرزند قوش طوغان بودند.

در سده ی دوازدهم میلادی برابر با سده ی ششم هجری قمری به خوزستان آمدند و در لُرستان و فارس و کهکیلویه پراکنده شدند. و در موقع تشکیل حکومت های آق قوینلو، صفویه، افشارهای اناطولی، دسته دسته به آذربایجان کوچ کردند در رأس آنها منصور بیک بود، اینان در روی کار آمدن آق قوینلو و صفویّه، نقش مهمی ایفا کردند:

افشارهای ایران عبارتند از:

شاملو، اصانلو، قاسملو، ایمانلو، ارشلو، ابرلو (ایمرلو) گوندوزلو، بکشلو، کهکیلویه، قرقلو (قرخلو) تکه لو.

این طایفه ها از قبیله های گوندوزلو و کوپک لو (که از سوریه آمده اند) و افشارهایی که از آسیای میانه آمده اند تشکیل شده است[۱]

طوایفی که از ایل افشار در دوران سلطنت شاه اسماعیل اوّل صفوی به سال ۹۱۶ هـ.ق و همچنین در زمان سلطنت شاه عباس کبیر حدود سال ۱۰۰۷ هـ.ق بمناطق

---

۱ ـ میرنیا، سید علی، ایلات و طوایف درگز چاپ دوم ـ ۱۳۶۶ ص ۳۶ به نقل از هیئت، جواد، تاریخ زبان و لهجه های ترکی، نشر نو، تهران ص ـ ۲۳۱

مرزی درگز، کلات، دشت اتک، ابیورد (مرکز قدیم درگز) مرو، سرخس کوچ داده شده اند عبارتند از:

قرقلو، قاسملو، پاپالو، سرورلو، کوسه احمدلو، گندزلو، ابرلو یا ایمرلو، ایمانلو (عبدالملکی) ارشلو، بکشلو، الیلو، ایده لو.

دربارهٔ علل انتقال اینها در تاریخ ایران آمده است:

... قسمتی از عشیره ترک افشار، در زمان شاه اسماعیل اوّل به مرز خراسان، درگز، کلات، سرخس، ابیورد، مرو، کوچ داده شد ... ۱

ژوستین مورّخ می‌نویسد، منطقه کپکان که مرکز آن روستای دربندی (از توابع درگز) است، از طرف شاه اسماعیل اول به پاس وطن دوستی و خدمات ایل افشار، درشکست قوای ازبک، در لشگر کشی ۹۱۶ هـ.ق به خراسان به عنوان سیورغال (املاک مرحمتی شاه) به آنان بخشیده شد. و طوایف مختلف آن ایل در روستاهای: دربندی، کپکان، میاب و غیره اسکان یافتند و به دامداری اشتغال داشتند قشلاق آنها در زمستان اَتک شمالی، ابیورد، دستگرد، درگز بوده است. ۲

محمد کاظم مروی، مؤلف عالم آرای نادری می‌نویسد:

شاه عباس کبیر هم، چهار هزار و پانصد خانوار از جماعت افشار را از آذربایجان کوچانید و در نواحی ابیورد و درجز سکنی داد. محل اسکان اوّلیهٔ طوایف ایل افشار در منطقه درگز طبق ضبط مؤلف عالم آرای نادری چنین بوده است.

۱ـ قرقلو، قاسملو، ایمرلو، سرورلو در روستاهای: دربندی، کپکان، میاب، دستگرد.

۲ـ کوسه احمدلو، قرقلو (قرخلو) ارشلو، بکشلو، ایمانلو در مناطقی از ابیورد (حاکم نشین درگز) و میاب قلعهٔ شاه توت، سرخس، کلات،

۳ـ گوندزلو، در باغباده۳ سه فرسخی نسا

---

۱ ـ کشاورز، کیخسرو ترجمهٔ تاریخ ایران ص ۲۸۷

۲ ـ قدوسی؛ محمدحسین نادرنامه انجمن آثار ملی خراسان ـ ۱۳۳۹ ش ص ۱۵ به نقل از ژوستین

۳ ـ امروز وجود ندارد

٤ـ پاپالو ، در قوزقان (گز گان) آقواج[1]

۵ـ ابرلو یا ایمرلو ، در ینگی قلعه، ده فرسخی ابیورد [2]

٦ـ ایده لو ، در روستای ایده لو کلات.

نادر قلی بیگ (نادرشاه بعدی) پسر امامقلی بیگ از طایفه قرقلو ساکن میاب درگز است که در دستگرد متولد شد و از چوپانی به پادشاهی رسید و ایران را با یاری افراد رشید ایل و طایفه خود و سایر ایلات عشایر ایران از چنگال غاصبان، افغانی و عثمانی و روس ها رهایی بخشید و با جنگهای میهنی و فتوحات درخشان وسعت امپراطوری خود را از رود جیحون تا رود سند رسانید.

۲ـ **ابیوردلو** abivardlu در زمان حکمرانی الله یار خان، حاکم درگز (۱۲۸۱ ـ ۱۲۷۰ ق) چند خانوار از ابیوردی ها که از بازماندگان طوایف، جانی قربانی، ساروانلو ، افشار و غیره بودند ، پس از خرابی ابیورد و تصرّف آن به وسیله ی ترکمن ها به درگز مهاجرت کردندو به دستور حاکم در روستای (حصار) مرز ایران و شوروی از توابع لطف آباد اسکان یافتند . امروز بازماندگان آنها در آن محل به امور کشاورزی اشتغال دارند ، و به زبان ترکی و فارسی صحبت می کنند .

روستای حصار ، طبق قرارداد ۱۲۹۹ هـ.ق آخال، جزء خاک روسیه تزاری واقع شد . بعداً بنا به درخواست روسیّه و موافقت ناصرالّدین شاه قاجار شهرک آباد و زیبای فیروزه از توابع آن روز شیروان به روسیّه واگذار گردید . وبه عوض آن روستای حصار به ایران داده شد . از بزرگان ابیوردی، سلطان علی بیگ ابیوردی است که در مجلس بزرگ شورای دشت مغان و تفویض سلطنت ایران به نادر ، شرکت داشت و نام او ذیل صورتمجلس دیده می‌شود . فرمان ناصرالدّین‌شاه رابه الله یارخان حاکم درگز برای تحویل گرفتن حصار به عوض شهرک فیروزه درصفحه مقابل می‌بینم

۳ـ **آتامیش** ātāmiš طایفه ایست از ترکمن و ایل تکه که در مراوه تپه

---

۱ ـ امروز وجود ندارد

۲ ـ بازماندگان طایفه ابرلو درینگی قلعه چاووشلو به کشاورزی مشغول اند و به زبان ترکی و فارسی صحبت می کنند .

(ترکمن صحرا) از توابع بجنورد زندگی می کنند و به کشاورزی اشتغال دارند ۱

۴- **اجرلو** - ãĵarlu طایفه ایست از ترکان اوغوز که بعضی از مورخین آن طایفه را از ایل بزرگ افشار بشمار آورده اند ولی بنا بروایت محمد کاظم مروی مؤلف عالم آرای نادری این طایفه هنگام لشگرکشی شاه عباس کبیر به خوارزم و ترکستان از قارشی بخارا با طوایف دیگر امثال قراباشلو، چوله تکه لو به درگز انتقال داده شده اند و در دستگرد و چاپشلو و کلات به امور کشاوزی مشغول اند ۲ زبانشان ترکی است و به فارسی هم صحبت می کنند.

۵- **احمدلو** ahmadlu یا قاجار احمدلو، طایفه ایست از ایل قاجار که در زمان شاه عباس دوم صفوی در مرو زندگی می کردند ۳.

نادر شاه پس از به اطاعت درآوردن سران طوایف مرو، بعضی از طوایف آنجا را از قبیل عرب، قاجار، تاتار، به ابیورد و کلات انتقال داد، از بزرگان این طایفه، توغان احمدلو قاجار است که یکی از سرکردگان سپاه نادر بود.

طوایف ساکن ابیورد، بعد از خرابی آنجا به روستاهای اطراف منجمله به درگز پراکنده شدند که در حصار از توابع لطف آباد سکونت یافتند و به کار کشاورزی پرداختند.

۶- **ارشلو** ârašlu طایفه ای است از ایل افشار، که شرح انتقال آن ایل به درگز ذیل (ابرلو) ذکر شد.

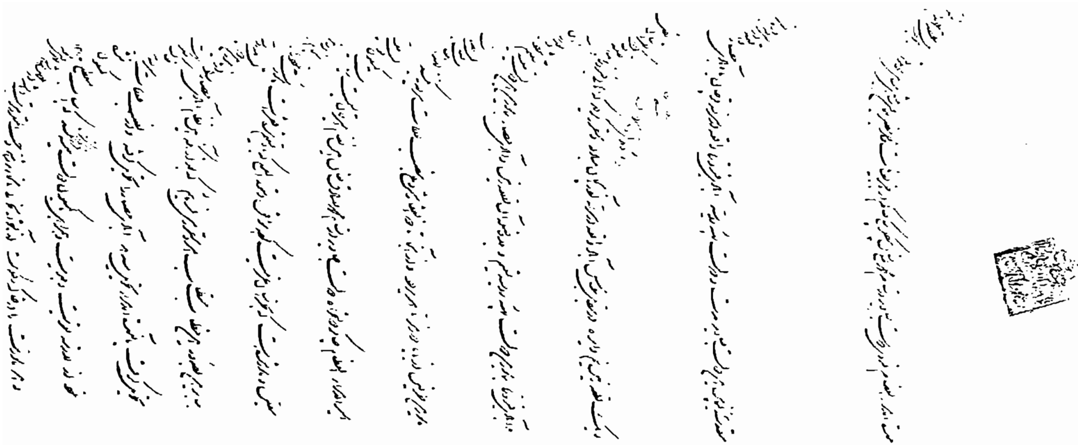
این طایفه در ابیورد مرکز قدیم درگز زندگی می کردند که پس از خرابی ابیورد و تصرّف آن حدود بوسیله ترکمن ها بازماندگان ابیوردی ها به درگز مهاجرت کردند و در روستای حصار، از توابع بخش لطف آباد اسکان یافتند. از امرای بزرگ این طایفه در زمان صفویه، امیر اصلان سلطان ارشلو است که صاحب لشگرو لَلَهٔ سلطان احمد میرزا پسر شاه طهماسب اول و نیز خسروسلطان کوراوغلی ارشلو از امرای

---

۱ - میرنیا. سیدعلی. طوایف ترکمان. اطلس. مشهد ۱۳۶۶ ص ۱۰۸ به نقل از لوگاشوا. بی بی رابعه. ترکمنهای ایران ص ۲۱

۲ - همو، ایلات و طوایف درگز چاپ دوم ص ۳۴

۳ - قدوسی. نادرنامه ص ۲۲



فرمان ناصرالّدین شاه به الله یار خان برای تحویل گرفتن روستای حصار، واقع در مرز درگز و شوروی
به عوض شهرک فیروزه شیروان

بزرگ خراسان بود .

۷ـ **ارغیانی** àrqcyāni **یا ارغیانلو** طایفه ایست از ایل گرایت ایلی (گرایلی) که به سبب سکونت در روستای جهان ارغیان واقع در پای کوه جهان ارغیان در بخش صفی آباد شهرستان اسفراین باین نام معروف شده اند.عده ای ار ارغیانی ها در شهرک صفی آباد مرکز بخش سکونت و به کار کشاورزی اشتغال دارند . می گویند : بر فراز کوه مذکور ، دو مقبره وجود دارد یکی شاه جهان، و دیگری ارغیان است. در زمان شاه عباس کبیر طبق ضبط عالم آرای عباسی شاه قلی سلطان قمری حاکم ارغیان و صفی آباد بود .

۸ـ **ارلات جغتای** arlatjoqatay طایفه ایست از ترکان گرایلی که در زمان صفویّه از ماروچاق افغانستان به خراسان آمدند و در ولایت زاوه و محولات (تربت حیدریه) اسکان یافتند چلمه سلطان رئیس آن طایفه بود .۱

۹ـ **استاجلو** èstājlu ایل استاجلو ، از ترکان قزلباش است که مانند ایلات شاملو ، روملو ، تکه لو ، دوالقدر ، افشار ، بیات ، قاجار ، کنگرلو و غیره ارتش شاه اسماعیل اوّل صفوی را تشکیل می‌دادند .

اقامتگاه اصلی ایل استاجلو آذربایجان است. بین سران قزلباش و استاجلو ، در زمان صفویّه اختلاف بوجود آمد و استاجلوها به گیلان تبعید شدند . و مدّت بیست سال از ۹۱۶ تا ۹۳۶ هـ.ق در گیلان توقف داشتند ۲

بزرگ ایل استاجلو ، عبدالله خان نام داشت که در زمان سلطان محمّد صفوی با سایر امرای معروف استاجلو در خدمت ولیعهد (شاه عباس بعدی) در خراسان بودند . در آن موقع ، سلیمان خان نواده عبدالله خان حکومت مشهد و حسن خان استاجلو از ملازمان در خراسان و علی قلی خان استاحلو حکومت قاین، محب علی سلطان حکومت نسا (درگز) ابراهیم سلطان قورغلو استاجلو حکومت سرخس و محمد خان صوفی اوغلی استاجلو حکومت نیشابور را بعهده داشتند .

شاه عباس در لشگر کشی سال ۱۰۰۹ ق به خراسان، ایالت (استان) مرو و

---

۱ ـ اسکندر بیک ترکمان. عالم آرای عباسی. شاهرودی. تهران.۱۳٦٤ ص ٦٦۳

۲ ـ اسکندر بیک، عالم آرای عباسی شاهرودی تهران ـ ۱۳٦٤ ج اص ٤۰

ابیورد و نسا و درون (درگز) را از تصرّف نورمحمد خان اوزبک درآورد و به بیکتاش خان استاجلو داد ۱

امرای طوایف استاجلو، در تشکیل سلطنت صفوی و به سلطنت رسانیدن، شاه اسماعیل اول صفوی بخصوص شاه عباس کبیر نقش مهمّی ایفا کردند و سهم بسزایی داشتند.

طایفهٔ استاجلو از آن زمان در مناطق مختلف درگز از جمله: درون، نوخندان، دستگرد، ابیورد، نسا، سکنی گزیدند. از بزرگان طایفه استاجلوی درگز، ابراهیم بیگ استاجلو است که نام او ذیل وثیقه نامه تفویض سلطنت در آن به نادرشاه در مجلس بزرگ شورای دشت مغان دیده می‌شود. و مراد سلطان استاجلو در زمان نادرشاه حاکم دربند بود.

امروز اولاد و اعقاب استاجلو، در شهر محمّد آباد (مرکز درگز) نوخندان، جشن آباد سکونت دارند، و به کشاورزی مشغول اند. و زبانشان ترکی است و به فارسی هم تکلّم می کنند

۱۰ـ **اشک آبادلو** àskābădlu طایفه ای از ترکمن های اشک آباد و عشق آباد مرکز ترکمنستان شوروی و ایل تکه است که در روستاهای تکه دامنهٔ کوهستانِ ترکمن صحرای بجنورد سکونت دارند و به کشاورزی و قالیچه بافی مشغول اند، و عدّه ای هم به همین نام (اشک آبادلو) در نوخنندان زندگی می کنند که معاریف آنها نورمحمد آشوری بود.

۱۱ ـ **انائو لو** ānāulu ـ ترکمن های انائو نزدیک اشک آباد مرکز ترکمنستان سکونت داشتند، در آن موقع به علت بروز اختلاف بین آنها و طوایف دیگر ترکمن تکه، به محاصرهٔ ترکمن های مخالف در آمدید، و از دولت ایران کمک خواستند، بدستور ناصرالدّین شاه، حکمرانان قوچان،(شجاع الدوله) و بجنورد (سهام الدوله) و در گز (سلیمان خان چاووشلو) به کمک آنها شتافتند و آنها را با اموال و احشام به درگز و قوچان انتقال دادند.

---

۱ ـ محمد کاظم مروی. عالم آرای نادری. چاپ عکسی مسکو ۱۹۶۵ نشر دانش. ج ۲ ص ۴۹۹ و میرنیا. سیدعلی. ایلات و طوایف درگز چاپ دوم ص ۴۰

امروز باز ماندگان آن ترکمن ها، در درگز، در کلاته چنار، نوخندان، محمدآباد (مرکز درگز) و در قوچان، در فاروج، نجف آباد، اسدآباد، زندگی می کنند. جمعیّت انائولی های درگز بیش از یکهزار نفر است، اکثر آنها به کشاورزی اشتغال دارند و از فرزندان آنها بعضی بعنوان آموزگار و غیره در سازمان های دولتی به خدمت مشغول اند

۱۲ - **اوتانلو** autanlu طایفه ای از ایل افشار[۱] می‌باشد، که در روستای اوتانلو درگز زندگی می کنند، از بزگان این طایفه حیدر بیگ اوتانلو است که خواهرش زن باباعلی بیگ کوسه احمدلو، رئیس ایل افشار و حکمران درگز در زمان صفویان بود.

۱۳ - **اوزبک** auzbak قومی است از ترکان، نام اوزبک، از نام خان مغول حکومت آلتون اردو، گرفته شده است (۴۰ - ۱۳۱۳ - م) اوزبک خان به دین اسلام در آمد و اتباع خود را مسلمان کرد، نام اوزبک ابتدا بمردم قسمت شرقی مُلّت جوجی اطلاق می‌شد،[۲] طایفه اوزبک امروز، در درگز و کلات، و جولایی خانه زندگی می کنند و به امور کشاورزی مشغول اند

۱۴- **اوزدمیرلو** auzdamirlu طایفه ایست از ترکان که در ابیورد مرکز قدیم در گز سکنی داشتند. امام قلی خان، اوزدمیرلی ابیوردی از سرکردگان سپاه نادر شاه بود، وی ابتدا در خدمت نادر خدمات شایسته ای انجام داد سپس مغرور شد و به مخالفت نادر شاه برخاست و جان خود را از دست داد.[۳]

۱۵- **ایده لو** aidalu طایفه ایست از ایل افشار، که در زمان صفویه، بفرمان شاه عباس کبیر با سایر طوایف افشار به درگز انتقال و در کلات اسکان داده اند، و آنها روستای ایده لو را بنام طایفه ساخته و در آنجا سکونت گزیده اند طبق ضبط عالم آرای عباسی در زمان شاه عباس کبیر، جمشید سلطان کرجی، میرطایفهٔ

---

۱ - میر نیا، سیدعلی، همان کتاب ص ٤۵ و ایلات و طوایف ترکمن، اطلس، مشهد، ۱۳٦٦ ص ۱۰۲.

۲ - هیئت جواد، تاریخ زبان و لهجه های ترکی، نشر نو تهران- ۱۳٦۵ ص ۱۰۳

۳ - محمد کاظم مروی، عالم آرای نادری، رحمان چاپ، ج ۳ ص ٦



زن ترک از طایفه های درگز در لباس سنتی

ایدلو افشار و حاکم ابیورد (درگز) بوده است[1]

باز ماندگان این طایفه امروز در ایده لو کلات به امور کشاورزی اشتغال دارند

۱۶ـ **ایگدرلو** aigderlu طایفه ایست از ترکمن های ایل تکه «گروه های توختامیش بیگ» و از اعقاب، ایگدیر پسر دنگیز خان و نوهٔ اوغوزخان (۲٤ قبیلهٔ اوغوز) که در روستاهای تکه شمال بجنورد (ترکمن صحرا) زندگی می کنند و به کشاورزی و قالیچه بافی اشتغال دارند[2]

۱۷ـ **ایل اوغلی** ilauqli طایفه ایست از ترکان قزلباش ایل استاجلو که با طوایف دیگر ترک، افشار، قرقلو، ساروانلو، جانی قربانی از قدیم در ابیورد (حکومت نشین درگز) سکونت داشته اند سندی در دست است که مصطفی شیخوانلو (کرد) از مطلعان محل طلب شهادت نموده است تا گواهی دهند که زمین قرا آقاج متعلق به اوست و ندر محمد عرب اسکندری بناحق آن را تصرّف کرده است. در حاشیه ی این سند نام هایی از طوایف مختلف ترک و کرد از سکنه ابیورد دیده می‌شود ۱ـ محمد، جانی قربانی ۲ـ محمد کریم بیگ یوز باشی ساروانلو ۳ـ محمد قلی بیگ قرقلو ٤ـ رستم بیگ ساروانلو ۵ـ قنبر ایل اوغلی ٦ـ قلندر بیگ ایل اوغلی ۷ـ اسماعیل بیگ ایل اوغلی بنابراین معلوم می‌شود عمدهٔ طایفهٔ ایل اوغلی در ابیورد سکونت داشته اند که پس از خرابی ابیورد، مردم آن جا به روستاهای اطراف رفتند و عده ای هم در زمان قاجار پس از عقد قرارداد ۱۲۹۹ هـ.ق به درگز آمدند که در روستای حصار اسکان یافتند. که بازماندگان ابیوردیها در حصار لطف آباد زندگی می کنند از نام آوران طایفه ایل اوغلی که خدمات میهنی او در تاریخ ضبط است. کاظم بیگ ایل اوغلی است، وی در ارتش نادرشاه از سرکردگان سپاه بود و در جنگها و فتوحات نادر شرکت و سهم داشته است. مؤلف عالم ارای نادری دربارهٔ او می نویسد: نادرشاه در سرکوبی شورشیان قندهار «... عنان عزیمت بجهت تنبیه طایفه بنکی و کاکری و کوه سفید و غیره معطوف فرمود، و در ورود به آن نواحی، علی قلی بیگ

---

۱ ـ اسکندر بیگ ترکمن، عالم آرای عباسی ج ۲ ص ۷۹۵

۲ ـ میرنیا. سیدعلی. همان کتاب ص ۷۷

قرقلو و محمود بیگ شرباشران، و کاظم بیگ ایل اوغلی، را مقرر فرمود که با موازی دو هزار نفر، بر سر طایفهٔ کوه سفید بروند، و علی الغفله شبیخون بر آن طایفه زدند.[1]

۱۸ـ **ایمانلو** aimanlu طایفه ایست از ترکان ایل افشار، طایفه ایمانلوها که به «عبدالملکی» معرفند، در ابیورد و دستگرد درگز سکونت داشتند. تعدادی از این طایفه، در زمان قاجاریان، از درگز به شمال شیراز رفتند و سپس به شهریار تهران مهاجرت نمودند. و پس از سه سال آغامحمدخان قاجار، ایشان را به (نور) مازندران کوچانید و بعد از چهل سال اقامت در آنجا، میرزا آقاخان نوری، صدراعظم ناصرالدین شاه، آنها را در سال ۱۲۷۵ هـ.ق به (داغ مرز) نزدیکی ساری انتقال داد عبدالملکی ها از طایفهٔ ایمانلو و اصلاً از ایل افشار ترک می‌باشد، ایمانلوهای درگز، امروز در لطف آباد و محمد آباد درگز و مشهد پراکنده هستند. و اغلب در سازمان های دولتی به کار اشتغال دارند.

۱۹ـ **ایمرلو** aimerlu طایفه ایست از ترکمن های ایل تکه، که درنسا از توابع درگز قدیم و درون درگز سکونت داشتند و امروز این طایفه در روستاهای تکه نشین، ترکمن صحرای بجنورد زندگی می کنند و به کار کشاورزی و دامداری و قالیچه بافی اشتغال دارند.

۲۰ـ **بابا خانلو** babaxanlu طایفه ای است از ایل چاووشلو[2] منسوب به باباخان چاووشلو، یکی از سرداران بزرگ نادر شاه است که شرح خدمات ارزنده و فداکاری های او در ارتش نادرشاه برای بیرون راندن غاصبان ایلات و ولایات و اعادهٔ استقلال کشور، ذیل چاووشلو آمده است. بازماندگان این طایفه امروز در شهر چاووشلو زندگی می کنند و به کار کشاورزی اشتغال دارند.

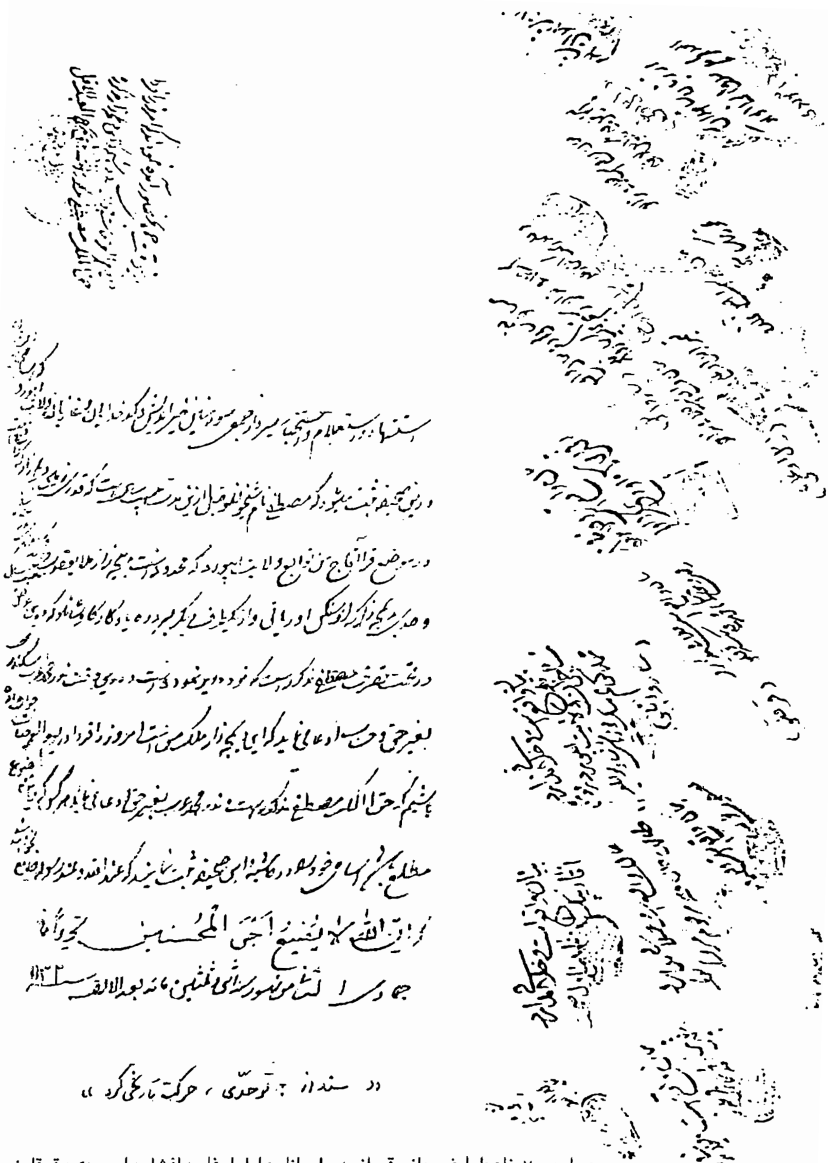
۲۱ـ **بغایری** baqāyeri طایفه ای است از ترک های قوم گرایت ایلی (گرایلی) که در بام و صفی آباد از بخش های اسفراین زندگی می کنند.

در گذشته امرا و بزرگان این طایفه خدمات میهنی شایسته ای داشته اند که مهمترین آنان اشخاص زیر بودند

---

۱ ـ محمد کاظم مروی، عالم آرای نادری، چاپ مسکو ج ۲ ص ۶۷

۲ ـ قدوسی. نادرنامه ص ۲۲



در این سند نام طوایف جانی قربانی، ساروانلو، ایل اوغلی، افشار، ابیوردی، قرقلوز شیخوانلو، عرب اسکندری، سکنهٔ شهر ابیورد، در زمان صفویه ۱۱۳۲ ق دیده می شوند.

۱ـ صفی خان بغایری ـ از امرای بزرگ خراسان و رئیس طایفهٔ بغایری بود . او (صفی آباد) مرکز امروز بخش صفی آباد را ایجاد نمود . وی در ارتش نادرشاه مقام سرداری داشت و یکی از سرکردگان بنام ارتش نادری و در جنگ ها و پیروزی های نادرشاه شریک و سهیم بود . صفی خان بفرمان نادرشاه مدّتی فرماندهی لشگر گرجستان را بعهده داشت، سپس به فرماندهی لشگر آذربایجان منصوب شد .

۲ـ منصور خان بیگ بغایری، یکی از سرکردگان ارتش نادرشاه بود .

۳ـ سعادت قلی خان بغایری، از امرا و خوانین خراسان بود ، و در سبزوار حکومت داشت. در سال ۱۲۳۳ هـ.ق فتح خان وزیر شاه محمود افغانی، به تحریک محمد خان قرایی به قصد انتقام جویی از والی (استاندار) خراسان لشگر کشید . سعادت قلی خان هم مانند سایر خوانین خراسان تحت تأثیر محمد خان قرایی قرار گرفت و با فتح خان سازش کردند ولی، شجاع السلطنه والی خراسان غائله را خاتمه داد ، فتح علی شاه در این سال به خراسان رهسپار شد و در بام و صفی آباد ، سعادت قلی خان بغایری با برادرش مرتضی قلی خان بحضور وی رسیدند و اظهار اطاعت نمودند ۱ و از طغیان خود عذر خواستند .

٤ـ عباسقلی خان بغایری ـ در زمان شاهرخ افشار مدتی حاکم سبزوار بود ، وی مورد حمله احمد شاه درّانی قرار گرفت و به محمد حسن خان قاجار پناه برد .

۵ـ ابراهیم خان بغایری ـ از امرا و خوانین خراسان بشمار می‌رفت و در سال ۱۱٦۸ ق موقع حملهٔ احمد شاه افغانی به مشهد و سبزوار او نیز مانند عباسقلی خان به محمد حسن خان قاجار پناه برد و بعد از کشته شدن محمد حسن قاجار ، یکی از سرکردگان سپاه کریم خان زند قرار داشت، و در اثر شرکت در توطئه بر علیه کریم خان کشته شد .

٦ـ تقی خان بغایری ـ از امرا و بزرگان خراسان بود وی در سال ۱۱٦۱ ق از طرف ابراهیم شاه برادر زادهٔ نادرشاه به جای صالح خان بیات، به ایالت (استانداری) فارس تعیین شد و بعد معزول گردید و در دامغان سکونت گزید . مهندس بغایری از رجال قاجار هم از این طایفه است امروز ، بازماندگان این طایفه، در

---

۱ ـ بامداد . مهدی. رجال ایران. زوّار. تهران ج ۲ ص ٦۵

بام و صفی آباد و مشهد و تهران پراکنده اند .

کلنل ییت۱ سر کنسول انگلیس در مشهد ، در زمان، ناصرالدین شاه مأموریتی که جهت تعیین مرزهای بین افغانستان و روسیّه را داشته، از شهرستانهای شمالی خراسان نیز بازدید نموده و در سفرنامه خود دربارهٔ مردم و جمعیّت بام و صفی آباد چنین نوشته است:

... تمام ناحیهٔ بام و صفی آباد ، در اشغال ترک های بغایری بود ، که شمار آنها به یکهزار و سیصد خانوار می‌رسید . اینان دو تیره بودند ، تیره ای که جزء بام محسوب می‌شدند هشتصد خانوار ، و تیره ای که بخشی از صفی آباد بود پانصد خانوار جمعیّت داشت.

در روستای گراتی از توابع اسفراین هم چهل خانوار بغایری زندگی می کنند .

طایفهٔ بغایری توسط هلاکو خان مغول از قراقوم به خراسان آورده شدند عدّه ای از بغایری ها در زمان نادرشاه از سرخس به صفی آباد انتقال یافته اند .

در دورهٔ قاجار ، مردان قدرتمندی چون الله یار خان قلیچی و سعادت قلی خان بغایری به سبزوار و اسفراین حکومت می کرده اند .۲

۲۲ـ **بقمنجی** boqmenji طایفه ای است از بقمنج اطراف رادکان مشهد ، که در زمان حکمرانی، الله یار خان حاکم درگز (۸۱ ـ ۱۲۷۰ هـ.ق) هفتصد خانوار از بقمنج رادکان به درگز انتقال یافته اند و در رشخوار بین کوه الله اکبر و کماس هزار مسجد اسکان داده شده اند . مردم این طایفه امروز در آن روستا و محمد آباد ، مرکز درگز و مشهد پراکنده اند و فرزندان بعضی از آنها در خدمت فرهنگ (آموزش و پرورش) و دیگر سازمان های دولتی هستند و در محل نیز به امور کشاورزی و دامداری مشغول اند .

۲۳ـ **بلوی** balvi طایفه ای است از ترکان و از مهاجرین به قهستان (قاینات و

---

۱ ـ سرچارلز ادوارد ییت

۲ ـ کلنل ییت، سفرنامه خراسان و سیستان، ترجمه قدرت الله روشنی و مهرداد نشر یزدان. تهران ـ ۱۳٦۵ ص۳٤۱

بیرجند) که در سر بیشه از توابع بیرجند به امور کشاورزی اشتغال دارند[1]

۲۴ـ **بوباشی** bubāsi طایفه ای است از ترکان که با سایر طوایف جلایر (ترک) و ترسانلو (کرد) جمعیّت یکصد و بیست خانواری اهالی دربند، کلات را تشکیل می‌دهند و به امور کشاورزی و دامداری مشغول اند.

۲۵ـ **بهادرلو** behādorlu طایفه ای است از ترکمن که در زمان حکمرانی سلیمان خان حاکم درگز (دورهٔ قاجار ـ ۷۰ ـ ۱۲٦۲ هـ.ق) به سبب پیش آمدی به سرپرستی قربان بهادر، یکی از سرداران ترکمن از ترکمنستان به درگز آمده و به دولت ایران پناهنده شدند. حاکم درگز آنها را در روستای (سنگ سوراخ) از توابع بخش نوخندان اسکان داد، و آنها روستای، بهادرخان را در آن درّه ساختند و به زندگی پرداختند بنام سرکردهٔ خود به طایفه بهادرلو معروف شدند، امروز بازماندگان آنها در آن محل به امور کشاورزی اشتغال دارند.

۲٦ـ **بیات** beyat ایل بیات یا بایات، از بیست و چهار قبیله اوغوز و از فرزندان، گون خان پسر اوغوزاند که در زمان ورود و تسلّط سلجوقیان به خراسان (٤۲٦ هـ.ق) و تشکیل سلطنت در ایران، در خراسان و مناطق دیگر ایران از قبیل اراک و غیره باقی ماندند.

طوایف بیات خراسان بیشتر، در نیشاپور و سرولایت و مرکز آن چکنه زندگی می‌کنند.

نادر شاه نیز در سال ۱۱٤۵ هـ.ق در جنگ با احمدپاشا در بغداد و تصرّف کرکوک ده هزار نفر از طایفهٔ بیات را که در قرهٔ تپّه، چهل و هشت کیلومتری کرکوک سکنی داشتند، به خراسان کوچ داد.[2]

آنها هم در نیشابور و سرولایت اسکان یافتند. طوایف بیات عبارتند از:

بیات، بیات مختاری، بیات خسروشاهی، قرابیات، بیات پیرزاده، شام بیات (شامبیاتی) در شهر نیشاپور و اطراف و روستاهای سرولایت و مرکز آن چکنه و خرو و غیره سکونت دادند، جمعیّت آنها در زمان قاجاریان بیش از پانزده هزار

---

۱ ـ افشار سیستانی. ایرج ایل ها و چادرنشینان ... ۱۳٦٦ تهران ج ۲ ص ۱۰۱۷

۲ ـ قدوسی ـ محمد حسین. نادرنامه. انجمن آثار ملی خراسان ۱۳۳۹ مشهد ص ۲۲۹

خانوار بوده است.۱

امروز اغلب فرزندان طوایف بیات در اثر تحصیلات عالیه با عنوان مهندس، پزشک، سرلشگر، دبیردر مشهد و تهران و در مشهد ـ و تهران و نقاط دیگر کشور پراکنده اند.

از امرای بزرگ این ایل که خدمات میهنی آنان در تاریخ ثبت و ضبط شده بقرار زیر است:

۱ـ بیرام علی سلطان قرابیات بفرمان شاه عباس کبیر حاکم نیشابور بود.۲

۲ـ حاج سیف الدین بیات

۳ـ حسن خان بیات

٤ـ محمد تقی بیگ پیرزاده بیات

هر سه از مردان دلاور ارتش نادرشاه بودند و در جنگهای نادرشاه برای بیرون راندن غاصبان و بازستاندن ایالات و ولایات ایران از متجاوزان و اعادهٔ استقلال کشور شرکت داشتند و خدمات و فداکاری های ارزنده ای انجام دادند، در تأیید این مطلب یکی از اخبار مندرج در تاریخ عالم ارای نادری دربارهٔ خدمات این دو سردار در این جا نقل می کنیم:

«... نواب صاحب قران (نادرشاه) بعد از استماع این اخبار (ورود تیمور پاشا و ممیش پاشا پیش تازان ارتش عثمانی به فرماندهی توپال پاشا برای مقابله با نادرشاه) موازی شش هزار نفر از جمله غازیان و مجاهدان رکاب والا را که چهارده هزار کس بودند، پیاده نموده و در ساغری اسب غازیان سواره نشانیده، اردوی ظفرقرین را به سرداران متانت دار و دلیران کارزار از قبیل، حاجی سیف الدین بیات و حسن خان بیات و امام ویردی خان افشار و جمعی دیگر از امرای عالی مقداز سپرده که سنگر متین ساخته منتظر خبر فتح اعلی باشند.»۳

حسن خان مدّتی هم حاکم ماروچاق افغانستان و حاج سیف الدین بیات حاکم

---

۱ ـ کلنل ییت. همان سفرنامه ص ۳٤۳

۲ ـ اسکندر بیگ ترکمن. عالم آرای عباسی ـ ج ۲ ـ ص ۹۷۳

۳ ـ محمد کاظم مروی، عالم آرای نادری، ج ۱ ص ۲٤٦

و ضابط مالیات خراسان بوده اند .

۳ـ مظفرخان بیات ، از سران ارتش نادرشاه بود .

٤ـ عبدالغفار بیگ بیات ، یکی از سرداران مورد اعتماد نادرشاه بود ، و موقعی که قصدلشگرکشی به ترکستان و تدارک وسایل جنگی را داشت بقول مؤلف عالم آرای نادری:

« . . . مقرر فرمود در هر جا و هر مکان استادان نجّار صاحب وقوف که سر رشته از ساختن کشتی و غراب داشته باشد به کنارهٔ دریای قلزم (بحر خزر) جمع نمایند و در هر بلاد ، ده دوازده هزار عمله تعیین نمایند ، که از بیشه و جنگلات اطراف درختان قوی هیکل که بوده باشد آنها را به ضرب ارّه و تبر تخته ساخته بگردهٔ عواملان کوه توامان بسیار باد کرده حمل کنارهٔ دریا نمایند و عبدالغفار بیگ بیات نیشاپوری را مقرر فرمود که ضابط و صاحب اختیار آن امر عظیم گردیده و به چاپاری وارد آن دیار و در ضبط و نسق و انتظام آن امر عظیم کمال دقّت و اهتمام را مرعی و مبذول دارد ، و محمد علی بیگ مذکور را از رکاب ظفر انتساب مرخص و روانهٔ آن حدود گردانید . در آن اوان ارقام چند بعهده نیازخان والی ام البلاد بلخ قلمی فرمود که کمی بسیار در کنار رود جیحون ساخته آماده و مهیّا باشد و بجهه ساختن جسر ریسمان نخی از بلاد خراسان حمل قبه الاسلام نمایند و چرم بلغار بجهه رامیه و خیک عوامل بیشمار از ولایت نیم روز (زابل) و مازندارن بعهده ضابطان و حکام ولایات مقرر فرمود که به دواب خود بارگیری کرده و در بلخ تحویل تحویلداران نیازخان نمایند که در محل مراجعت از هندوستان معطّلی نداشته باشد . . . »[۱]

۵ـ محمد تقی بیگ پیرزاده بیات از سران ارتش نادرشاه بود

٦ـ توکل خان بیات از سرکردگان ارتش نادرشاه بود

۷ـ محمد صالح بیگ بیات خورشاهی از سرکردگان ارتش نادرشاه و مورد اعتماد دربار نادری بود ، شرحی که مؤلف عالم آرای نادری دربارهٔ او نوشته توجه و اعتماد نادر و خانوادهٔ او را به وی میرساند . دختر والی گرجستان را به همسری علی قلی میرزا برادرزاده نادرشاه و علی شاه بعدی دادند و مأمور آوردن این عروس گران

---

۱ ـ همو ، همان کتاب، ج ۲ ص ۱۵۳ ـ ۱۵٤

قدر محمد صالح بیگ بیات خورشاهی گردید:

«... آن مکرمه را با موازی پانصد نفر از غازیان خراسانی باتفاق محمد صالح بیگ بیات خورشاهی نیشابوری همراه کردند و آن شاهزاده مکرّمه را در هودج زرنگار با خدمتکاران وفادار و خواجه گان عالی مقدار روانه ارض اقدس گردانیدند.»۱

۸ـ صالح خان بیات، از طرف عادلشاه (برادرزادهٔ نادرشاه) به سرداری (فرماندهی) سپاه فارس منصوب شد در آن موقع، حسن خان بیات برادرش هم والی (استاندار) فارس بود و بعداً هنگام به سلطنت رسیدن کریم خان زند، به مخالفت او برخاست و خود را بیگلر بیگی فارس قلمداد نمود، در جنگ بدست شیخ علی خان زند سردار معروف کریم خان کشته شد.۲

۶ـ جعفر خان بیات، یکی از مهمترین و مقتدرترین امرای خراسان که بطور موروثی چند سال حاکم نیشابور بود. وی مورد سوءظن آغامحمدخان قاجار قرار گرفت و به تهران تبعید شد، و بعد از کشته شدن آغامحمد خان درشوشی، به نیشابور برگشت.

در زمان سلطنت فتح علی شاه، جعفرخان و پسرش علی قلی خان بیات به مخالفت علیه او برخاستند.

در اثر وساطت اسحق خان قرایی از امراء بزرگ خراسان مورد عفو فتح علی شاه واقع شد و به حکومت نیشابور و سرداری (فرماندهی لشگر) خراسان تعیین گردید.

۷ـ عباسقلی خان بیات، پسر حسن خان بیات پس از کشته شدن جعفر خان بیات در سال ۱۱۶۶ هـ.ق در جنگ با احمدشاه درّانی افغانی به جای پدر به حکومت نیشابور رسید و از نیشابور دفاع کرد ولی در سال دیگر به دست او مسموم شد. امروز، بازمانده گان این طایفه، در مشهد، نیشابور، روستاهای سر ولایت و چکنه زندگی می کنند و به کشاورزی و دام داری مشغول اند، بعضی از فرزندان بیات ها در

---

۱ ـ همو، همان کتاب ج ۲ـ ص ۱۵۸

۲ ـ بامداد، مهدی همان کتاب ج ۲ ص ۱۷۵

اثر تحصیلات عالیهٔ، پزشک، سرلشگر، مهندس، دبیر شده اند و در سازمانهای دولتی در مناطق مختلف کشور به خدمت اشتغال دارند. طایفه ای از ایل بیات در روستای بیات در دهستان قراباشلو درگز زندگی می کنند جمعیت آنها ۸۵ نفراند. زبانشان ترکی و فارسی است.

۲۷ـ **بیگ** beygk طایفه ای است از ترکمن های ایل تکه که در روستاهای تکه نشین شمال بجنورد (ترکمن صحرا) زندگی می کنند و به کشاورزی و قالیچه بافی اشتغال دارند.

۲۸ـ **پاپالو** pāpālu طایفه ایست از ترکان ایل افشار که با سایر طوایف افشار (ذیل ابرلو شرح داده شده) در زمان صفویّه به درگز انتقال یافته و در آقواج از توابع ابیورد (مرکز درگز قدیم) و در قوزقان از توابع بخش لطف آباد اسکان داده شده اند، از بزرگان معروف این طایفه اشخاص زیر بوده اند.

۱ـ **الله ویردی بیگ،** رئیس طایفهٔ پاپالو در زمان به قدرت رسیدن نادر در درگز، با طایفهٔ خود، در دژ آقواج از توابع ابیورد (خرابهٔ آن جزء خاک شورویست) از نفوذ و قدرت محلّی برخوردار بود و از سرّان و ناموران طوایف ایل افشار در درگز به شمار می آمد. نادر تمام سران طوایف افشار را مطیع و فرمان بردار خود ساخته بود از الله ویردی بیگ هم با ارسال نامه ای دعوت به عمل آورد تا با طایفهٔ خود به نیروی او ملحق شود

الله ویردی بیگ که خود را برتر از نادر قلی بیگ قرقلو می‌دانست پس از ملاحظه نامهٔ نادر که از آن رایحهٔ بزرگی و داعیهٔ امیری باستشمام می‌رسید، خشمناک شد و نامهٔ نادرقلی بیگ قرقلو را پاره کرد و به دور ریخت و به حامل آن گفت:

به نادر بگو! هر چه از تو براید کوتاهی مکن.

نادر، از وصول این جواب به غضب در آمد و با نیروی خود به قلعهٔ او حمله برد. الله ویردی بیگ پاپالو هم بمحض اطلاع از حملهٔ نادر، با اتباع خود از دژ خود بیرون آمد و سر راه نادر را سدّ کرد و نبرد سختی درگرفت. ولی تا شب هیچ یک از طرفین پیروز نشدند و دست از نبرد کشیدند. نادر به اردوگاه خود و الله ویردی بیگ هم به قلعه مراجعت نمودند.

شب، الله ویردی بیگ، پنجاه طبق طعام جهت نادر و همراهانش تدارک دیده

و فرستاد ، نادر از این عمل نیک مخالف خود تعجّب نمود ؟ و علّت آن را سئوال کرد جواب شنید که چون شما و همراهان بما وارد شده اید بمنزلهٔ میهمان ما محسوب می‌شوید ، لازم بود از شما پذیرایی کنیم لذا برای شما غذا تهیه کردم و فرستادم. پس از این عمل، فردا مصلحان طرفین وارد مذاکره شدند و کار به مصالحه انجامید ولی بعداً نادر نسبت به الله‌ویردی بیگ بدگمان شد و دستور قتل او را داد و قلعه را تصرف نمود و آن طایفه را باطاعت خود در آورد.[1]

۲ـ **قلیچ خان پاپالو** ـ که باتفاق امامقلی ابرلو به مخالفت نادر برخاستند و به ملک محمود سیستانی پیوستند .

۳ـ **سردار عاشور خان پاپالو**، یکی از سرداران رشید ارتش نادرشاه بود ، طایفه او در قلعه قوزقان یا گزگان، امروز از توابع لطف آباد درگز است مسکن داشتند وی در ابتدای ظهور نادرشاه ازمخالفان او بشمار می‌رفت، بعداً یکی از یاران او شد و در جنگ با عثمانی فداکاری کرد و مدتی فرمانده قوای آذربایجان بود . این سردار دلاور ، از یاران باوفا و مورد اعتماد ، نادرشاه بود که در اغلب نبردهای او شرکت داشت، و مراتب فداکاری خود را در پیروزی نادرشاه بظهور رسانید .

سردار عاشورخان پاپالو ، بفرمان نادرشاه به فرمانداری ارومیّه منصوب شد و بدستور او سه هزار خانوار از افشار ارومیه را به درگز و نقاط دیگر خراسان، کلات، سرخس، ابیورد ، مرو ، انتقال داد که به افشار ارومی معروف شدند .

سردار عاشور خان، بفرمان نادر شاه به سرداری (فرماندهی) لشگر آذربایجان منصوب شد و با شصت هزار سپاهی باتفاق سردار محمد علی خان قرقلو مأمور سرکوبی شورش لگزی ها در قفقاز شدند و شورشیان را کوبیدند و نظم و امنیّت را در آن حدود برقرار ساختند.[2]

۲۹ـ **تاتار** tātār طایفه ای است از قوم صحراگرد تاتار که عمدهٔ سپاهیان چنگیز مغول را تشکیل می‌دادند . این طایفه هنگام سلطهٔ امیر تیمور گورکانی، مانند سایر قبایل ترک به خراسان آمده اند یا آورده شده اند . تاتارهای خراسان به فرمان

---

۱ ـ میرنیا ، سید علی، ایلات و طوایف درگز، چاپ دوم ص ۱۷۷ ـ ۱۷۸

۲ ـ همو، همان کتاب، ص ـ ۱۷۶

نادر ، از مرو به زاغچه درگز و ابیورد و حکومت نشین درگز انتقال یافتند و بعد عدّه ای در روستای تاتار ، از توابع بجنورد که (کنار راه بجنورد به گنبد کاووس) بین قلعهٔ بدرانلو و میر واقع است سکونت گزیدند ، و عده دیگر هم در کلات زندگی می کنند از بزرگان تاتار خراسان، ساروخان تاتار است که نادرشاه او را به ریاست طایفه تاتار خراسان منصوب نمود . تاتارهای خراسان در هر دو محل به امور کشاورزی مشغول اند .

۳۰- ترکهای مهاجر آذربایجانی azrbaijani ترکهای مهاجر آذربایجانی که اصلاً از تبریز ، اسکو ، خلخال، اردبیل و غیره بوده اند و در روسیّه، قراباغ، باکو ، تفلیس و اشک آباد و غیره به داد و ستد اشتغال داشتند پس از انقلاب کبیر شوروی از محلهای مسکونی خود از طریق مرزهای لطف آباد درگز و باجگیران قوچان به ایران مراجعت کردند . و سر راه خود، در لطف آباد و محمّدآباد درگز و قوچان و مشهد باقی ماندند و به امور بازرگانی و کشاورزی اشتغال یافتند و بعضی هم به شهرستانهای شیروان، بجنورد ، کاشمر ، تربت حیدریه رفتند . بازماندگان این مهاجرین در این شهرها پراکنده اند و فرزندان اغلب آنها با تحصیلات عالیه و عنوان دبیر ، پزشک و مهندس و افسر بخدمت مشغول اند .

۳۱- تکه لو - یا تکللو takolu از ایل بزرگ افشار و از ترکان اوغوز است که از ولایت تکه، در نواحی جنوبی آسیای صغیر در کنار دریای مدیترانه به ایران آمده اند این طایفه در روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی و تأسیس سلسله صفویان مانند سایر ایلات، روملو ، استاجلو ، شاملو ، ذوالقدر ، قاجار ، افشار ، سهم بسزائی داشتند . در زمان شاه اسماعیل اوّل به ولی سلطان شرف الّدین اوغلی تکه لو الکائی تیول در خراسان عطا شده بود (محمود آباد لنگه جام) در زمان شاه طهماسب اول لشگر کشی او در سال ۹۳۵ ق به خراسان برای سرکوبی اوزبکان، غازی خان تکه لو بسمت لَلَه بهرام میرزا برادر شاه که حکومت خراسان باو تفویض شده بود .

تعیین شد و به مقام امیر الامرایی خراسان منصوب شد ۱

و در زمان شاه عباس کبیر قلندر سلطان تکه لو حاکم تربت جام بود ،۲

بنابراین تکه لوها از همان زمان در مشهد و جام باقی مانده اند امروز بازماندگان این طایفه در مشهد ، تربت جام، محمود آباد لنگه جام، قلندر آباد ، همّت آباد ، ابدال آباد ، زندگی می کنند و به کار کشاورزی و دام داری اشتغال دارند . از بزرگان این طایفه در خراسان محمد علی خان تکه لو است که در موقع کشته شدن نادرشاه و زمان شاهرخ حاکم همدان بود . پنجاه خانوار درزمان حکومت سلطان محمد تکه لو به روستاهای تاجدین و سعد آباد درگز انتقال یافته اند ، ۳

۳۲- **تیمورتاش**- طایفه ای است از ترکان تاتار که در زمان تسلط امیر تیمور گورکانی و اولاد او در خراسان مانند سایر ایلات در این منطقه اقامت گزیده اند ، طایفه تیمور تاش خراسان، در اطراف نردین از توابع بجنورد زندگی می کنند ، سیصد و بیست و یک نفر از این طایفه در ده تیمور تاش که خود ساخته و به نام خود نامیده اند و همچنین در دهستان کسبایر بجنورد سکونت دارند .بزرگان این طایفه عبارت بوده اند از

۱- غلامعلی خان تمر تاش = (آهن و سنگ)

۲- محمد حسین خان - تیمور تاش

۳- اسفند یار خان تیمور تاش»

٤ - کریم داد خان تیمور تاش(معززالملک) وی از سرکردکان حکومت یار محمد خان شادیلو حکمران بجنورد بود

۵- عبدالحسین تیمور تاش وزیر دربار مقتدر معروف رضا شاه پهلوی

۳۳- **تیموری**- teymuri ایل تیموری خراسان و افغانستان از بازماندگان اولاد امیر تیمور گورکانی و از قوم ترک هستند .

---

۱ -اسکندر بیک ترکمان، عالم آرای عباسی ، برادان شاهرودی، تهران ۱۳٦٤ ص ٤٠

۲ - همو، همان کتاب ج ۲ ص ۹۷۳

۳ - از یادداشت های الله یارخان حاکم درگز

٤ - مطلع الشمس، اعتمادالسلطنه ص ۹۷

امیر تیمور، در سمرقند به امارت نشست و در سال ۷۸۳ هـ.ق در سی و چهار سالگی به کشور گشایی پرداخت و به ایران حمله آورد. ابتدا هرات سپس طوس و کلات و اسفراین و بعد کاشمر را تسخیر کرد. سپس به تدریج به مناطق دیگر ایران دست یافت.

تیموری های ایران و افغانستان که ابتدا بیست هزار خانوار بودند، به پیروی از نام تیمور به تیموریان مشهور شدند. کلنل ییت سر کنسول انگلیس در مشهد، دربارهٔ تیموریان چنین می‌نویسد:

«امیر تیمور این مردم را در بلخ اسکان داد و سپس زمانی که دخترش را بعقد، میرسیّد کلال نامی که در کنار رود سیحون زندگی می‌کرد درآورد آنها (تیموری ها) را به عنوان جزئی از جهیزیّه به دخترش به وی بخشید. میر سیّد کلال، تبار عربی داشت و در امور مذهبی مراد و مرشد امیر تیمور بود، بعد از آنکه سیّد درگذشت، این طایفه که ثروت او بشمار می‌رفت، میان پسران وی تقسیم گردید، یکی از پسران وی، سیّد میر شهید یا میر شاه خان بود که چهار هزار خانوار سهم وی گردید و او آنها را از بلخ به هرات منتقل نمود. شمار این عدّه ظاهراً در هرات رو به افزایش نهاد، بطوری که بعد از محاصره هرات در سال ۱۸۳۳ ـ م (۱۲۵۲ ق) بوسیلهٔ محمد شاه قاجار نزدیک به هشت هزار خانوار آنها (تیموری ها) تحت سرپرستی قلیچ خان که از نوادگان میرشاه بود به خراسان منتقل گردیدند، قلیچ خان بعدها قدرت زیادی کسب کرد. و سرپرستی نواحی، جام و با خرز و خواف و زورآباد (جنت آباد) را با عنوان امیر عهده دار شد.

بعداً نیز یکصد و بیست خانوار از تیموری های افغانستان به ایران آمدند، جمعیّت تیموری های ایران به شش هزار خانوار می‌رسد.[1]

هنری فیلد، به نقل از بلیو، تیموریان خراسان را یکی از چهار ایماق افغانستان می‌داند و می‌گوید طوایف جمشیدی و فیروز کوهی نیز از شعب ایل

---

۱ ـ کلنل ییت، همان سفرنامه ص ۳۸ ـ ۳۹



میر-علی مردان شاه نصرت الملک رئیس طایفه تیمورها در ایران
از سفرنامه خراسان و سیستان

تیموری هستند ۱

طوایف ایل تیموری در خراسان

طوایف ایل تیموری در خراسان عبارتند از: (کلالی، امیر کلالی) یعقوب خانی، بربر، کریم دادی، بهادری ده خانه، شاهی خانه، علی میرزائی، سرنوزی، فاضلی، شیخی، سالاری، سلجوقی، کلانتری، زلفی، وافری، مادرویشی، بروتی، ده برادر، قلعه گاهی، سنگچولی، علی خواجه، میرزا دوستی، روتی که هم اکنون در شهرستانهای مشهد، تربت جام، جنت آباد، باخرز، خواف، سنگان خواف و تعدادی هم در تهران زندگی می کنند.۲

جمعیّت ایل تیموری خراسان

جمعیّت این ایل، از قرن چهاردهم میلادی به بعد بشرح زیر برآورد گردیده است:

۱ـ ابوالقاسم طاهری در آغاز سده ی ۱۴ حدود سال ۶۸۰ ش. ۱۰۰۰ خانوار۳

۲ـ دایره المعارف بریتانیا، بیش از سال ۱۸۹۲ ـ م ـ برابر با ۱۲۷۱ ش. ۲۵۰۰۰۰ خانوار ۴

---

۱ ـ مردم شناسی ایران ترجمه دکتر عبدالله فریار، ابن سینا تهران ص ۷۵۴

۲ ـ افشار سیستانی، ایرج، ایل ها و چادرنشینان ... ۱۳۶۷ ج ۲ ص ۱۰۱۴ به نقل از مجموعه اطلاعات و آمار، ایلات و عشایری ایران ص ۵۳

۳ ـ جغرافیای تاریخی خراسان ص ۱۲۶

۴ ـ مردم شناسی ایران، ترجمه دکتر عبدالله فریاد ص ۷۵۴

۳ـ احمد احتسابیان در سال ۱۳۱۵ ش. ۳۰۰۰ خانوار ۱

٤ـ هنری فیلد، در سال ۱۳۲۷ ش. ٦۰۰۰ خانوار ۲

جمعیت تیموری در سنگان خواف پانصد نفر است و جمعیت دوازده هزار نفری خواف را طوایف تاجیک، تیموری خلج تشکیل می‌دهند.

طوایف تیموری خواف عبارتند از: یعقوبی، یحیایی، رسولی، یوسفی، جلالی.

از ایل تیموری امرا و رجال زیر معروف بوده اند:

۱ـ امیر قلیچ خان تیموری، حاکم باخرز و جام و زورآباد (جنّت آباد)

۲ـ میرعلی مردان خان، نصره الملک میر پنج رئیس ایل تیموری حاکم جام و باخرز و خواف.

۳ـ میر عطا الله خان تیموری.

٤ـ میر اسدالله خان شوکت الدوله حاکم جام و زورآباد

۵ـ خداداد خان تیموری برادر نصرةُ الملک.

٦ـ شجاع الملک تیموری.

۷ـ عباس خان سالار اشجع تیموری کلالی.

رؤسای این ایل در خراسان همیشه پشتیبان سپاه و استاندار خراسان بودند، ردیف های دوم و سوم و پنجم و ششم امراء فوق در جنگ با ترکمن های مرو با لشگر خراسان تحت فرماندهی حشمت الدوله (حمزه میرزا) استاندار شرکت داشتند. متأسفانه در اثر عدم دقت و در اهمیّت این لشگر کشی و مسامحه در پیش بینی لازم در تأمین احتیاجات و وضع منطقه و بی کفایتی مسئولان لشگر کشی، در این جنگ لشگر خراسان شکست خورد، و ترکمانان بر مرو مسلّط شدند. جزئیات این واقعه تاریخی در کتاب وقایع خاور ایران به تفصیل شرح داده شده است (ص ۹۱ـ ۱۱۱) عباس خان سالار اشجع تیموری کلالی، در زمان استانداری احمد قوام (قوام السلطنه) در خراسان، حاکم سرخس بود، در آن موقع انقلاب شوروی روی داد، عباس خان بدون

---

۱ ـ جغرافیای نظامی احتسابیان ص ۳۵۵

۲ ـ مردم شناسی ایران ص ۲۹۹



مرحوم حاج عباسخان سالار اشجع، هنگام تحصیل در بیروت

از ع، آذری، قیام کلنل محمد تقی خان پسیان

اطلاع دولت و استاندار از آن فرصت استفاده کرده و با افراد چریکی تیموری تحت امر خود به خاک روسیّه تاخته و سرخس روسیّه را به تصرّف در اورد و از آنجا به صوب تاشکند رهسپار شد و به قوام السلطنه تلگراف کرد .

«سرخس را متصرّف و انتظامات را برقرار نموده، اکنون به صوب تاشکند رهسپارم»[۱]

قوام السلطنه به وسیله تلگراف و حتی با اعزام پیک مخصوص سالار اشجع را به سرخس بر می گرداند . وی در زمان کفالت استانداری کلنل محمد تقی خان (هنگام قیام) حکومت، خواف و باخزر و تربت جام را به عهده داشت.

۸ـ محمد ابراهیم امیر تیمور کلالی، رئیس ایل تیموری خراسان که چند دوره نماینده مجلس شورای ملی و در کابینه دکتر محمد مصدق (۱۳۳۰ شمسی) وزیر کشور بود .

ایل تیموری، از مهمترین ایل های عشایری خراسان است.

تیموریان خراسان عموماً در اثر زندگی میان فارسی زبانان، ترکی را فراموش کرده اند و به فارسی صحبت می کنند .

۳٤ـ **جانی قربانی** qorbani جمعیّتی بودند از مردم ترک، ترکمن، تاجیک، اوزبک، دشت خاوران، کلات، ابیورد، درگز، نسا این جمعیّت مانند سربداران سبزوار بمنظور برانداختن سلسله مغول در قرن هفتم هجری در خاوران بوجود آمدند و فعالیّت خود را آغاز کردند، شعار آنها، جانی قربانی یا جان نثاران بود، طایفه ی جانی قربانی به تدریج در آن منطقه قدرتی بهم رساندند و شهرستانهای نسا، ابیورد و کلات و سرخس و مرو و هرات و بلخ را زیر سلطهٔ خود در آوردند، و مرکز حکمرانی خود را (کلات درگز) قرار دادند، «امیر تیمور گورکانی در آغاز کار خود مدّتی به زندان امیر علی بیگ برادر امیر محمد بیگ حاکم جانی قربانی در کلات افتاد و بیش از یکماه در آن زندان ماند، امیر تیمور در شرح حال خود از حیوانات موذی بر از کیک این زندان شکایت کرده ولی از امیر محمد بیگ برادر وی

---

۱ ـ آذری، علی قیام کلنل محمد تقی خان، چاپ دوم صفی علی شاه، تهران ۱۳۲۹ ص ۲۷۸

، نیکی یاد نموده است»[1]

جانی قربانی ها پس از برانداختن سلسله مغول بوسیله خواجه یحی کرّوبی سربدار، بیش از پنجاه سال فرمان روایی کردند، در رأس این جان بازان ارغوان شاه، حکمران نسا و ابیورد بوده است.

«ارغوان شاه»، در دربند کلات بارویی به شکل مخروطی ناقص از آجرهای دندانه دار به ارتفاع هشت متر ساخته، که از این بارو، دیده بانی می کردند، و هر گونه حرکت و رفت و آمد را به سهولت کنترل می‌نمودند.

آثار این بارو هنوز هم در دربند کلات باقی است و به دربند ارغوان شاه معروف است»[2]

ارغوان شاه، نوهٔ امیر نوروز بود، که خراسان شمالی را به تصرّف خود در آورده بود و جانشینانش (کلات) را مرکز حکمرانی خود قرار دادند.

سربداران، مقتدرتر از جانی قربانی ها بودند و خواجه یحی کرّوبی، یکی از امرای مقتدر سربداران، طغا تیمور، آخرین اعقاب چنگیزی را که بعد از ابوسعید در منطقهٔ گرگان حکومت می کرد کشت، سپس به طوس تاخت، و طوس و نیشابور و جام را از تصرّف ارغوان شاه حکمران جانی قربانی در آورد.

جانی قربانی و سربداران در برانداختن سلسله مغولان در ایران همکاری و هدف واحدی داشتند جانی قربانی، به تدریج اهمیّت و قدرت خود را از دست دادند و در جنگهای داخلی فرزندان و اعقاب امیر تیمور متلاشی شدند بازماندگان این طایفه امروز، در کلات، درگز، زواندرخ، چولایی خانه مشهد زندگی می کنند.

۳۵ـ **جغتایی** joqatai طبق ضبط عالم آرای عباسی، طایفه ای است از ترکان تیموری (تاتار) که در دوران تسلّط تیموریان در خراسان اسکان یافته اند. بیشتر طوایف تیموری در شهرستان های، مشهد، تربت جام، باخرز و غیره سکونت دارند.

طایفه جغتایی، در جوین سبزوار و در روستاهای بخش جغتای که بنام آنها است زندگی می کنند.

---

۱ ـ قاسمی، ابوالفضل، خاوران ... چاپ تهران ۱۳۴۹ ص

۲ ـ همان مأخذ و همان صفحه

بزرگ این طایفه در دوره شاه طهماسب اول صفوی اشخاص زیر بودند:
۱ـ میرزاعلی خلیفه میرگرایلی در خراسان
۲ـ فریدون حسین اوغلی فیروز جنگ حاکم سرخس
۳ـ حاج محمد سلطان کوتوال مشهور در خراسان، و حاکم زاوه تربت حیدریه.

قسمتی از جغتایی ها، در سرخس سکونت داشتند که به فرمان نادرشاه به کلات و ابیورد (مرکز قدیم درگز) کوچانده شدند، رئیس آنها مودود قلی سلطان جغتایی و بعد محبّ علی خان سردار جغتایی بودند.[۱]

ترکان جغتایی، منسوب به جغتای پسر دوم چنگیز خان است که در منطقه خراسان حکمرانی کرده است.

امروز، بازماندگان جغتایی ها، در جوین و روستاهای بخش جغتای سبزوار، حکم آباد، کلات، اسفراین، سرخس، مشهد و غیره سکونت دارند. و به کار کشاورزی و دامداری اشتغال دارند.

۳۶ـ **جلایر** jalayer از اقوام صحراگرد و صحرانشین ترک است که مانند تاتار، گرایت، قرقیز زندگی می کردند خواجه رشید الّدین فضل الله، در جامع التواریخ، دربارهٔ اقوام صحرانشین چنین می نویسد.

«اقوامی که این زمان مغول می‌خوانند، در اصل مغول نبوده اند، بعداً بنام مغول معروف شده اند و هر شعبه، از این اقوام دارای قبایل بسیاری گردیدند و اقوام صحرانشینان با هم همانند شدند. مانند: جلایر، گرایت، قرقیز و غیره.

جلایر، از تمام اقوام مشهورتر بوده، و بزرگترین قوم، قوقلی کویانک، بود از شعبه جانت که تمامت لشگر دست چپ چنگیز خان را او داشته است»[۲] بنابراین، اقوام صحرانشین ترک از جمله جلایر جزء سپاهیان مغول موقع حمله چنگیز به ایران به

---

۱ ـ قدوسی، محمد حسین، نادرنامه، انجمن آثار ملی خراسان، مشهد ۱۳۳۹ ش ص ۷۷

۲ ـ خواجه رشیدالدین فضل الله، جوامع التواریخ ج ۱، بهمن کریمی، اقبال تهران ـ ۱۳۶۲ و میرنیا، سیدعلی، طوایف ترکمان ص ۲۹

خراسان وارد شده اند و بازماندگان اولاد آنها در مناطقی از کشور بخصوص خراسان باقی مانده اند.

در عالم آرای عباسی آمده در لشگر کشی سال ۱۰۰۹ق، شاه عباس اول به خراسان بر سر نورمحمدخان اوزبک حاکم، ابیورد، نسا درون (درگز قدیم) تاخت و پنج هزار جمعیت جلایر، علی ایلی، صاین خانی که در حدود نسّا و درون وباغباده، یورت (مسکن) داشتند، از نور محمد خان جدا شدند و ملتزم رکاب شاه شدند. این خبر نشان می دهد که طایفهٔ جلایر قبل از این تاریخ به خراسان آمده اند و در این منطقه زندگی می کرده اند مؤلف عالم آرا، اضافه می‌نماید، مرشد قلی خان جلایر به حکومت پسا کوه کلات و ابیورد منصوب شد.۱

مرشد قلی خان جلایر، با طایفهٔ خود به کلات می‌رود پس از او شاه ولی سلطان حاکم آنجا می‌شود و بزرگان این ایل سالها حکمران کلات بوده اند. و امروز بازماندگان اولاد آن طایفه در کلات، لاین نو، زندگی می کنند و بامور کشاورزی اشتغال دارند.

یکی از امرا و بزرگان این طایفه که نام و خدمات میهنی او نه تنها موجب مباهات و سرافرازی طایفهٔ جلایر خراسان است بلکه از افتخارات ایران نیز بشمار می آید، طهماسب خان جلایر (وکیل الدوله) می‌باشد.

سردار طهماسب خان جلایر، از هنگام ظهور نادر شاه در درگز و کسب قدرت محلی، و با تعدادی از جوانان دلیر و رزمنده جلایر به نیروی محلی نادر پیوست.

و پس از آنکه نادر با نیروی محلی خو، در قوچان به خدمت شاه طهماسب دوم درآمد، او به اتفاق نادر جزء لشگر شاه طهماسب دوم برای سرکوبی ملک محمود سیستانی فرمانروای مطلق العنان خراسان که دم از استقلال می‌زد به مشهد حمله بردند و موفق شدند، ملک محمود را شکست دهند و مشهد را تسخیر نمایند، سپس طهماسب خان جلایر، در جنگ ها و پیروزی های نادرشاه شرکت و فداکاری کرد که به اهمّ آنها اشاره می‌شود.

---

۱ ـ همو، همان کتاب ص ۴۸ و میرنیا، سیدعلی ایلات و طوایف درگز، چاپ دوم ص ۳۹

۱ـ در لشگر کشی نادر به سوی اصفهان برای نبرد با اشرف افغان و جنگ با او و سپاهیانش در مهمان دوست، طهماسب خان جلایر فرماندهی قسمتی از سپاه نادر را به عهده داشت و با ابراز شجاعت و دلاوری موفق شدند ، اشرف را شکست دهند و غنایم زیادی را نصیب خود سازند ، سپس او را تعقیب کنند و با دادن شکست دیگر به او تاج و تخت سلطنت را از آن غاصب باز ستانند و او را از کشور بیرون رانند و نابود سازند .

۲ـ در لشگر کشی نادر به غرب کشور برای باز پس گرفتن استانها و شهرهای متصرّفی عثمانی ها و جنگ درحدود همدان با سپاه مجهّز عثمان پاشا ، سردار طهماسب خان جلایر با جوانان طایفهٔ خود ، مانند سایر سرداران و سپاهیان نادر ، در این نبرد فداکاری کردند . و در نتیجه پیروزی را نصیب نادر ساختند و غنایم فراوانی را به دست آوردند .

۳ـ سردار طهماسب خان جلایر ، در جنگ نادر در میاندوآب و ارومیّه با عثمانی ها و در هرات با افاغنه با سمت فرماندهی قسمتی از سپاه نادر با شهامت و شجاعت با دشمن نبرد کردند که به پیروزی نادر منجر شد ، نادر ، به پاس این فداکاری سردار را به اعطای لقب خانی و حکمرانی راز و قوش خانه خراسان سرافراز نمود .

٤ـ سردار طهماسب خان بفرمان نادر به شماخی (قفقاز) لشگر کشید و طغیان لگزی ها را که به فرماندهی سرخابی لگزی به مخالفت برخاسته بودند سرکوب کرد و آنها را به اطاعت درآورد .

۵ـ در لشگر کشی نادرشاه به هندوستان، طهماسب خان جلایر فرماندهی قسمتی از سپاه دلاور نادرشاه را بعهده داشت و در جنگ با ارتش نیرومند و چند برابر سپاه ایران، دوش به دوش سایر سرداران و سپاهیان ایرانی به نبرد پرداختند و در نتیجه ابراز رشادت و از خود گذشتگی موفق شدند ارتش هندوستان را شکست دهند و محمدشاه گرکانی را وادار به تسلیم نمایند . و غنایم فراوان و جواهر گران قیمت بسیار به ایران آورند . برای آگاهی کامل از زندگی نامه این سردار بزرگ به کتاب ایلات و طوایف درگز که شرح یکایک خدمات او به تفضیل آمده مراجعه

فرمایید.۱

دیگر بزرگان طایفه جلایر اشخاص زیر بودند.

۲ـ یلنگ توش خان جلایر، حاکم کلات، که در جنگ و شورش سالار و محاصرهٔ مشهد با سایر رؤسا و خوانین ایلات خراسان شرکت داشتند و در این جنگ ۱۲۶۴ ق کشته شد.

۳ـ بهبود خان جلایر پسر یلنگ توش خان جای پدر را گرفت و در محاصره مشهد و شکست سالار شرکت نمود.

٤ـ فتح علی خان (فتح الملک) پسر یلنگ توش خان مدّتها حاکم کلات بود.

مردم جلایر امروز، در مشهد، کلات، لاین نو، درگز پراکنده اند، و عده ای نیز در تهران زندگی می‌نمایند طایفه جلایر در کلات و درگز به کشاورزی و دامداری و تولید صنایع دستی اشتغال دارند. و فرزندان بعضی نیز با تحصیلات عالیه، در سازمانهای دولتی و ملی با عناوین مختلف بکار مشغولند.

جلایر یکی از ایل‌های معتبر و معروف خراسان است. جلایریان به زبان ترکی و کردی و فارسی صحبت می کنند.

۳۷ـ **جمشیدی** jamsidi ایلی است از چهار آیماق ترک افغانستان این ایل بفرمان نادرشاه در سال ۱۱٤۱ هـ.ق پس از تسخیر هرات و تسلیم الله یار خان حکمران هرات و رؤسای ایلات (هرازه، جمشیدی، رواتی، قبچاق) به خراسان انتقال یافتند.۲ ذیل هرازه جریان آن ذکر شده است هنری فیلد به نقل از بلیمو، تیموریان خراسان را یکی از چهار آیماق افغانستان می‌داند و می گوید طوایف جمشیدی و فیروز کوهی نیز از شعب ایل تیموری هستند،۳ چهار آیماق عبارتند از هزاره، روتی، جمشیدی ـ تیموری که همگی از ترکان اند. عده ای هم در موقع تخلیه هرات که بوسیله سلطان مَراد حسام السلطنه به تصرّف درآمده بود به خراسان کوچانده شدند. از بزرگان این طایفه، میرحیدرسلطان جمشیدی است که بفرمان شاه عباس کبیر حاکم

۱ ـ میرنیا، سیدعلی همان کتاب، چاپ دوم ص ۱٤۱ تا ۱٤۹

۲ ـ مردم شناسی ایران ـ ص ۷٥٤

۳ ـ مردم شناسی ایران ـ ص ۷٥٤

گرخ هرات خراسان بوده است.[1]

حسام السلطنه والی (استاندار) خراسان نزدیک به دو هزار خانوار تحت ریاست الله یارخان جمشیدی در هرات به خراسان انتقال داد، آنها در ناحیهٔ سرجام مستقر شدند، چندی بعد در اثر مهاجمات ترکمن ها به آن ناحیه ناچار به روستاهای تبادکان و ارداک مشهد کوچ کردند از این جا گروهی از آنها و همچنین الله یار خان مجدداً به هرات باز گشتند. و پنجاه پنج خانوار به بخش قوش خانه بین قوچان و بجنورد انتقال یافتند.

الله یارخان بعد از مدتی از هرات به مشهد باز گشت و دوباره سر کردگی و ریاست جمشید ها را در ناحیهٔ مشهد به عهده گرفت، در این موقع تعداد جمشیدی ها به یکصد و پنجاه خانوار تقلیل یافته بودند.

الله یار خان، در روستای قره بوغه در گذشت و پسرش ذوالفقار خان، به جای پدر سرپرستی طایفه را به عهده گرفت، در سال ۱٦٦۱ ـ م (۱۳۰۲ هـ.ق) جمشیدی ها به ناحیهٔ پس کمر و شوریچه کنار کشف رود کوچ داده شدند.

ذوالفقار خان و برادرانش در زمان ناصرالدین شاه از دولت مبلغی به عنوان مستمری دریافت می کردند و قبیلهٔ آنها دارای پنجاه سوار بود که به عنوان سهمیّه در نیروهای نظامی ایران به کار گرفته می‌شدند بعد از ذوالفقار خان، محمد عظیم خان، برادر او رئیس قبیلهٔ جمشید ها شد.[2]

در سال ۱۳۱۳ هـ.ق گروهی از طایفهٔ جمشیدی، مرکب از پنجاه خانوار از هرات گریخته و به خراسان وارد شدند. دولت ایران، آن عده را پذیرفته و آنها را در ناحیهٔ زورآباد (جنّت آباد) از توابع تربت جام جا داد، و سرپرستی آنها را به سید احمد بیگ واگذار نمود. جمعیّت و مسکن جمشیدی های خراسان از این قرار است.

۱ـ مشهد، شوریچه، پس کمر، سرخس /۲۰۰۰ خانوار

۲ـ جبرآباد پایین ولایت فریمان /۸۰ خانوار

۳ـ قوش خانه، بجنورد /۵۵ خانوار

---

۱ ـ اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی ج ۲ ص ۷۹۵

۲ ـ کلنل بیت، همان کتاب، ص ۳۳ـ ۳٤

٤ـ جنّت آباد، جام /۵۰ خانوار

۵ـ زیر کوه قاینات /۳۰ خانوار

امروز جمشیدی ها در مشهد و نقاط مذکور به کار کشاورزی و دام داری اشتغال دارند. جمشیدی ها در اثر زندگی میان فارسی زبانان ترکی را فراموش کرده اند، و فارسی صحبت می‌نمایند.

۳۸ـ **جوانشیر** javãnsir از قبیله اوتوزایکی (سی و دو) قراباغ است که، تا قبل از قرارداد گلستان ۱۲۲۸ هـ.ق این منطقه جزء مناطق شمالی ایران بود.

نادرشاه قسمتی از ایل جوانشیر را، از قراباغ و ارّان کوچانید و در سرخس جای داد، بعد از نادرشاه عدّه ای از آنها به غوریان افغانستان رفتند، سپس بوسیلهٔ احمدشاه درّانی به کابل انتقال یافتند، و عده ای در ایران باقی ماندند، در اوایل تشکیل سلسلهٔ قاجار، بزرگان این ایل عبارت بودند از:

۱ـ ابراهیم خلیل خان، جوانشیر، پسر پناه خان، که از سوی آغامحمد خان قاجار والی (استاندار) قراباغ بود، ولی در زمان فتح علی شاه دچار خطای بزرگ شد و بدون مطالعهٔ عواقب کار، با روس ها سازش کرد، و از اطاعت دولت ایران سر باز زد، فتح علی شاه به آن سو لشگر کشید. و در نزدیک (شوشی) مرکز آن منطقه فرود آمد، جوانشیر از روس ها درخواست کمک کرد، سیسیابوف سردار روس، سپاهیان روس را وارد شهر شوشی (پناه آباد) نمود، همین اشتباه جوانشیر سبب شد که روس ها به آن منطقه تسلّط یابند و دیگر خارج نشوند.

جوانشیر، از این عمل خود که، خیانت به ایل و کشور خود بود نادم گشت ولی دیگر در آن موقع سودی نداشت بالاخره جوانشیر پاداش خود را از روس ها گرفت و با افراد خانواده اش در دست آنها کشته شدند. از دیگر بزرگان این ایل نامبردگان زیر بودند:

۲ ـ ابوالفتح خان، پسر کوچک ابراهیم خلیل خان جوانشیر و بدر عباس قلی خان جوانشیر (معتمد الدوله) از رجال معروف زمان سلطنت محمد شاه و ناصر الدین شاه قاجار بود «وی با توجه به اشتباه و خطای پدر خود متمایل به تابعیت و خدمت

دولت ایران بود و چند بار حاکم ولایات و ایالات شد »[1]

بازماندگان اولاد و طوایف جوانشیر در خراسان، چند خانوار معدودی هستند که در مشهد، قوچان، سرخس، کلات پراکنده اند و اغلب آنها در خدمت آموزش و پرورش و بعضی مشاغل آزاد و بازرگانی دارند. زبانشان ترکی است و به فارسی هم صحبت می کنند.

۳۹ـ **چاووشلو** cāvuslu یا چاپشلو، طایفه ای است از ایل بزرگ استاجلو، که مانند سایر ایلات قزلباش، در تشکیل سلطنت صفوی سهم بسزایی داشتند. و در خدمت سلاطین صفوی، از اعتبار ویژه ای برخودار بودند، اقامت گاه اصل چاووشلوها آذربایجان بود.

« حسن بیگ و پسرش مهدی قلی بیگ چاوشلو، از بزرگان و مقّربان ایل استاجلو بودند »[2]

سران ایل چاووشلو در زمان ولایتعهدی شاه عباس اول، در خراسان و هرات به اتفاق سایر ایلات قزلباش در خدمت ولیعهد در مناطق مختلف خراسان بودند:

۱ـ ابومسلم خان چاووشلو، حاکم اسفراین

۲ـ محمد خان چاووشلو، حاکم سبزوار در سال ۱۰۰۹ هـ.ق شاه عباس به خراسان لشگر کشید و همانطوری که ذیل جلایر شرح داده شد، در این لشگر کشی، نورمحمدخان اوزبک والی (استاندار) مرو و ابیورد و نسا (درگز) را شکست داد و ایالت این منطقه را به، بیگتاش خان استاجلو واگذار نمود، و طوایف استاجلو و چاووشلو در مناطق مختلف درگز، ابیورد، دستگرد، درون سکنی گزیدند. و عده ای هم روستا و شهرک امروز، چاووشلو را ساختند و محل زندگی خود قرار دادند.

شهرک چاووشلو، بعد از خرابی ابیورد (مرکز ولایت درگز) بوسیله ترکان اوغوز، مرکز شهرستان درگز شد و مقر حکومتی درگز به چاووشلو انتقال یافت، والدین و افراد خانوادهٔ نادرشاه هم در ابتدای کسب قدرت محلّی در چاووشلو زندگی می کردند و در همانجا هم فوت کردند.

---

۱ ـ بامداد، مهدی، همان کتاب ج ا ص ٤٤

۲ ـ اسکندر ترکمن، عالم آرای عباسی ج ۲ ص ۲۰۹

شهرک چاووشلو ، امروز مرکز بخشداری چاووشلو یا قراباشلو است امرا و بزرگان این طایفه اشخاص زیر بودند ، که نام و خدمات و فداکاری های آنان در بیرون راندن متجاوزان و غاصبان کشور و اعاده استقلال ایران و کشورگشایی درخشان دورهٔ نادری موجب افتخار ایران و ایرانی است. سرداران چاپشلو از ابتدای ظهور نادرشاه تا زمان کشته شدن او در رکاب نادرشاه شمشیر زدند و در جنگ ها فداکاری نمودند و در پیروزهای سرفراز کننده نادرشاه سهم شایسته ای داشتند .

۱ـ **باباخان چاووشلو ،** یکی از سرداران دلیر و از یاران وفادار و فداکار نادرشاه بود که از آغاز فعالیتهای نادر با وی همراه بود و مرحله بمرحله در پیشرفت و پیروزی و ترقی و کشورگشایی نادرشاه او را یاری و مددکاری کرد .

برای آگاهی کامل از زندگی و خدمات این سردار بزرگ و فاتح موصل و بصره و گنجه باید به کتاب، ایلات و طوایف درگز تألیف نگارنده چاپ دوم مراجعه فرمایند بابا خان، در حمله به قارشی نزدیک بخارا و در گیر و دار نبرد هدف تیر دشمن قرار گرفت و کشته شد .

به این ترتیب این سردار جان خود را در راه خدمت و فداکاری به میهن فدا نمود .و پس از یک عمر مبارزه با عزت و سربلندی مرد . جنازهٔ سردار به مشهد انتقال یافت و در جوار بارگاه قدس رضوی (ع) به خاک سپرده شد .

۲ـ **بهبودخان چاووشلو** ـ یکی دیگر از سرداران لایق و رزمندهٔ درگز است که همواره دوشادوش نادر شاه در نجات و رهایی کشور از تسلّط بیگانگان و سرکوبی طاغیان و شورشیان داخلی و استقرار امنیت و استقلال میهن صمیمانه همکاری و همراهی نمود . و شجاعانه نبرد کرد و در پیروزی های نادرشاه مانند سایر سران ایلات ایران سهم مهّم داشت.

بهبود خان چاووشلو پسر کردوخان چاووشلو است که پدرش در چاووشلو رئیس طایفه و از اعتبار و اقتدار برخوردار بود . در محل می گفتند ، نادر در ابتدای فعالیّت خود در یکی از مبارزات محلی احتیاج به حمایت و یاری او پیدا می کند و از او درخواست کمک می‌نماید ، کردوخان، نادر را مورد حمایت قرار می‌دهد .

همین عمل سبب حق شناسی نادر ، نسبت باین خانواده می‌شود و بهبود خان و بابا خان چاووشلو را جزء یاران نزدیک و سران سپاه خود قرار می‌دهد . دربارهٔ



اللهیار خان

رئیس ایل چاووشلو و حکمران درگز دورهٔ قاجار

از ایلات و طوایف درگز

زندگی و شرح کامل خدمات و فداکاری های او به کتاب، ایلات و طوایف درگز تألیف نگارنده مراجعه شود.۱

بازماندگان اولاد طوایف چاووشلو، امروز در شهرهای مشهد، محمد آباد (مرکز درگز) چاووشلو، تهران زندگی می کنند. عده این از فرزندان این طایفه در اثر تحصیلات عالیه با عنوان، پزشک، مهندس، سرتیپ، دبیر در سازمانهای دولتی به خدمت اشتغال دارند.

اکثریت چاووشلوها در درگز به امور کشاورزی مشغول اند.

۴۰ـ **چولایی**culaci طایفه ای است از ترکان اوزبک، که در دوره تسلّط خوارزمیان بر خراسان، از خوارزم به ایران آمده اند، بازماندگان اولاد این طایفه در روستاهای دهستان، زواندرخ (بین راه مشهد به کلات) که به نام آنها چولایی خانه معروف شده زندگی می کنند.

کلنل بیت در سال ۱۲۹۴ هـ.ق زمان سلطنت ناصرالدین شاه، سفری به مناطق مرزی خراسان نموده و در سفرنامهٔ خود بنام (سفرنامهٔ خراسان و سیستان) دربارهٔ سکنهٔ روستاهای دهستان چولایی خانه چنین نوشته است.

«... چولایی ها ترک تبارند، و به هر دو زبان فارسی و ترکی صحبت می کنند، گفته می‌شود که اینان در زمان سلطه مغولان (۶۵۴ هـ.ق) از ترکستان و خوارزم به این دیار آمده اند. جمعیّت چولایی ها به پانصد خانوار می‌رسند، ابوالفتح خان که در ماریش (مارشک) زندگی می کرده تا سال ۱۲۹۵ هـ.ق رئیس آنها بوده است.۲

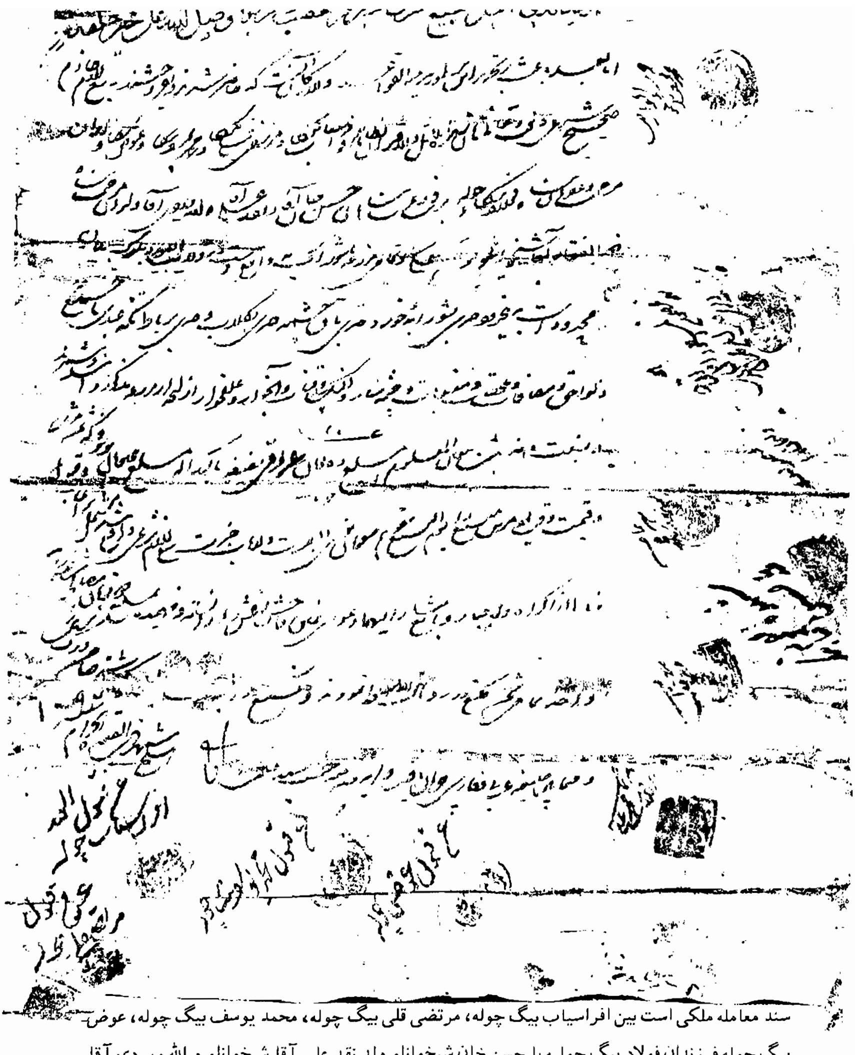
ساکنان روستاهای دهستان چولایی خانه، از ترکهای اوزبک و جانی قربانی اند.

چوله ـ تیره است است از طایفه تکه لو ایل بزرگ افشار که مانند سایر طوایف ترک، افشار، قرقلو، ایل اوغلی، ساروانلو، جانی قربانی و غیره در زمان صفویّه در ابیورد، (حکومت نشین درگز) زندگی می کردند، چوله تکه لو ها در

---

۱ ـ ایلات و طوایف درگز، چاپ دوم ج ۱ ص ۱۶۰ ـ ۱۶۴

۲ ـ کلنل بیت، همان کتاب، ص ۱۳۹



سند معامله ملکی است بین افراسیاب بیگ چوله، مرتضی قلی بیگ چوله، محمد یوسف بیگ چوله، عوض بیگ چوله فرزندان فولاد بیگ چولیه با حسن خان شیخوانلو ولد نقد علی آقا شیخوانلو و الله ویردی آقا شیخوانلو فرزندان ذوالفقار آقا شیخوانلو در بلوک بیژن از توابع ولایت ابیورد (درگز) بتاریخ ۱۰۹۲ هـ.ق

زمان شاه عباس کبیر از ترکستان با طوایف دیگر قره قویونلو، اجرلو، گرایلی به درگز انتقال یافته اند دو سند معاملهٔ زمین یکی بتاریخ ۱۰۸۸ هـ.ق و دیگری ۱۰۹۲ هـ.ق زمان صفویه در دست است، که در آن اسامی فولادبیگ چوله، افراسیاب چوله، مرتضی قلی چوله، محمد یوسف چوله از ساکنین بلوک بیان از توابع ولایت ابیورد دیده می‌شود.۱

از بزرگان این تیره محمد خان چوله، است که یکی از سرکردگان سپاه نادر بود. وی پس از فتح مشهد و دستگیری ملک محمود سیستانی و ملک اسحاق خان برادر او هر دو به دست محمد خان چوله اعدام شدند.۲

۴۱ـ **خضرلی** xczyli طایفه ای است از ترکمن های ایل تکه، این طایفه در روستاهای تکه نشین بجنورد (ترکمن صحرا) جزء گروههای توختامیش زندگی می کنند، و به کشاورزی و قالیچه بافی اشتغال دارند.

۴۲ـ **خلج** xelej طایفه ای است از ترکان که با طوایف دیگر، تاجیک، تیموری و خلج و غیره سکنهٔ مرکز خواف را تشکیل می‌دهند «جمعیت شهر خواف که ترکیب است از طوایف تاجیک، تیموری خلج و غیر بومیان دارای رقم نزدیک ۱۲۰۰۰/ نفر را نشان می‌دهد۳ایل خلج در خلجستان بین قم و اراک و تفرش و ساوه زندگی می‌نمایند، جمعیت آنها هیجده هزار نفر است که در ۲۵ روستا سکونت دارند، مرکز خلجستان، دستگرد است. خلج های خواف از طایفه قلزایی است که در افغانستان زندگی می کنند و از آنجا به خراسان آمده اند قلزایی ها از ترکان خلج اند که در اثر اختلاط با فارسی زبانان ترکی را فراموش کردند.

۴۳ـ **خواجه لر** xajalar یکی از طوایف مهّم ترکمن است که در زمان قاجاریان، از ترکمنستان به نوخندان درگز آمده اند. بازماندگان این طایفه در امور کشاورزی و بازرگانی فعالیت دارند معروفترین آنها خانوادهٔ خواجه زاده ها است

---

۱ ـ توحّدی، کلیم الله حرکت تاریخی کرد. ج ۲ ص ۴۸۲ ـ ۴۸۳

۲ ـ قدوسی محمد حسین نادرنامه ص ـ ۸۷ ـ ۴ـ خسروی، محمد رضا همان کتاب ص ۳۰۹

۳ ـ خسروی، محمد رضا با همان کتاب ص ۳۰۹

عناوین خواجه، آتا ، سیّد ، شیخ ، مختوم، که شجره و اصل نسب خود را به چهار خلیفه نخستین می رسانند بین قبایل و طوایف ترکمان از اعتبار و احترام برخوردارند .۱

۴۴ـ **روتی** Rutiطایفهٔ روتی یا رواتی یا بروتی، شاخه ای از تیموری ها و از ترکان تاتار است، که در سال ۱۱۴۱ هـ.ق به فرمان نادرشاه پس از تسخیر هرات با ایلات دیگر هزاره و جمشیدی به خراسان انتقال یافتند، ذیل هزاره جریان آن ذکر شده است. هفتصد خانوار نیز از این طایفه، در دوره قاجار، (۱۸۵۷ ـ م = ۱۲۷۸ ه.ق) از دراوت از توابع قندهار به خراسان کوچ کردند و در سرجام (تربت جام) مستقر شدند »۲

از بزرگان این طایفه، ندر «نادر» سلطان روتی است که جزء سایر طوایف هزاره و جمشیدی و افغانی از سرکردگان سپاه نادرشاه بود و در جنگ ها و پیروزی های نادرشاه شرکت و سهم داشت. زبانشان فارسی است بعضی از محققین از جمله آقای محمد عیسی غرجستانی طایفهٔ بروتی را از ایل هزاره می دانند .

۴۵ـ **زنگانلو** zanganlu طایفه ای است از ایل افشار که از زمان صفویّه مانند، طوایف دیگر افشار، قرقلو، کوسه احمدلو، پاپالو، ابرلو، گوندوزلو و غیره در ابیورد حکومت نشین درگز و کلات زندگی می کردند ۳ احتمال دارد این طایفه از افشارهای زنجان باشد که زنجان را ترکها زنگان می نامند و بنام زنگانلو در زمان صفویّه بودمعروف شده اند، بازماندگان این طایفه امروز با سایر طوایف ترک در درگز و کلات به کار کشاورزی اشتغال دارند رئیس این طایفه شاهرخ بیگ زنگانلو .

۴۶ـ **ساروانلو** sârvânlu یا سروانلو طایفه ای است از ترکان سلجوقی در گز که با طوایف دیگر ترکان مانند قرقلو، افشار، ایل اوغلی، جانی قربانی، در ابیورد (حاکم نشین درگز) سکونت داشتند .

سندی در دست است که مصطفی شیخوانلو (کرد) از مطلعان محل طلب شهادت نموده است، تا گواهی دهند که زمین قرا آقاج متعلق به اوست و ندرمحمد

---

۱ ـ میرنیا، سیدعلی، طوایف ترکمان ـ ص ۱۰۴

۲ ـ کلنل ییت، همان کتاب ص ۳۴

۳ ـ قدوسی، محمد حسین، نادرنامه ص ـ ۲۲

عرب اسکندری، بناحق آن را تصرّف کرده است، در حاشیه این سند نام هایی از طوایف مختلف ترک و کرد که سکنهٔ ابیورد را تشکیل می‌دادند دیده می‌شود، محمد جانی قربانی، محمد کریم بیگ یوزباشی ساروانلو، محمد قلی بیگ قرقلو، رستم بیگ ساروانلو، قنبر ایل اوغلی، قلندر بیگ ایل اوغلی، اسماعیل بیگ ایل اوغلی، بنابراین معلوم می‌شود طایفهٔ ساروانلو از طوایف مهّم و معتبر درگز بوده اند.۱ یکی از بزرگان این طایفه که خدمات میهنی اش در تاریخ ضبط است علی قلی بیگ مین باشی ساروانلو است، که در ارتش نادر مقام سرداری داشته، و در جنگ های او در بیرون راندن غاصبان کشور جان بر کف گذاشته و فداکاری کرده و نام نیک از خود باقی گذارده است، مؤلف عالم آرای نادری در جنگ نادر در مورچه خورت با اشرف افغان غاصب تاج و تخت سلطنت ایران چنین می‌نویسد:

«... حسب الامر صاحب قران (نادر) علی قلی بیگ مین باشی سروانلو (ساروانلو) با موازی دو سه هزار سوراه با شمشیرهای آخته جلوریز داخل اردوی پرستیز گردیدند. و اشرف شاه طاقت صدمهٔ غازیان را نیاورده بناکام لگام انهزام انداخته راه فرار را پیمودن گرفت و توپخانه و قورخانه و چادر و سایبان و آلات وتجملات پادشاهی را گذاشته از ورطهٔ هلاکت جان بیرون برد و راه اصفهان پیش گرفت و در طرفه العینی قریب بیست هشت هزار کس از آن فرقه اشرار را طعمه شمشیر برق اثر ساختند.»۲

بازماندگان این طایفه، پس از ویرانی ابیورد، به نقاط اطراف مهاجرت کردند از جمله پس از قرار داد ۱۲۹۹ ه.ق آخال عدّه ای ازطوایف مختلف ابیورد به درگز آمدند که الله یارخان، حاکم وقت، آنها را در روستای حصار، از توابع بخش لطف آباد اسکان داد جمعیّت این روستا امروز ٤٦٨ نفر است که از طوایف مختلف ترک ترکیب شده اند.

٤٧ـ **سرورلو** sarvarlu طایفه ی سرورلو از ایل بزرگ افشار است که شرح انتقال آن ایل در زمان سلطنت صفویان ذیل اِیرلُو همین کتاب آمده است.

---

۱ ـ برای ملاحظه سند به ایل اوغلی مراجعه شود

۲ ـ محمد کاظم مروی، عالم آرای نادری ج ۱ ص ۸٦

طایفهٔ سرورلو، در میاب و دربندی در گز سکونت داشتند و به دام داری و کشاورزی مشغول بودند. از امرا و سرداران این طایفه، سردار محمد علی خان سرورلو، است که یکی از سرداران سپاه نادرشاه بود و در نبردهای نادرشاه با متجاوزان و شورشیان کشور شرکت داشت و مأموریت های محوّله را با رشادت و شایستگی انجام می‌داد. از جمله در سرکوبی اشرار طوایف بلوچ در بلوچستان فرماندهی شش هزار سپاهی را بعهده داشته و پس از انجام مأموریت نظم و امنیّت را در آن منطقه مستقر نموده است و در این نبرد سرکردهٔ شورشیان بنام کپک بهادرخان کشته شد و بقیه تسلیم شدند.

۲ـ **امام و یردی خان سرورلو**، از سرکردگان سپاه نادرشاه بود و در لشگرکشی به بلوچستان و استقرار امنیّت در آن منطقه همراه برادرش سردار محمد علی خان سرورلو بود و او را یاری داد و در پیروزی او شرکت داشت.

۳ـ **علی رضا بیگ سرورلو**، نایب ایشیک آقاسی (دربار) نادرشاه و مورد توجه او بود. و در ارتش نادری هم یکی از سرکردگان سپاه به شمار می آمد.

۴۸ـ **سونچلی** sevenčly طایفه ایست از ترکمن های ایل تکه که در روستاهای تکه نشین بجنورد (ترکمن صحرا) جزء گروه های توختامیش زندگی می کنند و به کشاورزی و دام داری و قالیچه بافی اشتغال دارند.

۴۹ـ **شاملو** sămlu از ایلات ترک اوغوز بودند، و در سوریّه زندگی می کردند، این ایل در گذشته با مهاجرت اوغوزها به آنجا رسیده و سکونت اختیار کرده بودند. ایل شاملو همگام با سایر ایلات اوغوز به ایران مهاجرت کردند و در تأسیس سلسله صفوی، و به سلطنت رسانیدن شاه اسماعیل صفوی، با سایر ایلات اوغوز معروف به قزلباش، روملو، استاجلو، تکه لو، ذوالقدر، قاجار، افشار، سهم بسزایی داشتند،

بزرگان این ایل در سلطنت صفویان مصدر مشاغل مهم بودند، و شاه عباس کبیر، از طفولیّت در میان طایفهٔ شاملو بزرگ شد، امرای شاملو در زمان ولیعهدی شاه عباس که در هرات زندگی می کرد، عبارت بودند از:

۱ـ عبدی خان شاملو، از سرداران شاه اسماعیل اول

۲ـ دورمیش خان شاملو، والی (استاندار) هرات



تصویر زینل خان شاملو

از بررسی های تاریخی ارتش

۳ـ زینل خان شاملو ، از امرای بزرگ صفوی

٤ـ علی قلی خان شاملو ، بیگلر بیگی (استاندار خراسان

۵ـ علی مردان خان شاملو ، نادرشاه او را به سفارت نزد محمد شاه پادشاه هندوستان فرستاد .

از آن زمان، طایفه ای از شاملو در مشهد زندگی می کردند ، و بزرگان آن طایفه اشخاص زیر بودند .

۱ـ علی قلی خان شاملو ، استاندار خراسان

۲ـ میرزا محمد صادق شاملو

۳ـ محمد رضا بیگ شاملو ، منشی نادرشاه که در لشگرکشی ها و جنگهای نادر در اردوی دولتی همراه نادرشاه بود ، وی از اجداد صدرالاطباء شاملو که از پزشکان حاذق مشهد بود می باشد .

« هنگام استانداری علی قلی خان شاملو ، بین او و اسماعیل خان سپهسالار ، فرمانده لشگر خراسان اختلاف افتاد ، استاندار او را زندانی نمود . ولی طرفداران اسماعیل خان بر ضدّ او قیام کردند و او را کشتند ، و اسماعیل خان را از زندان آزاد ساختند .

اسماعیل خان از ملک محمود سیستانی ، حاکم سیستان یاری خواست ، او هم دعوت اسماعیل خان را پذیرفت . و پس از تسلّط به خراسان ، زمام امور استان را به دست گرفت و دعوی سلطنت نمود ، که بعداً در لشگرکشی شاه طهماسب دوم به مشهد به وسیله ی سپاهیان نادر شکست خورد و کشته شد ۱

۵۰ـ **شرقلو** šaraqlu طایفه ای است از ایل استاجلو ، از امرای بزرگ این طایفه ولی خان چرخچی باشی شرقلو که در زمان شاه طهماسب اول صفوی حاکم خواف و باخرز و محمود خان صوفی اوغلی شرقلو حاکم ترشیز (کاشمر) از امرای خراسان بوده اند و با طایفه خود در آن مناطق زندگی می کردند ، بازماندگان آنها در آنجاها به کشاورزی اشتغال دارند .

۵۱ـ **شیخلر** šeyxlar یا شیخ ها طایفه ایست از ترکمن معروف به طایفه

---

۱ ـ بامداد ، مهدی ، همان کتاب ج ٤ ص ۱۵۵

عبدالرحمن شیخ، این طایفه در زمان حکمرانی سلیمان خان چاووشلو حاکم درگز آمده اند و در ،نوخندان، و درّه درونگر اسکان یافته اند و در آنجا روستائی به نام خود (قلعه شیخها) ساخته و ساکن شده اند، جمعیّت آنها هم اکنون دویست و نود نفراند.

دیگر طایفه ی، حاج حیدر شیخ است که آن طایفه هم در نوخندان اقامت دارند و به کشاورزی مشغولند جمعیّت این طایفه هم دویست نفراند.*

۵۲- **علی ایلی** ali ili طایفه ای است از ترکمن های ایل علی ایلی که در زمان حکمرانی، الله یارخان (۸۱ - ۱۲۷۰ ه.ق) حکمران درگز، پنجاه خانوار از آنها به سرپرستی، حیدرقلی بیگ ابیوردی، به درگز آمدند که در روستای شیلگان از توابع بخش لطف آباد اسکان داده شدند. بازماندگان آن طایفه امروز سیصد نفراند و به امور کشاورزی اشتغال دارند.** قاجار - پنجاه خانوار از طایفۀ قاجار، در زمان شاه عباس کبیر به درگز تبعید و در قرا قویونلو اسکان داده شوند.

۵۳- **قارشی قوزیلو** qaršiquzilu طایفه ای است از ترکان اوغوز، و بعضی از محققان آنها را از ایل چاووشلو می دانند.

در یادداشت های، الله یار خان میر پنج یکی از بزرگان این طایفه که از سال ۱۲۷۰ تا ۱۲۸۱ ه.ق حکومت درگز را به عهده داشته، ذکر شده است:

اجداد ما، در قدیم از آذربایجان به قارشی قوزی بخارا ترکستان رفته اند، و در زمان صفویه به درگز انتقال یافته اند و در چاووشلو مسکن گزیده اند.

صید علی خان یکی دیگر از بزرگان این طایفه، که از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۸ هـ.ق حکمران درگز بوده و از ادبا و شعرای زمان خود بوده است، چنین می گوید:

چهار صد سال فزونست ز تیغ کج ما
خواب در چشم همه اوزبک و افغان نرود***

باستناد این گفته، می توان معلوم نمود، که وجود این طایفه در درگز از زمان

---

* - میرنیا، سیدعلی همان کتاب، ص ۱۰۴ - ۱۰۳

** - میرنیا، سیدعلی، همان کتاب، ص ۱۰۴ -۱۰۳

*** - میرنیا، سیدعلی ایلات و طوایف درگز چاپ دوم ۱۳۶۶ ص ۴۱

صفویّه است.

بزرگان این طایفه که در دوران قاجار، یکی بعد از دیگری حکومت درگز را در دست داشته اند اشخاص زیر اند.

۱ـ لطف علی خان، از سال ۱۲۰۱ تا ۱۲۱۷ ق در زمان حکمرانی وی، حکومت نشین درگز از قصبه چاووشلو، به شهرک دستگرد، (محل تولّد نادرشاه) که امروز ویران است و بنام شهر کهنه معروف است انتقال یافت. لطف علی خان، از حکمرانان لایق و رزمنده بود و در سرکوبی متجاوزان تکه و ترکمان و اوزبک بمناطق مرزی فعّال بوده و از دستبرد و غارت آنها جلوگیری می کرده است.

۲ـ بیگلر خان ـ از ۱۲۱۷ تا ۱۲۳۰ ق

۳ـ محمد خان ـ از ۱۲۵۳ تا ۱۲٦۲ ق

رضا قلی خان پسر بیگلر خان مدتی حکمران درگز بوده است

٤ـ سلیمان خان، پسر دیگر بیگلر خان ـ از ۱۲٦۳ تا ۱۲۷۰ ق

۵ـ الله یار خان ـ میر پنج ـ از ۱۲۷۰ تا ۱۲۸۱ ق

٦ـ محمّد علی خان منصور الملک ـ از ۱۲۸۱ تا ۱۳۰۰ ق

۷ـ صید علی خان درگزی ـ از ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۸ ق

۸ـ مسعود خان درگزی ـ از ۱۳۲۸ تا ۱۳۳٦ ق

۹ـ رضا خان امیر مسعود ـ از ۱۲۹٦ تا ۱۲۹۷ ش

۵٤ـ **قراباشلو** qarâbaŝlu از ترکان قوتلّی تمر از ایل بزرگ ترکمن یموت اند، که در زمان صفویّه با طایفه ی قارشی قوزیلو از ترکستان به درگز منتقل شده اند، و در روستاهای دهستان قراباشلی از توابع بخش چاووشلو مسکن گزیده اند، و به کشاورزی و دام داری مشغول شده اند.

طبق ضبط عالم آرای عباسی از بزرگان این طایفه، رحمن قلی سلطان قراباشلو



سوار کاران ایلات درگز ۱۳۰٤ شمسی

(این عکس در یکی از مراسم دولتی در تهران گرفته شده)

از امرا شاه عباس کبیر بوده است.۱

امروز اولاد و اعقاب آنها، در همان روستاها و محمد آباد مرکز شهرستان درگز، و مشهد زندگی می کنند، از بزرگان این طایفه اراس سلطان قراباشلو است که نام او ذیل وثیقه نامه تفویض سلطنت ایران به نادرشاه در دشت مغان دیده می‌شود.

۵۵- **قراچوخالو** qaraĕoxalu طایفه ای است از ترکمانان قوتلی تیمور، و از ایل بزرگ یموت می‌باشد که همزمان با انتقال طایفهٔ قراباشلو در زمان صفویه (شاه عباس کبیر) به درگز کوچانده شده اند و در نوخندان اسکان یافته اند این طایفه بیش از چند خانوار نبوده و از معاریف آن طایفه سعادت قلی قراچو خالی است. اولاد آنها در مشهد و تهران پراکنده اند.۲

۵۶- **قراخانلو** طایفه ای است از ترکان ایل گرایلی، که در روستاهای الست، و السک، بخش صفی آباد اسفراین سکونت دارند و به امور کشاورزی مشغولند.

۵۷- **قراقویونلی** qarâquyunly از ایل بزرگ ترکمن قراقویونلی است ترکمانان قراقویونلی، در باختران ایران می‌زیستند، امیرتیمور، این ایل را که رئیسشان بیرام خواجه (متوفی ۷۸۲ ه.ق) از ایل بهارلو بود، به ارمنستان راند. در زمان سلطان اویس جلایر به آذربایجان آمدند و به خدمت او در آمدند، و در سال ۸۱۴ هـ.ق، بغداد را از آل جلایر گرفتند.۳

قراقویونلی های درگز، در زمان شاه عباس اوّل از آذربایجان برای تقویت مناطق مرزی درگز به این حدود منتقل شده اند، و در درون (نوخندان) دستگرد اسکان یافته اند، بعداً شهرک قراقوینلی را ساخته و به نام خود نام گذاری و سکونت کرده اند. در دورهٔ قاجاریان و حکمرانی الله یارخان (۸۱ - ۱۲۷۰ ه.ق) پنجاه خانوار از طایفهٔ قراقویونلو را در میان شهرک های دستگرد و سعدآباد زمین داده اند

---

۱ - اسکندر بیگ ترکمن، همان کتاب ج ۲ ص ۷۹۵

۲ - میرنیا همان کتاب، ص ۱۰۶

۳ - متون، آن، تاریخ ایلات ایران، ترجمه علی تبریزی (مقاله ایلات عشایر ایران) آگاه، تهران - ۱۳۶۲ ص ۲۰۸

که آنها روستای سعد آباد را ساخته و در آنجا مسکن گزیده اند . بازماندگان این طایفه امروز در روستاهای مذکور و محمد آباد و نوخندان و مشهد پراکنده اند و به امور کشاورزی و دامداری در محل اشتغال دارند . و فرزندان بعضی از آنها نیز با تحصیلات عالیهٔ در سازمانهای کشوری و لشگری به خدمت مشغول اند .۱

از امرای نامدار این طایفه که خدمات میهنی او در تاریخ کشور (دورهٔ نادری) ثبت است. رستم خان قراقویونلو است. وی یکی از سرکردگان رشید ، ارتش نادرشاه بود که در جنگهای مختلف با متجاوزان و غاصبان و طاغیان کشور شرکت داشت و خدمات ارزنده ای انجام داد . مؤلف عالم آرای نادری در جریان سرکوبی ، شورشیان گرجستان می‌نویسد :

«... (نادرشاه) مرتضی قلی خان را با موازی، بیست هزار کس به سرکردگی ، رستم خان قراقویونلو روانه نمود که متمرّدان آن حدود را تنبیه نموده مراجعت نمایند . »۲ در ذیل وثیقه نامهٔ مجلس بزرگ شورای دشت مغان که سلطنت ایران را به نادر تفویض کردند نام عباس قلی بیگ قراقویونلو دیده می‌شود .

۵۸ـ **قرا گوزلو** qaraguzlu طایفه ای از ایل ترک قراگوزلو، همدان است که در زمان قاجاریان به درگز انتقال یافته اند و در روستای شیرگان معروف به شیلگان و حصار از توابع بخش لطف آباد اسکان داده شده اند ، اولاد این طایفه بامور کشاورزی مشغول اند .

۵۹ـ **قرایی** qaraci از ترکان تاتار است، که جزء سپاه امیر تیمور گورکانی در اواخر سده ی هشتم هجری قمری به خراسان وارد شده اند ، کلمه قرایی ، ترکی است یعنی سیاهی.

در گنج دانش آمده: «امیر تیمور ، بعضی از قرا تاتارها را در بلاد عثمانی مقام داد ، و برخی را به خراسان فرستاد ، بعد از فوت امیر تیمور ، جمعیّتشان تفریق یافت و شیرازهٔ اتّحاد و اتفّاقشان از هم گسیخت ، نادرشاه خواست دوباره از ایشان جمعیّتی فراهم آورد ، هفت هشت هزار خانوار در زمان وی فراهم آمدند و نجف قلی

---

۱ ـ میرنیا ، سیدعلی، طوایف ترکمان ص ۱۰۱

۲ ـ محمد کاظم مروی عالم آرای نادری ج ۱ ص ٤٤

خان نامی برایشان امیر گشت.» ۱

یکی از امرای قرایی که از خدمات میهنی او در تاریخ ذکری به میان آمده محمد علی خان قرایی است، مؤلف عالم آرای نادری، در جنگ نادر با لگزی های داغستان به فرماندهی طهماسب خان جلایر می نویسد:

«... چون نواب طهماسب خان در متانت و دلیری از احمدخان موری مشاهده نمود تحسین و آفرین زیاد نمود، قاسمعلی خان جلایر و محمد علی خان قرایی و جمعی دیگر از امرا و سرکردگان عظام را مقرر فرمود از سمت چپ بر آن سپاه حمله نمایند.۲

۳ـ امیرخان قرایی، در زمان سلطنت شاهرخ افشار نوهٔ نادرشاه حاکم دولت آباد زاوه بود، بعد از تسلّط احمدشاه درّانی افغانی به شاهرخ شاه، امیر خان قرایی، بفرمان وی برای حفظ منافع شاهرخ، به حکومت مشهد منصوب شد. حسن خان قرایی، برادر امیرخان در سال ۱۲۸۸ هـ.ق به دست نصرالله میرزا، پسر شاهرخ شاه کشته شد.

از رؤسای معروف این ایل، اسحاق خان قرایی است، اسحاق خان ابتدا در خدمت نجف قلی خان امیر قرا تاتار بود، در گنج دانش آمده:

«به بهانه ساختن کاروان سرا، در تربت حیدریّه جهت رفاه مسافرین، مبلغ مهمّی از نجف قلی اخذ نمود و به جای ساختن کاروان سرا قلعهٔ تربت حیدریه را ساخت» و بعدها خود به امارت رسید، و از کاشمر تا باخرز و عور و هرات را زیر نفوذ خود درآورد.

اسحاق خان قرایی در آن منطقه از حکمرانان مستبد و معروف خراسان گردید. و خوانین خراسان تحت نفوذ او قرار گرفتند، اسحاق خان در زمان محمد ولی میرزا والی خراسان، اقداماتی بر علیه او به عمل آورد و سر به نافرمانی گذارد، محمد ولی میرزا تصمیم به نابودی او و پسرش حسن علی خان حاکم کاشمر گرفت و هر دو را در سال ۱۲۳۱ ق به مشهد خواست و به دار آویخت.

---

۱ ـ خسروی، محمدرضا، جغرافیای تاریخی زاوه، آستان قدس الله، ۱۳٦٦ ص ٦۱

۲ ـ محمد کاظم ۱ ص ۲۸٤

محمّد خان قرایی، پسر اسحاق خان، پس از اعدام پدر و برادرش نسبت به استاندار عداوت پیدا کرد و پی فرصت بود تا انتقام خون پدر و برادر را از او بگیرد، شاه محمود افغانی، امیر قندهار و کابل را تحریک نمود تا به خراسان لشگر کشی نماید و مشهد را به تصرّف در آورد.

شاه محمود، فتح خان وزیر خود را با سی هزار نفر سوار مسلّح مرکب از افغانی و هزاره ای از هرات به سوی مشهد روانه ساخت، محمد خان قرایی، از قلعهٔ دولت آباد با عدّه ای از سواران مسلّح خود به فتح خان پیوست، و در حمله به مشهد شرکت نمود، در این لشگر کشی مهم رحیم خان اوزبک، خان خوارزم و همچنین امیر بخارا نیز با آنها اتفّاق کردند و با قوای مسلّح خود به نیروی فتح خان افغانی پیوستند، امّا همهٔ آنها در برابر لشگر خراسان به فرماندهی ذوالفقار خان دامغانی تاب مقاومت نیاورده و شکست خوردند، و فتح خان فرماندهٔ نیروی متجاوز نیز در این نبرد کشته شد.

رحیم خان والی خوارزم، عذرخواهی و درخواست عفو نمود. و محمد خان قرایی هم در اثر وساطت، امیر حسن خان عرب زنگویی حکمران فردوس وطبس مورد عفو حسن علی شجاع السلطنه که در آن موقع به جای محمد ولی میرزا والی خراسان بود. قرار گرفت.

محمد خان قرایی، چنانکه گفته شد، در میان خوانین خراسان نفوذ داشت و در خراسان قدرتی بهم رسانیده بود، و در عزل و نصب استانداران خراسان نظر و دخالت داشت، در زمان استانداری هلاکو میرزا، محمّد خان قرایی، سر به شورش برداشت و عمارت استانداری خراسان را اشغال نمود و به رتق و فتق امور استان مشغول شد. سایر خوانین خراسان با عمل او موافقت نکردند، محمدخان، در اثر حمله بهرام خان هزاره بطرف تربت حیدریه و غارت املاک و اموال او، ناگزیر شد، استانداری را تخلیه و ترک نماید.

موقع لشگر کشی عباس میرزا نایب السلطه فتح علی شاه به خراسان، وی برای جلب علاقه محمدخان قرایی و برقراری مناسبات حسنه، یکی از دختران خود را به عقد پسر محمدخان و دختر محمد خان را بعقد یکی از پسران خود در آورد. تا با این وصلت روابط خود و خان مقتدر خراسان را استحکام بخشد.

اختلافات روسای ایلات را با حکومت باید در اهداف تجاوز گرانه و اغوای استعمار گران جستجو کرد که آنها برای دست یافتن به مقصود دائماً به وسیله ی عمّال مزدور خود بین رؤسای ایلات و حکومت اختلاف ایجاد می کردند تا نیروهای ارزندهٔ ایلات عشایر ایران با قوای دولتی درگیری پیدا کنند و رو به ضعف گذارند و هر دو نیرو کارآیی خود را از دست بدهند.

دولت استعمارگر انگلیس سالها بود، تلاش می کرد تا پیشروی نظامی روسیه تزاری را به سوی مستعمره خود هندوستان سدّ نماید. و بین مرز نفوذی روسیّه و هندوستان کشور مستقلی بوجود آورد و طرح تشکیل دولت افغانستان را ریخت، هرگاه احساس می‌نمود از امرای افغانستان تقویت شده، و احتمال دارد برای امپراطوری انگلیس ایجاد خطر نماید، آنها را به لشگرکشی به ایران ترغیب می کردند تا نیرویش از حیث انسانی و مالی به تحلیل برود، و از قدرت و کارآیی اش کاسته شود. و نیز متوجه بود چنانچه نیروهای دلاور ایلات و عشایر خراسان که عموماً وطن خواه فداکار و پشتیبان حکومت اند، با نیروهای دولتی متفق شوند، نیروی خطرناکی برای مستعمره اش و هدفش خواهند شد. لذا دائماً می کوشید به عناوین مختلف، بین رؤسای ایلات و حکومت جنگ و ستیز ایجاد نماید، و آتش کینه و عداوت را شعله ور نگاهدارد و از گرفتاری هر دو طرف بهره برداری نماید و به سوی هدف پیش رود. قرایی ها در اثر زندگی میان فارسی زبانان ترکی را فراموش کرده اند و فارسی صحبت می نمایند.

۶۰- **قرقلو** qereqlu یا قرخلو تیره ای از ایل بزرگ افشار است که شاه اسماعیل اوّل از آذربایجان به خراسان کوچانید و در اطراف دستگرد در روستای میاب و دربندی و ابیورد مسکن داد. چنانکه ذیل ابرلو شرح داده شده شاه اسماعیل به پاس وطن دوستی و خدمات ایل افشار در شکست قوای اوزبک در لشگر کشی سال ۹۱۶ هـ.ق به خراسان املاک اطراف کپکان که مرکز آن دربندی است. به عنوان عطیّه شاه یا (سیورغال) به طوایف افشار بخشید، و آنها در روستاهای آن سکونت گزیدند، و به دام داری مشغول شدند، یکی از ساکنان روستای میاب، طایفهٔ قرقلو بود که در رأس آنها، امامقلی بیگ و برادرش بیگ تاش قرار داشتند، این طایفه مانند سایر طوایف افشار در بهار و تابستان گوسفندان خود را به جلگهٔ هزار مسجد و

اطراف دستگرد به ییلاق می‌بردند و زیر چادر زندگی می کردند. در سال ۱۱۰۱ هـ.ق هنگامی که امامقلی بیگ با خانواده اش در ییلاق دستگرد با گوسفندان خود بسر می برد، خداوند به او و همسرش زبیده، پسری عطا نمود که نام او را، ندرقلی (نادرقلی) گذاشتند، ندرقلی پس از آنکه به سن ده سالگی رسید همهٔ افراد خانواده و محل دیدند که آثار رشادت و دلاوری از حرکات واعمال او ظاهر می‌شود ندرقلی به تدریج با کارهای خارق العادهٔ خود توجّه همگان را به نبوغ ذاتی خود جلب کرد.

وی گاهی که از چراندن گوسفندان پدرش فارغ می‌شد، بچّه های محل را دور خود جمع می کرد و به بازی پادشاه و وزیر مشغول می‌شدند، و طرح جنگ و جدل بین آنها می انداخت و به برنده بازی کلاه یا قبای خود را بجای خلعت می بخشید. و غالباً با این عمل لخت بخانه باز می گشت و مورد مؤاخذه والدین خود قرار می گرفت، و با خاطر آزرده و قهر به سر گوسفندان پدر می‌رفت. پدر و مادر، او را ندر نادر صدا می کردند، نادر روزی سوار بر اسب شده و نیزه ای برداشته به شکار رفت، بین راه چند نفر ترکمن تکه دید که مال و گوسفندان چادرنشین های طایفهٔ او را غارت کرده اند و می‌برند، نادر بدون هراس، با کمال شجاعت و رشادت با سر نیزه خود به آنها حمله کرد دو نفر را زخمی نمود و آنها را متواری ساخت و مال و گوسفندان را پس گرفت و با خود به محل باز گردانید و قضیّه را به مردم طایفهٔ خود تعریف کرد و مورد تحسین و تقدیر پدر و ساکنان محل قرار گرفت، آوازهٔ شجاعت و دلاوری نادر یا نادرقلی جوان به گوش بابا علی بیگ کوسه احمدلو، رئیس ایل افشار درگز وحاکم ابیورد (درگز) رسید، او نادر را خواست و به خدمت حکومتی گمارد و از آن روز عنوان بیگ هم به نام او اضافه شد و نادرقلی بیگ نامیده شد. و پس از مدّتی، حاکم درگز با دیدن لیاقت و کفایت نادر قلی بیگ، او را در سال ۱۱۲۲ هـ.ق، به منصب ایشیک آقاسی (رئیس نگهبانان) حکومتی منصوب نمود. نادرقلی بیگ در خدمت حاکم درگز، در مبارزات محلّی با متجاوزان اوزبک و ترکمن و جلو گیری از مهاجمات آنها به مناطق مرزی شرکت کرد، و در سرکوبی آنان نهایت تهوّر و رشادت را از خود نشان داد. نادرقلی بیگ در سال ۱۱۲۳ هـ.ق پدرش امامقلی بیگ را که در آن موقع در روستای چاووشلو نزدیک دستگرد سکونت داشت، از دست داد. و برای برگزاری مراسم تعزیه او از ابیورد مرکز حکومتی درگز به چاووشلو

آمد و پس از خاتمه مراسم با چند نفر سوار همراه خود به قصد مراجعت راهی ابیورد شد ، و بین راه کنار چشمه ای به استراحت پرداختند و خوابیدند . در خواب به چنگ عده ای از ترکمانان که عازم غارت بودند افتادند و اسیر شدند ، نادر ، شب هنگام با مهارت دست خود را از طناب بسته شده آزاد ساخت و با همراهان به جان ترکمانان که خوابیده بودند افتادند و بعضی را کشتند و بقیه را متواری ساختند و با گرفتن چند نفر از آنها به اسارت و اموال غارتی به حکومتی مراجعت کردند و مورد استقبال و تشویق و تقدیر بابا علی بیگ حاکم درگز قرار گرفتند .

حاکم بعد از گذشت سال پدر نادر ، دختر بزرگ خود گل افشان را که در زیبایی زبان زد عام بود ، به نادر داد و مادر بیوهٔ نادر را هم بعقد خود درآورد ، تا با این وصلت روابط فیمابین را استحکام بخشد .

رضاقلی ، پسر نادر از این دختر حاکم متولّد شد و فتحعلی و لطفعلی پسران بابا علی بیگ کوسه احمدلو حاکم درگز هم از زبیده مادر نادر متولّد شدند .

نادر ، بعد از مدّتی همسر زیبا و عزیزش را از دست داد . و پسر شیر خواره اش رضاقلی روی دستش ماند . زبیده و بابا علی بیگ تصمیم گرفتند دختر دیگر بابا علی بیگ را به نام گوهر شاد که غالباً نزد خواهرش بود و رضاقلی به او مأنوس شده بود به عقد نادر درآورند و این کار را انجام دادند .

نادر از این همسرش نیز دارای پسری شد که نام او را مرتضی قلی گذاشتند ، و بعداً به مناسبت پیروزی که در جنگ هرات نصیب نادر شده بود و مرتضی قلی هم با مادرش همراه نادر بود وجود او را خوش یمن دانست و نامش را به نصرالله تغییر داد .

نادر ، با استفاده از موقعیّت خود متنفذّین و سران مقتدر طوایف مختلف افشار را در درگز یکی بعد از دیگری تحت نفوذ و انقیاد خود درآورد . سپس بعضی از سران طوایف دیگر اطراف را مثل جلایر کلات ، و کردان باچوانلو ، و قراچورلو درگز و غیره را با خود همراه ساخت . در این موقع نام و آوازهٔ رشادت نادر به گوش شاه طهماسب دوّم که از مازندران به سوی مشهد در حرکت بود رسید و او را به همکاری دعوت کرد . نادر با سه هزار نفر از سواران زبده و ورزیدهٔ خود که از



نادرشاه

«از کتاب سفرنامه ژول لورنس»

طوایف مختلف افشار و کرد و جلایر تشکیل شده بود در قوچان به حضور شاه طهماسب دوم رسید (۲۲ محرم ۱۱۳۹ ه.ق) و مورد توجّه او قرار گرفت و به سپاه شاه طهماسب ملحق شد، و برای سر کوبی ملک محمود سیستانی والی مشهد و تصرف آنجا به سوی مشهد رهسپار شدند، و در جنگ با ملک محمود، نادر با سواران خود کمال رشادت و شجاعت را نشان داد، و در نتیجه موفق شدند ملک محمود را شکست دهند، و مشهد را به تصرّف خود درآورند.

اوضاع ایران هنگام ظهور نادر چنین بود:

۱ـ اصفهان پای تخت ایران و شهرستانهای مرکزی در تصرّف و تسلّط اشرف افغان و یاران و سپاهیان او بود.

۲ـ شرق خراسان در تصرّف افغانان ابدالی بود.

۳ـ غرب کشور، در تصرّف عثمانی ها بود

٤ـ استان های گیلان و مازندران و دربند و باکو در تصرّف روسیه بود.

۵ـ شیروان و شهرهای دیگر قفقاز در تصرّف لگزی ها بود.

٦ـ خراسان در تصرّف ملک محمود سیستانی بود.

نادر پس از پیروزی در جنگ با ملک محمود سیستانی به دریافت لقب طهماسب قلی از طرف شاه طهماسب نایل شد، بعد به سراغ افغانان متجاوز رفت که قسمتی از خراسان را در تصرّف داشتند. و تا خواف و باخرز را زیر سلطهٔ خود درآورده بودند. با کمال رشادت و شهامت با آنان به نبرد پرداخت و افغانان را نه تنها از خاک خراسان بیرون راند، بلکه به هرات تاخت و الله یارخان حاکم هرات را به اطاعت خود درآورد. و پس از ضمیمه کردن آن ایالت به خاک خراسان در سال ۱۱٤۲ ه.ق به سر وقت اشرف که تاج و تخت سلطنت ایران را غصب کرده و تا سمنان در تصرّف خود داشت رفت، نادر و سپاهیان دلاور خراسانی او موفّق شدند اشرف و ارتش مجهّز او را در سمنان و خوار و ورامین و در مورچه خورت نزدیک اصفهان به سختی شکست دهند و متلاشی نمایند، نادر با سرافرازی همراه سپاهیانش به اصفهان وارد شد و تاج و تخت از دست رفته سلسله صفوی را بازپس گرفت، و شاه طهماسب را با تشریفاتی با شکوه به تخت سلطنت نشانید. سپس اشرف را تعقیب کرد و در

شیراز سپاه او را بکلّی نابود ساخت و خود وی را نیز متواری نمود که به دست یکنفر افغانی کشته شد و باین وسیله ماجرای تجاوز افغانها در ایران خاتمه یافت.

نادر، بعد به سراغ عثمانی ها که شمال و جنوب کشور را در تصرّف داشتند رفت و با فداکاری و جان بازی شایان تحسینی همه را از کشور یکی پس از دیگری بیرون راند، و استانهای مازندران و گیلان را که از زمان پطر کبیر در اشغال ارتش روسیّه بود با عقد قرارداد با امپراتریس روسیّه (آنا ایوانووانا) پس گرفت، و دربند و باکو را نیز ضمیمه خاک ایران نمود، شاه طهماسب بدون مشورت و اطلاع نادر با عثمانی ها به جنگ پرداخت و شکست خورد عثمانی ها شهرهای تبریز و مراغه را تصرف کردند و شاه طهماسب با عقد قراردادی (۱۲ رجب ۱۱٤٤ ه.ق) همه خاک شمالی رود ارس را با شهرستان کرمانشاه به عثمانی ها داد، نادر در خراسان از شنییدن این خبر دود از کلّه اش برخاست متوجّه شد تمام زحماتش به هدر رفته است، فوری ضمن جمع آوری قوا به دولت عثمانی اخطار کرد، که قرارداد شاه طهماسب از نظر ملّت ایران مردود است. باید سریعاً خاک ایران را تخلیه نمائید یا آمادهٔ جنگ باشید.

نادر، با قوای مجهزّی ولی نابرابر به سوی متجاوزان عثمانی لشگر کشید و با نهایت شجاعت و از جان گذشتگی عثمانی ها را از خاک کشور بیرون راند. بعد به اصفهان رفت و با تشکیل جلسهٔ شورا شاه طهماسب را از سلطنت خلع کرد و پسر خردسالش را به نام شاه عباس سوّم، به سلطنت برگزید. و خود با عنوان نایب السلطنه به خدمت پرداخت. مردم ایران با توجه به زحمات و فداکاری های نادر در اعاده استقلال کشور متمایل به سلطنت او شدند، نادر از بزرگان و سران ایلات و طوایف مناطق ایران دعوت به عمل آورد

و مجلس بزرگ شورای دشت مغان را تشکیل داد، و موضوع سلطنت ایران را مطرح ساخت، عموماً با تفویض سلطنت ایران به نادر موافقت کردند و ضمن وثیقه نامهٔ زیر، سلطنت ایران را در تاریخ چهارم شوال ۱۱٤۸ ه.ق به نادر تفویض نمودند:

وثیقه نامهٔ دشت مغان

در حدود دو قرن است که خاندان صفویّه، تاج و تخت سلطنت را از تصرّف سلاطین ترکمانیه که اهل سنّت بوده اند، گرفته و خود بر اریکه سلطنت نشسته اند،

برای اینکه سلطنت خود را استحکامی بخشند بفکرشان رسید ، فیمابین امم بنای سب و رفض گذاشته و بدستیاری این تدابیر آتش افروزند و مردم را بجان یکدیگر اندازند ، این تفرقه اندازی آنقدر پیش رفت تا اینکه مسلمین دست از مقاتله کفره برداشته مشغول اسر و قتل نفوس و غارت و نهب اموال برادران دینی خود شدند . وضع مملکت به آنجا رسید که طایفه لزکیه (لگزیه) بر شیروان، و افاغنه بر عراق و فارس و اصفهان، و ملک محمود سیستانی بر خراسان، و عثمانی بر آذربایجان و کرمانشاهان و همدان و روسیّه بر مازندران و گیلان دست یافتند و متصرّف شدند ، اهالی این دیار و بلدان جمیعاً پامال جنود حوادث و فتنه، اسیر سر پنجه فتور و مِحَن گشتند ، بعد از اینکه دست امید ما بیکسان از هر سو گسیخته گردید ، دست به دامان پرودگار یکتا دراز کردیم و از درگاهش خواستیم بعد از عسر یسری به عنایت یزدانی و مرحمت صمدانی کوکب وجود مسعود همایون، و نیّر تابناک ذات فرخنده صفات میمنت اثر طالع و پا رکاب برگزیدهٔ حضرت خالق، زحمت کش راه خلایق، آفتاب اوج سلطنت و جهانبانی و ستارهٔ برج معدلت و گیتی ستانی، مظهر قدرت الهی، دست افشار معدن پادشاهی را از افق خراسان تابان و مشعل دولت فروزش را برای ظلمت زائی شب تیره روزی، ما سیه بختان روشن و فروزان ساخت، اولاً به نیروی تأیید الهی دارالملک خراسان را از وجود متغلبه پرداخته، بعد از آن رایت فراز عزیمت بجانب اصفهان گشته و اصفهان و ممالکی را که در تصرّف افاغنه بود مسخّر ساخت و همچنین ولایت، مازندران و گیلان را از تصرّف اروس، و ممالک آذربایجان و کرمانشاهان و همدان و گرجستان را از تصرّف عثمانی، انتزاع و مسخّر کرده، آثار جور عدوان را برانداخت، در این اوان سعادت نشان که بعون عنایت باری و چیره دستی بخت فیروز ، بر همگی دشمنان و سرکشان ایران و اطراف ممالک محروسه غالب و مظفّر ، و رعایا و ضعفای این بلاد که چندین سال بود بر انواع مصائب و گرفتار مِحسَن نوائب بودند ، هر یک در مکان و مقّر خود آسوده حال و رفاهیت پرور شدند و کار عدل ... تمام و امور ممالک نظام یافت، تمامی اهالی ممالک ایران را از سیّد و فاضل و عالم و جاهل، و خُرد و بزرگ و تاجیک و ترک و صغیر و کبیر، برنا و پیر را در صحرای مغان، در اردوی ظفرنمون احضار فرمود و خواهشمند اذن کلات و ابیورد (درگز) گشته مقرر فرمودند که از برای خود ، از سلسله صفویه، یا سایر طبقات امم هر کس را که خواهیم

بسلطنت و ریاست قبول کنیم، چون اهالی ایران آنچه در این مدّت بروزگار خود دیده از گل خیر بوستان دولت صفویّه بود ، که در عهد ایشان آتش فتنه و نقاضت افروخته گشته همگی اطراف را بدشمنی، و ما را بدست انواع بلایا و مِحَن داده و در این اواخر از عهدهٔ ضبط و محافظت ما بر نمی آمدند ، و در معنی همگی آزاد کردهٔ بندگان اقدس بودیم، از چنگ اعدانجات و قالب افسردهٔ ما را دوباره حیات دادند ، معهذا همگی در مقام تمنّا آمده و دست بدامن مرحمتش زده مستدعی فسخ این عزیمت هستیم، بندگان اقدس از راه مرحمت استدعای کمترینان را پذیرفته، ترک عزیمت مذکور فرمودند ، و کمترینان قلباً و لساناً و متفق اللفظ و الکلمه بندگان اقدس را به سلطنت و ریاست و ترک تولّای سلسله صفویّه کرده، عهد و شرط و اقرار و اعتراف کردیم که نسلاً بعد نسل شیوهٔ سب و رفض مبدعه دولت صفویّه را که گناهی عظیم بود با الکلیّه ترک و مذهب و سنّت حنیف جعفری که همیشه راهنما و مطبوع امّت احمدی بوده قبول و مسلوک نمائیم و از سلسلهٔ صفویّه ذکوراً و اناثاً احدی را تابع و مطیع نشویم و در هر ملک و شهر که باشند ایشان را اعانت و متابعت نکنیم و از هر یک از کمترینان که نسلاً بعد نسل خلاف عهد و قول ظاهر شود مردود درگاه الهی و مستحق سخط و غضب حضرت رسالت پناهی بوده، خون ما هدر و عرض و نفس ما مستوجب عقوبت و خطیر باشد ، تحریراً فی چهارم شهر شوال المکرم سنه ۱۱٤۸ هجری قمری.

تعدادی از نام و مهر حاضران در مجلس

خراسان ـ محمد قلی بیگ قرقلوافشار ، لطفعلی بیگ کوسه احمدلو افشار ، حاج محمد بیگ مین باشی ، طهماسب خان جلایر ، وکیل الدوله، محمد علی بیگ قرقلو نایب ایشیک آقاسی ، علی قلی بیگ قرقلو ، باباخان چاپشلو ، اراس سلطان قراباشلو ، ابراهیم بیگ استاجلو ، شکر سلطان باچوانلو ، محمد امین بیگ کلانتر درجز ، شیخ عبدالله درجزی، شیخ محمد درجزی، علی رضا بیگ افشار ، میرزا جعفر کلانتر درون(نوخندان) ، میرزا غلام کلانتر آشخانه، رضاقلی قرقلو ، رستم بیگ قرقلو ، امام ویردی بیگ افشار ، محمود بیگ قرقلو ، حسن بیگ وکیل قراچورلو ، محمد کریم بیگ قرقلو ، شیر محمد درجز ، میرزا رضاقلی درجز ، محمدخان عامل میانکوه، مصطفی بیگ کیوانلو ، احمد بیگ گرایلی، سعادت خان قرقلو کشیکچی باشی، قوجه خان شیخوانلو ، سلطان علی بیگ ابیوردی، محمدرضاخان پساکوهی، محمد ولی درجزی،

عهدنامه دشت مغان صورت خطی برقراری نادرشاه افشار به سلطنت ایران

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایران [illegible] برادر [illegible]

[illegible] سلامت [illegible] انگلیس [illegible] روس و ممالک [illegible]

[illegible] ایران

ممالک محروسه [illegible]

[illegible] ممالک ایران را [illegible]

[illegible]

اهالی ایران [illegible]

[illegible]

[illegible] انگلیس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علی قلی بیگ وکیل قوشخانه، عباس قلی بیگ قره قویونلو ، مرشد علی بیگ وکیل گرایلی، بهبود خان بروانلو .

استرآباد ـ محمد قلی خان قاجار بیگلربیگی استرآباد ، جان محمدخان قاجار میرآخورباشی صحرا ، علی رضابیگ، محمدرضابیگ سرکشیک باشی، محمدعلی بیگ شامیاتی، ابراهیم بیگ ایروانلو .

فارس ـ امیرخان زند ، محمدرضابیگ زنگنه[1]

نام نمایندگان سایر ایالات و ولایات ایران متأسفانه از بین رفته است، نادر در همان دشت مغان تاجگذاری کرد و نادرشاه شد .

نادرشاه، بعد به کشورگشایی پرداخت، بسوی هندوستان لشگر کشید ، و محمدشاه کورکانی پادشاه هندوستان را شکست داد ، و دهلی را فتح کرد ، و غنائم زیادی را به دست آورد .

و به ایران حمل کرد . بعد به ترکستان تاخت و ابوالفیض خان پادشاه بخارا را شکست داد ، و مطیع خود ساخت. بعد خان خوارزم را کشت و رحیم خان نامی را حکمران دست نشانده خود در خوارزم کرد ، خلاصه وسعت خاک ایران را از رود جیحون تا رود سند و از دجله تا مرز چین گسترش داد ، امّا افسوس، در اثر توطئهٔ نزدیکانش که از ابتدای روی کار آمدن نادر ، نهانی او را تحمّل نمی کردند و می‌خواستند او و نسلش را از بین ببرند ، زیرا نادر از طایفه ی کوچک افشار (قرقلو) برخاسته بود ، در صورتیکه در آن زمان، تیره های مهّمی از افشار درگز بودند که در رأس هر یک خان مقتدر و متنفّذی وجود داشت مانند طوایف، کوسه احمدلو ، پاپالو ، سرورلو ، و غیره و طایفه و خانوادهٔ نادر را به نوکری خود قبول نداشتند ، ولی در مقابل شهامت و دلاوری و بی باکی نادر ناچار به سکوت و اطاعت بودند . در طول زمام داری نادر ، بغض و حسد و کینهٔ او را به دل داشتند و پی فرصت بودند تا او را به سوی بدنامی و نابودی بکشانند و بالاخره هم با توطئهٔ نزدیکان خود او موفق شدند نادرشاه را به ارتکاب اشتباهات جبران ناپذیری سوق دهند ، که از آن جمله بودند :

---

۱ ـ این سند تاریخی در سال ۱۳۳۱ ش در درگز، از خانهٔ علی خان بیگ که جدّ او از نزدیکان نادرشاه بود پیدا شد، اکنون در موزهٔ ایران باستان است. مؤلف.

۱ـ نابینا ساختن ولیعهد خود رضاقلی میرزا که لیاقت و کفایت جانشینی نادرشاه و سلطنت ایران را داشت.

۲ـ عزل نصرالله میرزا ولیعهد دوم خود که بعد از رضاقلی میرزا دارای کفایت و شایستگی احراز مقام سلطنت را داشت، بخاطر رضاقلی میرزا و ترضیه او و نصب شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا بجای نصرالله میرزا که هنوز کودکی بیش نبود و آمادگی قبول زمام داری ایران را بعد از نادرشاه نداشت.

۳ـ مطالبه مالیات بخشوده شده سه ساله از مردم با اعزام مأمورین شدید و غلاظ وصول مالیات سنگین با شکنجه و اعدام از مردم، که هم مردم و هم استانداران و سرداران نادرشاه از او برگشتند و به مخالفت او برخاستند، و بر علیه او قیام کردند. در نتیجه آماده ساختن زمینه که همه مردم و حتی اقوام و برادرزادگان نادرشاه بمرگ او راضی بودند او را و سلطنتش را نابود ساختند و امپراطوری اش را از بین بردند.

دیگر سرداران طایفهٔ قرقلو اشخاص زیر بودند:

۱ـ سردار ابراهیم خان قرقلو ظهیرالدوله، برادر نادرشاه، که از ابتدا یار صمیمی و همراه باوفای برادرش بود و در نبردهای نادرشاه شرکت، و از سوی او مقامات مهّم، ایالت خراسان و ایالت آذربایجان، فرماندهی کل قوای ایران را به عهده داشت و در جنگ با لگزی های داغستان کشته شد، ابراهیم خان هم در بیرون راندن متجاوزان و غاصبان از کشور و بازگردانیدن استقلال ایران سهم شایسته ای داشت، زحمات و خدمات ابراهیم خان همیشه مورد توجه و تقدیر نادرشاه بود.

۲ـ سردار امام ویروی خان قرقلو، از سرداران رشید و معروف و رجل سیاسی نادری بود، این سردار بقدری از حیث صورت و هیکل و شباهت، مانند نادر بود، که اغلب اوقات، که نادرشاه ناچار می‌شد مقر فرماندهی را ترک کند او را به جای خود می گذاشت.

او جقهٔ سلطنتی را به کلاهش نصب می کرد و به جای نادر می‌نشست پیروان و نزدیکان نادرشاه، با دیدن وی خیال می کردند که خود نادر، در جایگاه فرماندهی و سلطنتی قرار دارد.

امام ویردی خان قرقلو هم، در جنگ ها و پیروزی های نادرشاه شرکت داشت و در افتخارات او سهیم بود. در سرکوبی شورشیان تقی خان دریاسالار ایران



پرتره سردار امام وردی خان قرقلو افشار
فرمانده نیروی دریایی نادرشاه
(از افشار سیستانی، بزرگان سیستان)

در اثر اصابت گلوله توپ کشته شد .

۲ـ **سردار امیر اصلان خان قرقلو**، وی پسر عمهٔ نادرشاه است که فوق العاده رشید و دلیر بود و از یاران و همکاران صمیمی و وفادار نادرشاه بشمار می‌رفت، و در اکثر جنگهای میهنی شرکت داشت و برای کسب پیروزی نادر فداکاری می‌کرد . سردار امام امیر اصلان خان از سوی نادر به استانداری آذربایجان منصوب گردید ، و بعد از کشته شدن نادرشاه بدست ابراهیم شاه برادر زاده نادرشاه کشته شد .

۳ـ **صالح خان قرقلو** ـ از نزدیکان و مسئول دربار ، و مورد اعتماد نادرشاه بود ، که در فتح آباد قوچان به او خیانت کرد و یا همدستی، محمدقلی خان افشار ارومی فرمانده نگهبانان دربار نادری و محمد خان قاجار ایروانی، و موسی بیگ ابرلو افشار ، و قوجه خان گوندوزلو افشار ، نادرشاه را کشتند و سر او را بریدند و برای علی قلی میرزا برادرزادهٔ نادرشاه ، که قبلاً با او برای کشتن نادر توطئه کرده بودند و در آن موقع ، در هرات منتظر اقدامات آنها بود ، فرستادند . و به این وسیله او را به سلطنت رسانیدند ، ولی این توطئه نتیجهٔ مطلوب بیار نیاورد ، سلطنت تقلّبی به علی قلی میرزا وفا و بقا ننمود ، بعد از یکسال با دست، مادران و زنان فرزند و شوهر کشته شده به دست آنها ، قطعه قطعه گردید.

۶۱ـ **قلزایی** qolzâi ـ ایلی است از سیستانی های ایران اقامتگاه اصلی این ایل افغانستان و سیستان است قلزایی های خراسان، در خواف و سرخس زندگی می‌کنند . قلزایی های خواف، از افغانستان آمده اند . و قلزایی های سرخس را گلزایی یا سر گلزایی می گویند و از سیستان آمده اند .

در جغرافیای تاریخی زاوه، آمده است:

جمعیّت خواف را طوایف، تاجیک، تیموری، خلج، و غیره تشکیل می‌دهند و دارای دوازده هزار نفراند[۱]

به اعتقاد مؤلف تاریخ زبان و لهجه های ترکی قلزایی، که، در افغانستان زندگی می کنند ، از ترکان خلج اند .

« ... در افغانستان، اقوامی مانند ، قلزایی ها ، هزاره ، چهار آیماق، زندگی

---

۱ ـ خسروی، محمدرضا ، جغرافیای تاریخی زاوه، استانقدس، مشهد ص ۳۰۹



سندی در مورد علاقه ملکی سردار امام وردی خان قرتلو در درگز

« در حصیرتقی - فیروزه درگز »

می کنند ، اگر اجدادشان «گلزایی ها» ترک بوده اند (از ترکهای آلتایی) ولی ترکی را فراموش کرده اند ، مثلاً ، قلزایی ها اولاد خلج هستند »[1] امّا در تحقیقی که از دوست فاضلم آقای ایرج افشار سیستانی نمودم فرمودند ، چنین نیست سر گلزایی ها آریایی اصیل اند و ترک نژاد نمی باشند .

قلزایی ها ، در خواف بنام خلج و در سرخس جزو طوایف سیستانی ها بنام گلزایی یا سر گلزایی ، معروف اند . «از بزرگان این طایفه در سرخس ، حمزه سبحانی ، محمد امیر سبحانی (سر گلزایی) می باشند »[2]

۶۱ـ **قلیچی** qeliči ـ طایفه ی قلیچی یا قلیچ چی «صاحب شمشیر» از ترکان قوم‌گرایت ایلی (گرایلی) است ،این طایفه از کالبوش بین گرگان و فندرسک به جوین وجغتای و بام وصفی آباد مهاجرت کرده اند . در تاریخ رامیان و فندرسک آمده:

در سال ۱۰۰۷ هـ.ق حسین خان شاملو ، بفرمان شاه عباس برای دفع اوزبک ، با سپاهی به خراسان آمد ، در این موقع ، علی خان گرایلی سرپرست گرایلی های آن منطقه با عبدالمؤمن اوزبک سروسری پیدا کرده و بر علیه شاه به مخالفت برخاست ، علی خان دستگیر به حضور شاه فرستاده شد که به فرمان او اعدام گردید .

قلیچی ها ، تحت سرپرستی علی خان قلیچی (غیر از علی گرایلی است) از ایل خود گرایلی ها در کالپوش جدا شدند و به جوین و جغتای رفتند و سکونت نمودند ،[3] امرا و بزرگان این طایفه عبارتند از:

۱ ـ علی خان قلیچی ازامرا و بزرگان طایفه قلیجی در سال ۱۱۶۸ ه.ق حاکم سبزوار بود .

۲ ـ الله یار خان قلیجی نیز ، از امرا و بزرگان خراسان بود ، در سال ۱۲۱۰ ه.ق اغا محمد خان قاجار ، که برای ضمیمه کردن خراسان به سایر قسمت های

---

۱ ـ هیئت ، جواد ، تاریخ زبان و لهجه های ترکی ، نشر نو ، ۱۳۶۵ ص ۳۸۶

۲ ـ افشار (سیستانی ایرج) همان کتاب ج ۲ ص ۱۰۱۷ برای شناخت سر گلزایی ها به کتاب تحقیقی ارزنده «سر گلزایی و باکزایی» تألیف آقای ایرج افشار مراجعه شود

۳ ـ سعیدی ، محمّدعلی ، تاریخ رامیان و فندرسک تهران ، مؤلف ، ۱۳۶۴ ص ۳۰

متصرفی خود به خراسان آمد، و شاهرخ شاه افشار را که کوُر بوُدو چندان اقتداری نداشت از سلطنب خلع نمود و برای اخذ جواهر مورد شکنجه قرار داد سپس به مازندران فرستاد که در اثر ان شکنجه ها در بین راه در گذشت. الله یار خان قلیجی در آن موقع حاکم سبزوار بود، و از اغا محمّدخان اطاعت کرد، ولی به مخالفت فتح علی شاه برخاست بعداً در سال ۱۲۱٦ ه.ق با وساطت عباس میرزا نایب السلطنه مورد عفو و بخشایش قرار گرفت،

فتح علی شاه، طرلان خانم دختر الله یار خان قلیچی را به زنی گرفت.

٦۲ـ **قورغلو** ـ qurqlu طایفه ای است از ایل بزرگ قزلباش ذوالقدر، که در زمان شاه عباس کبیر، طبق ضبط، عالم آرای عباسی، به سرخس خراسان آمده اند.

بفرمان شاه عباس، ابراهیم سلطان قورغلو از ایل جلیل ذولقدر، حاکم سرخس شد.۱

ابراهیم سلطان قورغلو، با طایفهٔ خود که ملازمان او بودند به سرخس آمدند، اولاد و اعقاب آنها در سرخس جدید، بنام طایفهٔ ترک زندگی می کنند و به کار کشاورزی اشتغال دارند.

٦۲ـ **کوسه احمدلو**ـ kuseâhmadlu طایفهٔ کوسه احمدلو، از طوایف مهّم ایل افشار درگز است که در ذیل طایفه قرقلو متذکر شدیم: بابا علی بیگ، کوسه احمدلو، حاکم درگز، مدّتها رئیس طوایف ایل افشار آن منطقه بود، و وجود و موقعیّت و وصلت او در پیشرفت نادر و ترقّی محلی اش اثر بسزایی داشت، دیگر بزرگان و سرداران این طایفه، عبارت بودند از:

۱ـ سردار کلبعلی خان کوسه احمدلو، پسر بابا علی بیگ از سرداران دلاور و رزمنده ارتش نادرشاه و از یاران وفادار او بود که فوق العاده مورد علاقه و احترام نادرشاه قرار داشت، سردار کلبعلی خان از همان ابتدای فعالیت نادر با او همراهی و همگامی داشت. و با فرماندهی قسمتی از سپاهیان نادر، در جنگ های نادرشاه با افغانان و هندوستان و عثمانی ها شرکت داشته و فداکاری کرده و در پیروزی های نادرشاه سهم شایسته ای داشته است.

---

۱ ـ اسکندر بیگ ترکمن، همان کتاب ج ۲ ص ۹۷۳

۲ـ سردار فتح علی خان کوسه احمدلو ، پسر بابا علی بیگ و برادر مادری نادرشاه است، وی مورد علاقه ی نادرشاه بود و از سرداران با کفایت ارتش او بشمار می‌رفت و در نبردهای نادرشاه با افغانان و عثمانی ها و در لشگرکشی او به هندوستان شرکت داشته و فداکاری کرده است.

۳ـ سردار لطف علی خان کوسه احمدلو ، یکی دیگر از پسران بابا علی بیگ از مادر نادرشاه و از سرداران دلاور نادرشاه بود ، وی نسبت به نادرشاه فوق العاده صمیمی و علاقمند و وفادار بود و در پیشرفت و پیروزی های او سهم بسزایی داشت.

سردار لطف علی خان بفرمان نادر در سال ۱۱٤٤ ه.ق به حکمرانی ابیورد و کلات (درگز) منصوب شد. و در جنگ های نادر با افغانان و عثمانی ها و هندوستان و ترکستان شرکت داشته، و فداکاری هایی نموده است

٦۳ـ **کنگرلو** kangarlu ـ طبق ضبط عالم آرای عباسی طایفه ای است از ایل بزرگ استاجلو ، که از زمان صفویان به خراسان آمده اند . درعالم آرای عباسی آمده؛

مصطفی بیگ کنگرلو ، حسب الامراعلـــی (شاه عباس کبیر) به حکومت طبس و تون (فردوس) منصوب شد و با طایفه خود برای جلوگیری از تجاوز اوزبکان در آن مناطق اسکان یافتند ۱

اوزبکان به آنحدود تاختند و قلعهٔ تون (فردوس) را به تصرّف در آوردند مصطفی بیگ کنگرلو با دویست و پنجاه نفر از رزمندگان استاجلو و کنگرلو ملازمان خود از طبس به تون رفت و با اوزبکان به نبرد پرداخت برای اوزبکان نیروی کومکی به فرماندهی یتیم سلطان رسید ، مصطفی بیگ در جنگ با اوزبکان کشته شد ، شاه عباس کبیر ، حکومت طبس و فردوس را به تیمور سلطان کنگرلو ، قوم او تفویض کرد »۲ امروز بازماندگان طایفه کنگرلو در مشهد ساکن اند

٦۳ـ **کهرلو** kaharlu ـ طایفه ای است از ترکان سلجوقی درگز که در

---

۱ ـ اسکندر بیگ ترکمن، عالم آرای عباسی، ص ۳٤۰ و ۳٦٦ ج ۲

۲ ـ رؤسای طایفه کنگرلو غالباً در شهرهای خراسان حکومت داشته اند، امروز بازماندگان آنها بیشتر در مشهد زندگی می کنند و اغلب در سازمانهای دولتی مشغول به کاراند.

سرخس قدیم سکونت داشتند و نادرشاه آنها را به ابیورد کوچ داد، از امرای آن طایفه که خدمات میهنی اش در تاریخ ثبت شده، احمدخان کهرلو است، وی جزو سرکردگان ارتش نادرشاه بود، و در جنگ ها و پیروزهای او شرکت و سهم داشت.

مؤلف عالم آرای نادری می‌نویسد، احمد خان کهرلو از نزدیکان و معتمدان نادرشاه بود که هنگام دعوت از سران ایلات و طوایف کشور برای تشکیل مجلس شورای دشت مغان و تفویض سلطنت ایران در سال ۱۱۴۸ ه.ق به نادر با برادر نادر، و دیگر نزدیکان او در این مورد فعالیت داشته است. «... محمد ابراهیم خان برادر خاقان صاحب قران و طهماسب خان جلایر وکیل الدوله و احمد خان کهرلو و نیاز قلی خان قاجار مروی و پیر محمدخان بیگلربیگی هرات وارد استان معدلت بنیان گردیدند. صاحب قران، (نادر) بعد از ملاقات برادر گرامی، در جنب سراپرده جلال مقرر فرمود که سراپرده بر سر پا کردند و آنجا نزول نمود، خاقان سلیمان شأن مقرر فرمود که فرزند عزه ارشد نامدار امام قلی میرزا (رضاقلی میرزا) و نصرالله میرزا بشرف دست بوس عمّ بزرگوار گردیدند و جمیع حکام و سلاطین و رؤسا و بزرگان همه روزه اولاً بر در دولتخانه رفته بعد از آن به کرنش درگاه والا می آمدند.» ۱

گندوزلو - ganduzlu طایفه ای است از ایل افشار که در باغباده و درون درگز، و خوزستان۲ سکونت داشتند.

از بزرگان و سرداران این طایفه، قوجه خان گوندوزلو، بود که در دربار نادرشاه بلحاظ اعتماد فوق العاده ای که باو داشت، رئیس نگهبانان دربار نادری بود که با علی قلی میرزا براد زادهٔ نادرشاه در نابود ساختن نادرشاه متفّق شد و با همدستی محمد قلی خان افشار ارومی و صالح خان قرقرقلو و موسی بیگ ابر لو شب یک شنبه ۱۱ جمادی الثانی، ۱۱۶۰ ق نادرشاه را در فتح آباد قوچان کشتند. «و دیگر برات بیگ گوندوزلو رئیس طایفه گوندوزلو در باغباده است که نادر ابتدای ظهور و کسب

---

۱ - محمد کاظم مروی، عالم ارای نادری ج ۲ ص ٤

۲ - برای اطلاع بیشتر به کتاب نگاهی به خوزستان صفحه ی ۱۲۷ تألیف ایرج افشار سیستانی مراجعه شود

قدرت در درگز او را کشت»۱

٦٤- **گرایلی** - qerayeli یا گرایت ایلی، از ترکان صحرانشین اند که مانند اقوام، جلایر، تاتار، قرقز در حمله مغول به ایران جزء سپاهیان او بودند، گرایلی های خراسان در زمان تسلّط امیر تیمور گورکانی مغول، به منطقهٔ قوچان که آن منطقه در اختیار او و اولاد او بود، در قوچان و شیروان و بجنورد، درگز، و سملقان جاجرم، جوین بخش جغتای و غیره مسکن گزیدند و مستقر شدند. بعداً ایلات کرد که در زمان شاه عباس کبیر بسال ۱۰۱۱ هـ.ق از جلگه ورامین به مناطق مرزی دشت اتک، چهچه، ابیورد انتقال یافته بودند برای به دست آوردن مراتعی به حدود قوچان و چناران و رادکان و شیروان و بجنورد سرازیر شدند و گرایلی ها را از آن منطقه بیرون کردند، گرایلی ها ناچار شدند عدّه ای به کالپوش رامیان محل سکونت گرایلی ها گرگان بروند - بعداً قسمتی از طوایف گرایلی به بام وصفی آباد مهاجرت کردند.

در تاریخ رامیان آمده «گرایلی های بام و صفی آباد تحت سرپرستی ملاّ بیگ تا سال ۱۱۳٤ هـ.ق در بام و صفی آباد بودند و از آن تاریخ به بعد به علت ناامنی که در اثر تاخت و تاز و قتل و غارت اوزبک ها در آن حدود بوجود آمده بود، از آنجا نیز عدّه ای از گرایلی ها از طریق استرآباد به مازندران رفته و در باغ نارنجی و اطراف نکا، ساکن شدند، و بقیه با ابوسعید بیگ، در بام وصفی آباد باقی ماندند.

«بعد از ابوسعید بیگ، آقا ملاّ بیگ فرزند او به سرپرستی قوم برگزیده شد، ملاّ بیگ و طوایفی، که تحت سرپرستی او بودند، تا سال ۱۱۳٤ هـ.ق در بام وصفی آباد بودند، و از آن تاریخ به علت ناامنی و قتل و غارت اوزبکان، ایل گرایلی بام وصفی آباد، به رامیان آمدند و در قلمیک، اقامت گزیدند، و بعد از قتل نادرشاه به رامیان «سبزه میدان سابق» انتقال یافتند.»۲

امروز، گرایلی ها در مشهد، قوچان، نیشابور، سرولایت درگز، بجنورد، شیروان، سملقان، مانه، جاجرم، جوین، جغتا سبزوار سکونت دارند و زندگی می کنند.

---

۱ - قدوسی، نادر نامه ص ٦۹

۲ - سعیدی، محمد علی تاریخ رامیان و فندرسک، ۱۳٦٤ ص ۳۰

امرای این ایل که خدمات میهنی آنان در تاریخ ضبط است و از خود نام نیک باقی گذارده اند عبارتند از:

۱ـ علی یارخان گرایلی، طبق ضبط عالم آرای عباسی، یکی از امرای بزرگ و میر ایل گرایلی استر آباد خراسان در زمان صفویه (شاه عباس کبیر) بود.

۲ـ رحیم بیگ گرایلی، یکی از سران عالی قدر ارتش نادرشاه بود که در رکاب نادرشاه برای بیرون راندن متجاوزان به ایران و اعاده استقلال تمامیّت ارضی کشور پا بپای نادر شمشیر زد و فداکاری نمود، و خدمات ارزنده ی او همیشه مورد توجّه و قدردانی نادرشاه بود، یکی از موارد خدمات او از عالم آرای نادری در این جا نقل می‌شود، رحیم خان گرایلی بفرمان نادرشاه مأمور سرکوبی شورش استرآباد شد و وی مأموریت محوله را بخوبی انجام داد و مورد تشویق نادر شاه قرار گرفت.

«... رحیم بیگ گرایلی، که همه روزه در خدمتگزاری مشغول و در رکاب عالی خدمت شایسته نموده بود، مشارالیه را نیز به لقب ارجمند خانی جماغه مزبور برگزید و یکهزار و دویست تومان مواجب و مرسوم در وجه او مقرر فرمود.»[۱]

۳ـ الله یار بیگ گرایلی، یکی از سرکردگان دلیر ارتش نادرشاه بود وی، در جنگهای نادر با عثمانی ی غاصب و بیرون راندن آنها از کشور شرکت و سهم بسزایی داشته است. مؤلف عالم ارای نادری به خدمت وی در جنگ نادرشاه با توپال پاشای فرمانده ارتش عثمانی، چنین اشاره می کند:

«جمعیت سپاه روم متفرق و زیاده از پنجاه شصت نفر با آن (او) باقی نمانده بود که جمعی از نامداران افشار و قراچورلو رسیده، آن قدر قلیل را متفرّق ساخته و پراکنده گردانیدند، که در این فرصت الله یار بیگ گرایلی، که مرد بهادر و کاردیده و دلیر بود رسید، نظرش بر پاشای مذکور افتاد، چون فرّ بزرگی و آثار بزرگ منشی در آن مشاهده نمود، آن دلاور با نیزه به او حمله نمود، توپال پاشا، نیزهٔ او را رد نموده که آن نامدار دست به شمشیر بر سر او تاخته پاشای مذکور را مجال گفتگو و اظهار اسم و حسب نداد که تیغ قضا بر گردنش رسیده، سر از تن جدا شده از پشت تکاور زبر خاک مذلّت افتاد، از مرکب فرود آمده آن سر را برداشته روانه بپایهٔ علم

---

۱ ـ محمد کاظم مروی، عالم آرای نادری ـ ج ۱ ـ ص ۶۳



لباس زنان گرایلی

از تاریخ رامیان ـ سعیدی

فتح توام نادری شده، آن سر را در بایهٔ لوای آسمان فرسا به زیر سم ستور مبارک صاحب قرانی افکند، و عرض کرد چون به میان عساکر (ارتش) رومیّه رسیدم تخت روانی دیدم که فوجی از رومیان در میان گرفته، این غلام اندیشه ازایشان ننموده حمله نمودم، غلامان به همدیگر می گفتند که (پاشا قالدی دولانیگ = یعنی پاشا ماند برگردید) این بنده التفات بآن ننموده خود را رسانیده بقتلش آوردم. نواب صاحب قران را بشاشت و خرمی های بی اندازه در مزاج اشرف حاصل شد ...»[1]

در ذیل وثیقه نامهٔ مجلس بزرگ شورای دشت مغان که سلطنت ایران را به نادر تفویض کردند، نام احمد بیگ گرایلی و مرشد علی بیگ وکیل گرایلی دیده می‌شود. گرایلی ها به زبان ترکی و فارسی صحبت می کنند.

٦٥ـ **گوارسلو** guvârslu ـ طایفه ایست از ترکمن های، گوارس، نزدیک انائو و اشک آباد (عشق آباد) ترکمنستان که در زمان قاجاریان و حکمرانی الله یار خان حاکم درگز (٨١ ـ ١٢٧٠ هـ.ق) به درگز آمده اند و به دستور حاکم در روستای (میر) از توابع بخش لطف آباد اسکان یافته اند و بامور کشاورزی پرداخته اند، جمعیّت آنها ٢٦٩ نفر می‌باشد.[2]

٦٦ـ **گوکلان** guklân ـ طایفه ای است از ترکمن های ایل بزرگ گوکلان که در درّهٔ جرگلان و شمال غربی بجنورد سکونت دارند، و به کشاورزی و دام داری و قالیچه بافی مشغولند.

مرکز اصلی ایل گوکلان در خاور دریای خزر، در دشت گرگان (گنبد کاووس) می‌باشد.

٦٨ـ **مادوانلو** mâkavanlu ـ طایفه ای است از ترکمن، که به فرمان شاه عباس کبیر در سال ١٠٠٧ هـ.ق همراه چند طایفهٔ دیگر از ترک و ترکمن از قارشی قوزی ترکستان (بخارا) به درگز انتقال داده شده اند و در نوخندان (درون) اسکان یافته اند جمعیت آنها امروز حدود پانصد خانوار است، به کشاورزی مشغولند

و عده ای از فرزندان آنها با تحصیلات عالیه با عنوان دبیر و پزشک و مهندس و افسر، در مشهد و تهران و نقاط دیگر به خدمت اشتغال دارند.

---

١ ـ محمد کاظم مروی، همان کتاب ج ١ ص ٢٤٩ ـ ٢٥٠

٢ ـ میرنیا، سید علی، طوایف ترکمان ص ١٠٢



زوج ترکمن در لباس سنتی «جرگلان» (عکس از گلیْ)

۶۹ـ **مورچلو** murčlu ـ طایفه ای است از ترکمن های ایل تکه که در روستاهای تکه نشین (گروه های توختامیش) شمال غربی بجنورد سکونت دارند و به امور کشاورزی و دام داری و قالیچه بافی مشغولند.

۷۰ـ **میهنه لو** michanelu ـ طایفه ای است از ترکمن های میهنه موطن ابوسعید ابوالخیر عارف بزرگ، که این روستا پس از قرارداد ۱۲۹۹ هـ.ق آخال جزء خاک روسیّه واقع شد، در زمان حکمرانی الله یار خان حاکم درگز (۸۱ ـ ۱۲۷۰ هـ.ق) چند خانوار به درگز کوچ کردند به دستور حاکم در روستاهای، خیر آباد و گل خندان) از توابع لطف آباد اسکان یافته اند، و به کشاورزی پرداخته اند، جمعیّت آنها امروز ۵۰۰ نفر است.[۱]

۷۱ـ **نخورلی** naxurli ـ طایفه ای است از ترکمن های ایل تکه، که در روستاهای تکه نشین درهٔ جرگلان بجنورد سکونت دارند و به کشاورزی و دام داری و قالیچه بافی مشغولند.

۷۲ـ **هزاره** hezare ـ ایل هزاره، از هزارجات افغانستان اند، اقامتگاه اصلی ایل هزاره در افغانستان ناحیه ای است به نام هزارستان، که محدود می‌شود، از طرف جنوب و جنوب شرقی به درّهٔ هیلمند (هیرمند) و از طرف شمال در خاور به هندوکش و کوههای بابا، و از طرف باختر تا هرات و درّهٔ هریرود امتداد دارد.

هزاره بنا به تحقیق آقای دکتر جواد هیئت مؤلف تاریخ زبان و لهجه های ترکی از اقوام ترک است که در اثر مجاورت و اختلاط با فارسی زبانان به فارسی تکلّم می کنند. مؤلف تاریخ زبان و لهجه های ترکی می‌نویسد:

«... در افغانستان اقوامی مانند قلزایی ها، هزاره، چهار آیماق، زندگی می کنند، اگر چه اجدادشان ترک بوده اند(از ترکهای آلتایی) ولی ترکی را فراموش کرده اند، مثلاً قلزایی ها اولاد خلج ها هستند.»[۲]

ایل هزارهٔ خراسان، به فرمان نادرشاه افشار در سال (۱۱۴۱ هـ.ق) پس از تسخیر هرات و به اطاعت درآوردن، الله یار خان حکمران هرات و رؤسای چهار

---

۱ ـ همو، همان کتاب، ص ۱۰۲

۲ ـ هیئت جواد تاریخ زبان و لهجه ترکی، نشر نو، تهران ـ ۱۳۶۵ ص ۳۸۶

ایماق، هزاره، جمشیدی، رواتی، قبچاق، به خراسان انتقال یافته اند. مؤلف عالم آرای نادری، در مورد لشگر کشی نادر به هرات و تسلیم شدن الله یارخان حکمران هرات و رؤسای ایلات آن منطقه و کوچاندن تعدادی از این ایلات به خراسان و گماردن عده هم جزو سپاهیان نادری چنین می‌نویسد:

«سرکردگان افاغنه را قرین اعزاز خسروانه ساخته (نادر) و دواب سواری به آنها داده محصل (مأمور) تعیین فرمود که ایشان را کوچانیده، روانهٔ ارض اقدس نمایند، و میرخوشای بیگ هزاره را به منصب سلطنت طایفهٔ آیماقیه، هزاره و جمشیدی سرافراز نموده و موازی سه هزار نفر ملازم از جماعه هزاره و جمشیدی و رواتی و قبچاق و غیره گرفته که خدمت نمایند.»[1]

این طوایف پس از انتقال به خراسان، در مناطق مختلف مشهد، فریمان، تربت جام باخرز، خواف، سرخس و غیره اسکان داده شدند. و به امور کشاورزی پرداختند.

بعضی از محققان، ایل هزاره را با ایل بربر یا خاوری خراسان یکی می‌دانند. آقای عیسی غرجستانی مؤلف ارجمند «تاریخ نوین هزاره جات» از محققین دانشمند افغانستان به نگارنده نوشته اند «هزاره همان بربر است» عین نامهٔ این محقق گرامی در بخش معرفی بربر ها چاپ شده است.

ابوالفضل نویسنده تاریخ اکبرشاه می گوید:

«چنگیز، لشگریان خود را به دسته های، هزار نفری تقسیم می‌نمود، از آن جا که هزاره در فارسی به معنی هزار است. بنابراین مردم کوهستانی، قسمتی از لشگریان چنگیز هستند. که در هزارستان (افغانستان) باقی مانده اند.»

قبیلهٔ هزاره، هم از لحاظ نژاد (زرد) و هم از حیث ظاهر و اخلاق و عادات، اختلاف زیادی با قبایل دیگر افغانستان دارند. مورّخان اسکندر مقدونی، می‌نویسند:

«هنگامی که اسکندر، از جبال افغانستان عبور می کرد یک نوع بربرهای تازه ای را مشاهده می‌نماید که از دیگران سرکش تر بوده اند، بنابراین فلات های مرتفع ماورای هیمالیا و دنباله های جبال هندوکش تا منتهی الیه غربی آن در گذشته

---

۱ ـ محمد کاظم مروی، عالم آرای نادری، چاپ عکسی مسکو ج ۱ ص ۳۰۸

های بسیار دور محل سکونت قبایلی از نژاد زرد چینی و تبّتی بوده اند .

مور کرافت morcrāftانگلیسی نیز که مستقیماً از لاداخ می آمده ، هنگامی که به هزاره رسیده اظهار می‌دارد ، که در کوه های افغانستان، همان مردمی را مشاهده نمود که در تبّت شرقی دیده است۱

جمعیّت ایل هزارهٔ خراسان در سنوات مختلف چنین بوده است

۱ـ سال ۱۲۷۱ ش ۵۰/۰۰۰ نفر۲

۲ـ سال ۱۳۱۵ ش ۴۵۰/ خانوار۳

بزرگان و امرای ایل هزارهٔ خراسان اشخاص زیر بوده اند

۱ـ میر خوشای بیگ هزاره ، رئیس طوایف هزاره و یکی از سرداران سپاه نادرشاه که در جنگها و پیروزی های او با طایفه ی خود شرکت داشته و سهیم بوده است.

۲ـ درویش علی خان هزاره ، با طایفهٔ خود در سپاه نادر بوده و بعْد از کشته شدن نادرشاه (۱۱۶۲ هـ.ق) به خدمت شاهرخ شاه افشار درآمد ، و بعداً حاکم هرات شد . او هم در جنگها و فتوحات نادر شرکت داشته است.

۳ـ ابراهیم خان هزاره از خوانین خراسان و از رؤسای بزرگ ایل هزاره در سال ۱۲۲۰ هـ.ق بود ، وی در اثر مخالفتی که با محمدخان قرایی حاکم غوریان داشت، فیروز الّدین میرزا حاکم هرات را ترغیب به گرفتن غوریان نمود و او در سال ۱۲۲۹ هـ.ق به غوریان لشگر کشید و محمد خان قرایی را محصور نمود . محمدخان قرایی نیز کامران میرزا حاکم قندهار را به سرکوبی فیروز الّدین میرزا عموی خود تشویق کرد . کامران میرزا ، از والی خراسان (محمد ولی میرزا) که همهٔ آن مناطق تابع ایران بود کمک خواست محمدولی میرزا ، اسماعیل خان دامغانی سردار خراسان (فرماندهٔ لشگر) برای سرکوبی کامران میرزا فرستاد ، که وی پس از سرکوبی کامران میرزا ، فیروز میرزا مجدداً تحت تابعیت ایران به امارت هرات منصوب و مقرر

---

۱ ـ افشار (سیستانی) ایرج، همان کتاب ج ۲ ص ۱۰۱۵

۲ ـ همو ، همان کتاب، ص ۱۱۰۶

۳ ـ همو همان کتاب، ص ۱۱۰۶

شد خطبه و سکّه به نام فتح علی شاه نماید .

ابراهیم خان هزاره به علّت عملیّات سوء ، از حکومت جام و باخرز بر کنار شد و آزاد خان هزاره پسر محمد خان به ریاست طایفه تعیین گردید ، ولی در سال ۱۲٤۸ هـ.ق ، عباس میرزا نایب السلطنه که برای استقرار نظم و امنیّت به خراسان آمد و محمدخان قرایی و برادرانش را دستگیر کرد ، حکومت جام و باخرز را مجدداً به ابراهیم خان هزاره داد ،

٤ـ بنیاد خان هزاره ـ از رؤسای بزرگ ایل هزارهٔ خراسان است. مقرّ وی در محمود آباد تربت جام بود . بنیاد خان به عللی از شجاع السلطنه والی خراسان دلتنگ بود ، و برای انتقام جویی در سال ۱۲۳۳ هـ.ق به فتح خان وزیر شاه محمود ، امیر افغان که به خراسان لشگر کشید ، پیوست. و از سرکردگان سپاه او شد ، لشگر فتح خان، از لشگر خراسان شکست خورد .

بنیادخان، در اثر وساطت میرزا عبدالوهاب خان معتمد الدوله نشاط، مورد عفو والی (استاندار) قرار گرفت و حکومت باخرز ، کوسویه، غوریان، یعنی از تربت جام تا نزدیکی هرات به او واگذار شد .

بنیاد خان، دست از تمرّد برنداشت مجدداً به مخالفت علیه شجاع السلطنه برخاست او با ده هزار سوار و پیاده در کاریز از توابع باخرز با شجاع السلطنه به نبرد پرداختِ این بار مغلوب و فراری گردید .۱

۵ـ بهرام خان هزاره ـ پسر بنیاد خان، مردی دلیر بود ، وی بعد از پدر حاکم جام و باخرز شد ، در سال ۱۲٤۵ هـ.ق به حوزهٔ حکومتی محمد خان قرایی که دم از یاغی گری می‌زد و مشهد را تصرّف داشت و استانداری را اشغال کرده بود (خوانین در این مورد با او موافق نبودند) تاخت و املاک و اموال قرایی را غارت کرد ، محمد خان قرایی استانداری را رها نمود و برای حفظ اموال و املاکش به تربت حیدریه رفت.

بهرام خان هزاره، در سال ۱۲٤٦ هـ.ق برای اشغال سرخس که عده ای از طایفه هزاره در آنجا بود رفت و در دست آنها کشته شد .

٦ـ محمد رضا خان شجاع الملک هزاره رئیس ایل و حاکم جام و باخرز

---

۱ ـ میرنیا ، سیدعلی، وقایع خاور ایران، ص ۲۹

۷ـ یوسف خان هزاره (صولت السلطنه) از رؤسای معروف ایل هزاره بود، مدتی در تهران اقامت داشت. و بعد از واقعهٔ سوم شهریور ۱۳۲۰ (اشغال ایران بوسیلهٔ نیروهای شوروی و انگلیس) و استعفای رضا شاه پهلوی از سلطنت، به خراسان برگشت و با جمع آوری نیرویی مسلّح علم طغیان برافراشت و باخرز و جام و فریمان را به تصرّف درآورد و قصد تسخیر مشهد را نیز داشت. سرتیپ بیگلری در بهمن ماه ۱۳۲۰ با قوای نظامی به خراسان آمد و صولت را در سنگ بست وفریمان سرکوب کرد، صولت دژ کلات را مرکز فعالیت خود قرار داد، رؤسای ایلات کرد شمال خراسان از قبیل، فرج الله خان و علی خان بیچرانلو و غیره نیز با جمع آوری نیروی مسلّح شیبروان و فاروج را تصرّف کردند و به درگز رفتند تا به صولت السلطنه ملحق گردند. یوسف خان یموتی و غلامعلی خان درگزی هم با جمع آوری نیروی مسلّح نوخندان و محمد آباد درگز را به تصرّف درآوردند و آمادهٔ الحاق به صولت گردیدند، در این موقع علی منصور (منصور الملک) به استانداری خراسان منصوب و مشغول کار شده بود.

بنا به پیشنهاد او قوای نظامی به سرپرستی سرتیپ نخجوان به خراسان آمدند و در اثر اقدامات استاندار و اخطار نظامیان، صولت السلطنه تسلیم شد و به تهران اعزام گردید و سایر خوانین نیز دستگیر و افراد آنها نیز خلع سلاح و پراکنده شدند.

صولت السلطنه بار دیگر در سال ۱۳۲۲ ش از تهران خارج شد و خود را به باخرز رسانید، علی منصور یکنفر از افسران ناحیهٔ ژاندارمری خراسان را به نام ستوان یکم جم تاش با نامه ای نزد صولت السلطنه به باخرز فرستاد و او را دعوت کرد که به مشهد بیاید تا حضوری مذاکره و برای انجام خواسته های او تصمیم اتخاذ و اقدام شود، ستوان یکم جم تاش به محل اقامت صولت رفته و پیام استاندار را می‌رساند و در مورد آمدن او به مشهد اصرار می‌ورزد و کار به مشاجره می کشد و در اثر تیر اندازی جم تاش به صولت و با هدف قرار دادن یکی از نوکران صولت جم تاش را، هر دو کشته شدند. سایر بزرگان ایل هزاره، صارم الملک، منتصر الملک، احمد خان هزاره، محمود خان هزاره بودند.

طوایف ایل هزاره هم اکنون در مشهد، تهران، جام، باخرز، خواف و غیره پراکنده اند و به کار کشاورزی اشتغال دارند و بعضی هم در اثر تحصیلات عالیه در



یوسف هزاره ـ صولت السلطنه

رئیس ایل هزارهٔ خراسان

سازمان‌های دولتی بخدمت مشغول‌اند. هزاره‌ها در اثر زندگی میان فارسی زبانان ترکی را فراموش کرده‌اند، و فارسی صحبت می‌کنند.

قزل‌باش - (قرمز سر) در اصل به هفت ایل ترک، که با شاه اسماعیل اول صفوی،در ترویج مذهب شیعه و تحصیل سلطنت یاری کردند اطلاق می‌شود، این هفت ایل عبارتند از:

۱ - استاجلو
۲ - افشار
۳ - بهارلو
٤ - تکه‌لو
۵ - ذوالقدر
٦ - شاملو
۷ - قاجار

امّا در دوران صفویان و افشاریان به تمام مردم ایران و سپاهیان آن دوران گفته می‌شد.

عدّه‌ای از سران سپاه و سپاهیان نادرشاه، پس از تسخیر قندهار و کابل و غزنه و ایجاد شهر نادرآباد نزدیک (قندهار) در افغانستان باقی ماندند و اولاد و اعقاب آنان به نام قزل‌باش معروف شدند.

سلطان میرزا حسام‌السلطنه والی (استاندار) خراسانی پس از فتح هرات و تخلیه آن عدّه‌ای از ایرانیان مقیم هرات که به سبب همکاری با سپاه ایران و ابراز علاقمندی به دولت ایران نمی‌توانستند پس از خروج سپاه ایران در هرات باقی بمانند، با لشگر خراسان به مشهد آمدند و در این جا سکنا گزیدند، امروز اولاد و اعقاب آن‌ها به نام قزل‌باش، هروی، هراتی در خراسان زندگی می‌نمایند و بازماندگان در افغانستان نیز به نام قزل‌باش شهرت یافته‌اند.

بخش دوم

ایل‌ها و طایفه‌های عشایری کرد

بخش دوم
ایل ها و طایفه های عشایری کرد خراسان
(به ترتیب حروف الفبا)

ایل ها و طایفه‌های کرد خراسان در سال ۱۰۱۱ ه . ق بفرمان شاه عباس کبیر از آذربایجان غربی به جلگه ورامین و از آنجا به مناطق مرزی ابیورد، اتک، چهچه، نسا و خط آخال خراسان انتقال یافته‌اند، تا از تجاوزات ازبکان به خاک خراسان جلو گیری نمایند.

۷۳ـ **آرتکانلو** artekanlu ـ طایفه ایّ از کردان ایل بزرگ عمارلو است که در روستای (ارتیان) نزدیک محمد آباد مرکز درگز سکونت دارند و به امور کشاورزی مشغول‌اند

این طایفه، در دورهٔ نادرشاه افشار از جلگه ماروسُکْ نیشابور به درگز منتقل شده اند و در اطراف دستگرد اسکان یافته اند آنها در محل واگذاری روستای ارتیان را ساخته و به نام خود نامگذاری کرده اند.[۱]

جمعیّت این روستا امروز سیصد نفراند.

۷٤ـ **اردلان** ardalân ـ طایفه ای است از کردان ایل بزرگ اردلان کردستان، که در زمان نادرشاه افشار از کردستان به خراسان منتقل شده اند و در روستاهای ینگنجه و سیرزاد کلات اسکان یافته اند بازماندگان آن طایفه امروز به امور کشاورزی اشتغال دارند.

۷۵ـ **آلانلو** âlânlu ـ طایفه ای است از کردان ایل بزرگ شادیلو که با سایر طوایف شادیلو، و در روستاهای اطراف بجنورد، گریوان، نیستانه، فیروزه، مهستان و روستاهای مانه و سملقان و جاجرم و به کشاورزی و دامداری و باغداری اشتغال دارند.

۷٦ـ **امیرانلو** amirânlu ـ یا شیخ امیرانلو، طایفه ای است از کردان ایل

---

۱ ـ میرنیا، سیدعلی، ایلات و طوایف کرد ایران ـ ۱۳٦٦ ص ۵۰ ـ لازم به ذکر است که در معرفی ایلات و طوایف کرد خراسان از کتاب فوق تألیف خود و حرکت تاریخی کرد خراسان تألیف، کلیم الله توحدی استفاده کرده ام.

بزرگ زعفرانلو ، و این طایفه باین سبب معروف شده اند که بزرگترین رؤسای ایل زعفرانلو مانند شجاع الدوله ها حکمرانان قوچان و فرج الله خان ضیغمی حاکم شیروان و محمد ابراهیم خان روشنی ظفر السلطنه حاکم اسفراین از مردم این طایفه بوده اند .

امیرانلوها امروز در شیروان و شمال اسفراین سکونت دارند و به کار کشاورزی و دام داری مشغول اند .

۷۷ـ **اولاشلو** ulâšlu ـ طایفه ای است از کردان ایل سیفکانلو ، که در روستاهای ، قلعه صفا ، قوش قلعه ، تیتکانلو قوچان ، شیروان ، مشهد ، با سایر طوایف ایل زندگی می کنند و به کشاورزی اشتغال دارند

۷۸ـ **ایزانلو** izanlu ـ این طایفه از ایل ایزانلو که اصانلوهم نوشته اند ، تعدادی از این ایل در انتقال ایلات کرد به خراسان در ا طراف خوار ورامین ماندند که مسعود کیهان آمار آنها را ۱۲۰۰/ خانوار ذکر کرده است قسمت مهمّی از این ایل که به خراسان وارد شده اند ، و در نواحی قوچان ، خصوصاً در شیروان ، باداملو ، قزل حصار ، شورک ، زوارم ، کلاته اودوه (عبدل آباد) اطراف بجنورد سکونت دارند و به کردی و ترکی و فارسی صحبت می کنند و بکار کشاورزی و دامداری اشتغال دارند .۱

۷۹ ـ باچوانلو bâčvânlu ـ از کردان ایل قاچکانلو اند که در درگز با چوانلو نامیده می‌شوند ، کردان باچوانلو در گز در روستاهای پالکانلو و جلفا و تورانلو (برج قلعه) سکونت دارند و به کشاورزی و قالیچه بافی و دام داری مشغول اند ، و در این سه روستا جمعیّت آنها با سایر طوایف بالغ بر ۱۳٤۰ نفراند . قسمتی از این ایل بنام قاچکانلو ، در اطراف قوچان و نیز در فتح آباد و قاچکانلو از توابع دهستان دولت خانه سکونت دارند و به کار کشاورزی و دامداری مشغول اند ، زبانشان کردی است و به ترکی و فارسی هم صحبت می کنند ، برخی از آنها در حال کوچ اند .

گلّه داران باچوانلو در منطقه قوچان و اسفراین در کوههای عمارت و درگز ، هزار مسجد ، ییلاق و در دولت خانه قشلاق می‌نمایند و ١٤ گله گوسفند دارند .

۸۰ـ **باچیانلو** bâčianlu ـ طایفه ایست از کردان ایل بزرگ زعفرانلو که در

---

۱ ـ هبو ، همان کتاب ، ص ۲۸

آشخانه بجنورد زندگی می کنند.

۸۱- **بادلانلو** bâdelânlu- ایل بادلانلو یا بهادرانلو - در قوچان و روستاهای علاقه جنبان، کلاته گل، اسکان دارند، رؤسای این ایل در سالهای اخیر، ولیخان بهادرانلو و تاج محمّد خان بهادری، (سطوت الملک) بوده اند.

عدّه ای از طایفه بادلانلو در نوخندان درگز زندگی می کنند که به بادّلو معروف اند و عدّه ای هم در گلمکان مشهد سکونت دارند، از بزرگان این ایل، حاتم بیگ بادلّو است که از امرای ارتش نادرشاه و مدّتی از طرف وی والی (استاندار) اصفهان بود.

۸۲- **بگی آرلو** begiârlu- طایفه ایست از کردان ایل عمارلو که در روستاهای کردنشین عمارلو نیشابور سکونت دارند

۸۳- **بالکانلو** bâlkânlu - معروف به پالکانلو، در نواحی مرزی ایران و شوروی در منطقه جیرستان قوچان اسکان دارند و قسمت دیگر کردان پالکانلو در درگز در روستاهای پالکانلو علیا و پالکانلو سفلی واقع در دهستان باچوانلو از توابع بخش نوخندان سکونت دارند و به امور کشاوزی و دام داری مشغول اند، جمعیت پالکانلو علیا ۲۹۰ نفر و پالکانلو سفلی ۳۰۰ می باشد

۸٤- **بَدرانلو** badrânlu - طایفه ای است از کردان ایل زعفرانلو که در روستاهای بَدرانلو و حیدر آباد بجنورد ساکن اند و به کشاورزی و باغ داری اشتغال دارند.

۸۵- **بریوانلو** barivanlu - یا بروانلو طایفه ای است از کردان ایل بزرگ زعفرانلو که در نواحی بین مشهد و پسا کوه درگز و کلات بصورت عشایری قشلاق و ییلاق می‌نمایند، و از مراتع و جنگلهای اطراف سرخس، چهچه، پسا کوه درگز و کلات استفاده می‌نمایند، از بزرگان این طایفه، بهبود خان بروانلو است که در مجلس بزرگ شورای دشت مغان و تفویض سلطنت به نادر شرکت داشته است.

۸٦-**بُغانلو** boqânlu - طایفه ای از کردان ایل بزرگ شادیلو است که در روستای علی آباد اطراف بجنورد، (چنانکه ذیل آلانلو ذکر شد) زندگی می کنند.

۸۷- **بوانلو** bovânlu - طایفه ای است از کردان ایل کم کیلانلو از ایل بزرگ سیفکانلو که با طوایف دیگر این ایل در روستاهای، قلعه صفا، قوش قلعه،

تیتکانلو ، قوچان، شیروان، مشهد و شوی در گز اسکان دارند و به امور کشاورزی مشغول اند .

۸۸ـ **بُور بُور** bur bur ـ طایفه ای است از کردان ایل بُور بُور که در اطراف ورامین (قنداب، اقارین) زندگی می کنند . پنجاه خانوار از این ایل بوسیله الله یار خان حاکم درگز (۸۱ ـ ۱۲۷۰ هـ.ق) از قوچان به درگز انتقال یافته و در لطف آباد اسکان داده شده اند . ۱ بازماندگان این کردان به امور کشاورزی اشتغال دارند . از بزرگان این طایفه، موسی خان بور بور است که یکی از سرکردگان ارتش نادر شاه بشمار می‌رفت و مورد اعتماد وی بود ۲

۸۹ـ **بورزانلو** burzânlu ـ یا بارزانلو ، طایفه ای است از کردان ایل بزرگ زعفرانلو ، که در روستاهای بورزانلو و حیدر آباد بجنورد زندگی می کنند و به امور کشاوزی و قالیچه بافی اشتغال دارند .

۹۰ـ **بوزانلو** buzânlu ـ از اکراد ایل بزرگ زعفرانلو (چامشْ گزک) است، که در رستای خشت کلات سکونت دارند و به دام داری و کشاوزی اشتغال دارند .

۹۱ـ **بیچرانلو** bičrânlu ـ یکی از ایلات کرد از ایل بزرگ کیکانلو است ایلات بیچرانلو و سیفکانلو در نواحی مرزی قوچان و کیکانلو در بخش مانه سملقان بجنورد ، قسمتی نیز در شمال قوچان در روستای اینچه کیکانلو ساکنند و به کار دام داری و کشاورزی اشتغال دارند . مرکز اصلی بیچرانلو در منطقه ی دهستان بیچرانلو ، در میان کوهستانهای مرزی و درّه های تنگ و عمیق رشته کوههای معروف گلیل ساکن اند و به کار کشاوزی و دام داری، مشغول اند ، و عدّه ای هم در روستای هُنّامه و شهر شیروان سکونت دارند ، خان نشین ایل بیچرانلو ، در تابستان قلعه حسن، و در زمستان روستای هنّامه می‌باشد. عده ای از کردان بیچرانلو هم در روستای حق ویردی بخش چاووشلو درگز هستند .

۹۲ـ **پازوکی** pâzuki ـ طایفه ای است از کردان خراسان که در روستاها ،

---

۱ ـ میرنیا، سید علی، ایلات و طوایف درگز چاپ دوم ۱۳٦٦ ص ٦٠

۲ ـ محمد کاظم مروی، عالم آرای نادری ج ۲ ص ۳۲۰

کلاته حبشی، محمد آباد، شمس آباد، چهار برج، کلاته بادلو و غیره نزدیک گلمکان مشهد سکونت دارند.

۹۳ـ **پایی** payi ـ طایفه ای است از کردان ایل بزرگ عمارلو که در روستاهای عمارلو نشین جلگه ماروسک نیشابور به دام داری اشتغال دارند.

۹۴ـ **پهلوانلو** pahlavânlu ـ ایل پهلوانلو یکی از ایلات معتبر کرد زعفرانلو است که عده ای در بجنورد و قسمتی در شیروان و بقیّه در روستاهای دور بادام، و بَردَر، نزدیکی باجگیران سکونت دارند و به کشاورزی مشغول اند.

۹۵ـ **پیرانلو** pirânlu ـ طایفه ایست از کردان ایل زعفرانلو با جمعیّتی حدود ۲۰۰/ نفر در دهستان مزرج قوچان سکونت دارند.

۹۶ـ **پیره ودانلو** pirevedânlu ـ طایفه ایست از کردان ایل بیچرانلو (شیروان) که در روستای پیره ودانلو سکونت دارند، سند معامله ملکی بتاریخ ۱۲۰۷ ق در صفحه ۴۹۳ ج حرکت تاریخی کرد (توحّدی) چاپ شده که نام طوایف زیر، پیره ودانلو، کالاجلو، بغایری کیکانلو، نامانلو، در آن دیده می‌شود

۹۷ـ **ترسانلو** Tarsânlu ـ طایفه ایست کرد که جمعیّت ۱۲۰/ خانواری روستای دربند ارغون شاه کلات را با سایر طوایف ترک تشکیل می‌دهند.

ترسانلوها، بیشترشان در چناران مشهد سکونت دارند. و بیش از یکهزار خانوار می‌باشد. ۱

۹۸ـ **توپکانلو** Tupkanlu ـ کردان ایل توپکانلو در سراسر نواحی شمالی خراسان بویژه قوچان، شیروان، اسفراین و شمال نیشابور به کشاوزی و دامداری مشغول هستند، و بعضی در تابستان در منطقهٔ اخلومد و کوه کلیدر، جنوب شرقی قوچان ییلاق و در زمستان ضمن پیمودن جلگه کشف رود در منطقهٔ قشلاقی سرخس اطراف مزدوران بسر می‌برند، رئیس ایل توپکانلو فرهاد خان سپس، رضا خان بوده اند.

۹۹ـ **تورانلو** Turânlu ـ طایفه ایست از کردان درگز در روستای توران لو یا برج قلعه سکونت دارند و اکثر آنها چادر نشین اند. جمعیت تورانلو ۴۴۰/ نفراند.

---

۱ ـ توحّدی، کلیم الله، حرکت تاریخی کرد خراسان، ج ۲، ۱۳۶۴ ص ۲۶۴

۱۰۰ـ **توزانلو** Tuzânlu ـ طایفه ای است از کردان درگز که در روستای توزانلو واقع در دهستان باچوانلو از بخش نوخندان ساکن اند و به کار دام داری و کشاورزی و صنایع دستی، قالیچه بافی و گلیم بافی و برک بافی اشتغال دارند. جمعیت آنها ۲٦۰/ نفر اند.

۱۰۱ـ **تیتکانلو**، Titkânlu کردان تیتکانلو از ایل بادلّو است، که در روستایی به همین نام در بیست و پنج کیلومتری شمال غربی قوچان مسکون هستند، و به کار کشاورزی و باغ داری مشغول می باشند.

۱۰۲ـ **جابانلو** ǰâbânlu ـ طایفه ایست از کردان جابان دماوند که به قوچان آمده اند و به سایر ایلات و طوایف زعفرانلو پیوسته اند این طایفه به سبب انتساب به جابان سردار ایرانی دورهٔ ساسانی در جنگ با اعراب، جابان لو نام یافته اند، دوستم آقای جابانی محقق و نویسنده از فرزندان این طایفه است.

۱۰۳ـ **جلالان** ǰalâlân ـ طایفه ای است از کردان فیروزه که در زمان ناصرالدّین شاه به روسیّه واگذار شد و عدّه ای از کردان آنجا پس از واگذاری فیروزه به روستاهای منطقهٔ قوچان و بجنورد و قلجق شیروان آمدند، در روستاهایی به نام فیروزهٔ شیروان و کوران اوغاز بنا کردند و اسکان یافتند، طایفهٔ بگان و جلالان در شیروان و اطراف سکونت گزیدند که به کار کشاورزی و دام داری مشغول اند

۱۰٤ـ **جوزانلو** ǰozânlu ـ طایفه ایست از کردان احتمالاً جوزه کان موصل با جمعیتی ۸۰۰ نفر در روستای جوزانلو قوچان اسکان دارند.

۱۰۵ـ **چاپانلو** čapânlu ـ طایفه ای است از کردان ایل شادیلو، که با سایر طوایف آن ایل در روستاهای اطراف بجنورد، گریوان، نیستانه، فیروزه، مهستان و مانه و سملقان سکونت دارند و به کار کشاورزی و باغ داری و دام داری مشغول اند.

۱۰٦ـ **چخمانلو** čaxmânlu ـ طایفه ای است از کردان ایل شادیلو که با سایر طوایف ایل در روستاهای گریوان، نیستانه، فیروزه، مهستان بجنورد و جاجرم، مانه و سملقان سکونت دارند و به کار کشاورزی مشغول اند.

۱۰۷ـ **چکنه لو** čakanelu ـ یا چکنی ـ کردان چکنی هم در روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی مانند سایر ایلات قزلباش سهم بسزائی داشتند، امراء چکنی بیش از ده نفر در خدمت شاهان صفوی بوده اند و هر یک مقام و منصبی در دولت داشتند که

می‌توان اشخاص زیر را نام برد . ۱ـ محمود خلیفه چکنی از امرای شاه طهماسب ۲ـ صفی قلی خان چکنی، کوتوال الموت ۳ـ بوداق خان چکنی امیر الامرا خراسان ٤ـ احمد سلطان چکنی در زمان شاه عباس کبیر حاکم سبزوار ، کردان چکنی خراسان، امروز در روستاهای بخش سرولایت و مرکز آن چکنهٔ نیشابور سکونت دارند و به امور کشاورزی و دام داری مشغول اند . یکی از بزرگان این طایفه، اردوغدی بیگ چکنی است که در ارتش نادر شاه یکی از سرکردگان بشمار می آمد .

عدّه ای از چکنی های چکنه سر ولایت نیشابور در زمان قاجاریان به درگز مهاجرت کردند و در نوخندان سکونت گزیدند و به کشاورزی مشغول شدند .

یکی از فرزندان معروف چکنه یی های نوخندان، احمد وفادار قهرمان کشتی کشور می‌باشد .

۱۰۸ـ **حمزه کانلو** Hamzekânlu ـ قسمتی از ایل حمزه کانلو ، در روستای حمزه کانلو بالا و پایین در شمال قوچان و روستایی به همین نام در بجنورد ، و بقیّه در روستاهای گل مکان نزدیک مشهد و اطراف آن سکونت دارند ، حاج خان حمزه کانلو بیگلر بیگی (استاندار) سلحشور نادرشاه افشار در فتح هندوستان شرکت داشته و سردار (فرماندهی لشگر) گنجه و داغستان و غرب کشور و سفیر نادرشاه در ترکیّه از همین ایل بوده است، حمزه کانلوهای خراسان به کار کشاورزی و باغ داری و دام داری مشغول اند ، زبانشان کردی است و به ترکی و فارسی هم صحبت می کنند .

۱۰۹ـ **خاخیانلو** xâxiyanlu ـ طایفه ای از کردان خاخیان است که حدود پنجاه خانوار ، در روستای خاخیان از توابع بخش نوخندان زندگی می کنند و به امور کشاورزی اشتغال دارند .

جمعیّت این روستا ۲٦۵ نفر می‌باشد .

۱۱۰ـ **خدر** xeder ـ طایفه ایست از ایل کیم کیلانلو قوچان خدر پهلوانلو است

۱۱۱ـ **خسروانلو** xosravânlu ـ طایفه ای از کردان ایل پهلوانلو از این طایفه است . که در روستای پَرتان از توابع اسفراین زندگی می کنند ، و به امور کشاورزی و دام داری اشتغال دارند .

۱۱۲ـ **خلانلو** xallânlu ـ طایفه ای است از کردان ایل خلکان لو است که ٤۲۹ نفر در روستای خلکانلو دهستان جعفر آباد قوچان و ۱۸۰ نفر در درّه عمارت،

و پنجاه خانوار در روستای خلانلو درگز زندگی می کنند. و به امور کشاورزی و باغ داری و دام داری اشتغال دارند.[۱]

۱۱۳ـ **خورتاش** xurtâš ـ یکی از تیره های کرد ایل زعفرانلو است که در ۶ کیلومتری شمال قوچان اسکان دارند.

۱۱۴ـ **دوانلو** Davanlu ـ طایفه ایست از کردان ایل بزرگ زعفرانلو، که در جاجرم بجنورد زندگی می کنند و به کار کشاورزی، اشتغال دارند.

۱۱۵ـ **دودانلو** Dudânlu ـ طایفه ایست از کردان درگز که در روستای دودانلو، در درهٔ شکر آب درگز زندگی می کنند و به کار کشاورزی و دام داری اشتغال دارند، جمعیت آنها یکصد و سی نفراند.

۱۱۶ـ **دوله شانلو** Dulešânlu ـ طایفه ای است از کردان باچوانلو که در روستای دوله شانلو از توابع دهستان باچوانلو بخش نوخندان زندگی می کنند و به امور کشاورزی و دام داری مشغول اند، جمعیّت این روستا ۴۰۰/ نفراند

۱۱۷ـ **دیرانلو** Dirânlu ـ طایفه ای از کردان ایل بزرگ شادیلو است که با سایر طوایف ایل در اطراف بجنورد، روستاهای، گریوان، نیستانه، فیروزه، مهستان و مانه و سملقان و جاجرم سکونت دارند و به امور کشاورزی و دام داری مشغول اند.

۱۱۸ـ **دیر قانلو** Dirqânlu ـ طایفه ای از کردان ایل بزرگ شادیلو است، که در روستاهای اطراف بجنورد، گریوان، نیستانه، فیروزه، مهستان، با سایر طوایف ایل زندگی می کنند.

۱۱۹ـ **رَشوانلو** Rašvânlu ـ کردان ایل رشوانلو در دهستان مرزی (قوش خانه) از توابع قوچان و قسمتی در روستاهای شمال شرقی بجنورد، ساکن اند، مرکز اصلی رشوانلو، روستای حلواچشمه، از توابع شیروان است، و عدّه ای از رشوانلوها در دهستان مایوان قوچان زندگی می‌نمایند.

از بزرگان این ایل، حسن خان روشنی، صاحب نیزهٔ دوشاخ، فرزند روشن خان است، که در دوران سلطنت فتح علی شاه قاجار زندگی می کرد.

کردان ایل رشوانلو، در ابتدای ظهور نادرشاه در درگز مانند ایلات کیوانلو

۱ـ توحدی، کلیم الله، همان کتاب ص ۲۴۳

و زعفرانلو از مخالفان وی بودند ، و هنگامی که نادر رؤسای ایلات و طوایف منطقهٔ درگز ، سرخس ، کلات ، مرو ، را تحت اطاعت خود در آورد از سران ایلات کرد هم دعوت به عمل آورد که به او بپیوندند ولی سران اکراد ایلات کیوانلو و رشوانلو ، دعوت او را به تمسخر گرفتند و رد کردند ، مؤلف عالم آرای نادری در این مورد می نویسد :

« ... جمعی از طایفهٔ اکراد رشوانلو و کیوانلو ، در مقام سرکشی و تمّرد در آمدند ، نادر صاحب قران بعزم تنبیه و تأدیب آن جماعت در حرکت آمد و روانه گردید ، چون شاهوردی خان کیوانلو ، از آمدن نادر مطلع گردید ، قاصدان بمیان ایل جلیل القدر چامش گزک ، بخدمت شید قلی بیگ و جعفر قلی بیگ و محمد حسین خان زعفرانلو فرستاد نامه جات مرقوم نموده که ، افشار بی سر و پایی ، در نواحی دره جز پیدا شده ، باستصواب شَکر کرد ، جمعی دیگر از طایفهٔ بی بنیاد اکراد ، بدان ملحق شده و از نواحی مزدوران و سرخس و مرو شاهیجان نیز بر سر آن جمعیّت نموده ، ارادهٔ سلطنت در خاطر آن رسوخ تمام یافته و حال جهت تسخیر محال کردستان (قوچان ، شیروان ، رادکان ، چناران ، اسفراین) لشگر کشیده وارد گردیده است ، باید جمعیّت خود را فراهم آورده ، در قلعهٔ خبوشان (قوچان) مجتمع گردید . ولی بعد از شکست سران ایلات کرد از نادر ، بخصوص ازدواج او با خواهر محمد حسین خان زعفرانلو ، همگی به اطاعت درآمدند و در لشگر کشی ها و نبردها و پیروزی های نادر با طایفه خود شرکت داشتند و همکاری و یاری نمودند ، امروز عدّه ای از فرزندان این ایل در اثر تحصیلات عالیه با عناوین مهندس و پزشک در سازمانهای دولتی و بقیه به کار کشاورزی اشتغال دارند .

۱۲۰ـ **روتکانلو** Rutkânlu ـ طایفه ای است از کردان معروف به روتان که بعضی از آنها در حال چادرنشینی اند و بین قوچان و مراوه تپه در حرکت اند و تابستان در کوههای اوغاز هستند و برخی در شیروان اسکان یافته اند .

۱۲۱ـ **رُود کانلو** Rudkânlu ـ طایفه ای است از کردان ایل بزرگ زعفرانلو که با سایر طوایف ایل ، در روستاهای شوغا ، طَوَر ، جوشقان ، محمد آباد چپه ، حصار سکونت دارند ، ایلات رود کانلو و شرانلو بین محل مراوه تپه در ییلاق و قشلاق بسر می برند .

۱۲۲ـ **زرد کانلو** zardkânlu ـ طایفه ای از کردان ایل چامش گزک (زعفرانلو) می‌باشد که در قوچان و بجنورد ساکن اند.

چند خانواری هم از این طایفه در روستای قوپرانلو بجنورد اسکان دارند.

۱۲۳ـ **زعفرانلو** Zaferanlu ـ ایل بزرگ زعفرانلو معروف به چامش گزک، که به فرمان شاه عباس کبیر در سال ۱۰۱۱ ه.ق برای تقویت مناطق مرزی خراسان جهت جلوگیری از تجاوزات و تاخت و تاز اوزبکان خوارزم از آذربایجان غربی که چند سالی بود به جلگهٔ ورامین آمده بودند به خراسان انتقال یافت.طبق نوشتهٔ علامهٔ مردوخ در تاریخ کردستان این کردان هفت ایل زیر بودند

۱ـ زعفرانلو (چامش گزگ)

۲ـ اراما‌نلو

۳ـ کیوانلو

٤ـ عمارلو

۵ـ شادللو (شادیلو)

٦ـ بچاوند،

۷ـ پاوه نور

میرزا محمد حسین مستوفی (زمان فتح علی شاه قاجار) در کتاب آمار مالی و نظامی ایران، کردان خراسان را در سال ۱۱۲۸ هـ.ق چهار طایفه بزرگ (ایل) معرفی می کند.

۱ـ زعفرانلو ـ سردار آنها مَمِشْ خان در قلعهٔ چناران است و جمیع کوهستان اَخَلُومَد، ییلاق و قشلاق ایشان می‌باشد. بقدر یکصد و هشتاد هزار خانوار تخمین شده اند، جوانان خوشرو و بلند قد، و قوی هیکل و دلیر و لشگر ایشان سواره می‌باشند. و یکصد کس از این سواران را با هزار سوار دیگر قوم برابر دانسته اند، و در جنگ ها تفنگ بر نمی دارند و می گویند جنگ با تفنگ، جنگ مردان نیست، چرا که زنی می‌تواند که با صد سوار برابر باشد، دیگر ایلات را، سعدانلو (احتمالاً زیدانلو) و کاروانلو، از ایل شیخوانلو و دوانلو ذکر کرده است.

---

۱ ـ مردوخ، تاریخ کردستان ص ۱۱۳

طوایف زعفرانلو ، در روستاهای، قوچان، شیروان، چناران، باجگیران، اسفراین، درگز کلات پراکنده اند ، طوایفی از این ایل بزرگ به دامداری اشتغال دارند و بقیه در شهرها و روستاها ساکن اند و به امور کشاورزی مشغول اند ، از فرزندان این ایل و طوایف آن در اثر تحصیلات عالیه با عناوین دبیر ، پزشک، مهندس، افسر و غیره در سازمان های دولتی در مناطق مختلف کشور به خدمت اشتغال دارند .

مرکز خان نشین یا ایلخانی این ایل از زمان صفویّه، شهر قوچان است.

« کردان خراسان در اواخر صفویّه یک میلیون و نهصد هزار نفر بوده اند »۱

امرا و رؤسای بزرگ این ایل عبارتند از:

۱ـ شاه قلی سلطان ـ میر ایل چامش گزک، اسکندر بیک ترکمان در عالم آرای عباسی می‌نویسد: شاه عباس اول سال ۱۰۱۱ ق به خبوشان (قوچان) آمد ، و شاه قلی سلطان میر ایل چمش گزک را که همراهش بود به رتبه ایالت و خانی سربلند گردانید و حکومت الکای درون و نسا و ابیورد را باو عنایت و مقرر فرمود ، چهل هزار خانوار از ایل چَمشگزک را از ورامین که دو سه سالی بود از منطقهٔ آذربایجان و مهاباد به جلگه خوار و ورامین انتقال یافته بودند به ابیورد و خط آخال و اتک و چهچه و نسا (مرز بین ایران و ترکستان و خوارزم) انتقال دادند تا سدّی در مقابل ازبکان باشند .۲

بنابراین محل اسکان اولیّه ایل بزرگ زعفرانلو (چامش گزک) مناطق مرزی درگز قدیم، ابیورد ، اتک، چهچه کلات، نسا و خط دشت آخال بوده است بعداً برای به دست آوردن مراتع و مناطق مسکونی بهتر به حدود قوچان، رادکان، چناران، شیروان، بجنورد ، اسفراین که مسکن گرایلی ها بود ، آمده اند و آنها را از مسکن خود رانده اند ، که ذیل گرایلی شرح داده شده است.

۲ـ سام خان فرزند قراخان وکیل اکراد زعفرانلو (آن موقع به رئیس و خان ایل وکیل می گفتند) در زمان شاه سلطان حسین صفوی بر خراسان شمالی حکومت می کرد و از نفوذ و اقتدار کامل در این منطقه برخوردار بود و در حفظ و حراست

---

۱ ـ توحّدی، کلیم الله، همان کتاب ج۱ ص ۹ و ۱۰

۲ ـ میرنیا ، سیّدعلی، ایلات و طوایف درگز چاپ دوم، ص ٤٨

مناطق مرزی از دست اندازی اوزبکان مراقبت به عمل می آورد و دفاع می‌نمود .

۳ـ محمد حسین خان فرزند سام خان بعد از پدر ریاست ایل کردان چامش گزک را به عهده گرفت و با وصلت نادر (نادرشاه) با قمر طلعت خواهرش، وی در دوران سلطنت نادرشاه از نزدیکان و سرداران مورد علاقهٔ نادرشاه بشمار می آمد و در جنگ های میهنی و بیرون راندن بیگانگان از کشور ، و کشورگشایی نادر با افراد ایل خود شرکت داشت و در پیروزی های نادرشاه سهیم بود ، اگر در آخر عمر نادر شاه، بر علیه او در قوچان دست به شورش زدند باید منصفانه قضاوت کرد این قیام کردان زعفرانلو بر علیه نادر شاه ناشی از اشتباه بزرگ خود او بود که بعد از سه سال بخشودگی مالیات بمناسبت فتح هندوستان و به دست آوردن غنائم بی شمار ، آن را یکدفعه مطالبه کرد و با اعزام مأمورین غلاظ و شداد مردم را تحت آزار ، و شکنجه قراردادوچون پرداخت مالیات سه ساله در آن واحد برای مردم مقدور نبوْد و در همهٔ مناطق برعلیه او قیام نمودند و درنتیجه درفتح آباد قوچان جان خود را از دست داد .

دیگر از سرداران کرد در فتوحات نادرشاه شاهویردی خان شیخوانلو ، رضاقلی بیگ زعفرانلو شید قلی سلطان شادلو ، حاتم بیگ زعفرانلو و نجف سلطان قراچورلو و غیره بودند .

٤ـ امیر گونه خان ـ رئیس ایل زعفرانلو و حکمران قوچان در زمان فتح علی شاه قاجار بود ، و در سرکوبی شورش خواجه کاشغری با سپاهیان خراسان شرکت داشت و با سایر رؤسای ایلات خراسان لشگر خراسان را در این نبرد یاری کرد .

۵ـ رضاقلی خان پسر امیر گونه خان زعفرانلو ، رئیس ایل زعفرانلو و حکمران قوچان ، به عنوان اعتراض به قرارداد ، گلستان و ترکمانچای ، پرچم مخالفت را بر علیه دولت در منطقهٔ قوچان برافراشت ، جعفر قلی خان رئیس ایل شادلو و حکمران بجنورد و محمد تقی خان عرب میش مست حاکم کاشمر نیز به مخالفت برخاستند

فتح علی شاه ، برای آرام ساختن خوانین خراسان و مردم سایر مناطق ایران ، بر آن شد که سرزمین افغانستان را که همیشه جزئی از ایران محسوب می‌شد ، دوباره به تابعیّت ایران در آورد ، این سیاست مورد موافقت روس ها نیز بود ، زیرا اگر ایران افغانستان را تصرّف می کرد ، اولاً به ظاهر جبران ایلات از دست رفته خود را در قفقاز می‌نمود و کینه مردم نسبت به روسیّه تخفیف می‌یافت ، ثانیاً نفوذ دولت روسیّه تا

مرز هندوستان توسعه می‌یافت، که این خود یکی از نقش های دیرین روسیّه بود، اگر هم ایران موفّق نمی شد، باز از انگلیس رنجیده و به روسیّه نزدیکتر می گردید، از این رو فتح علی شاه، عباس میرزا را با حفظ مقام فرمانفرمایی آذربایجان به سرپرستی استان خراسان منصوب کرد، ظاهراً به قصد سرکوبی اغتشاشات خوانین ایلات خراسان، ولی باطناً برای تهیه مقدمات لشگر کشی به افغانستان و تسخیر هرات، به خراسان اعزام نمود.

در این موقع در خراسان، علاوه بر قیام رضا قلی خان زعفرانلو و جعفر قلی خان شادلو و محمد تقی خان عرب میش مست خوانین هزاره هم در سرخس شورش نموده و به تربت جام و باخرز تاخته و بهرام خان پسر بنیاد خان هزاره را که حاکم آن حدود بود کشته بودند، و محمد خان قرایی رئیس ایل قرایی و حاکم تربت حیدریه نیز به تربت جام و باخرز حمله کرده و آنجاها را به تصرّف خود در آورده بود.

عباس میرزا با سپاه تحت فرمان خود از آذربایجان از طریق اصفهان و یزد و کرمان رهسپار خراسان گردید، پس از ورود به خراسان با محمد خان قرایی مصالحه نمود و یکی از دخترانش را به عقد پسر محمد خان و دختر محمدخان را به عقد یکی از پسران خود درآورد و با این وصلت روابط دوستی و بستگی محمدخان را با خانواده شاهی تحکیم بخشید، سپس در سال ۱۲٤۸ هـ.ق هزاره های سرخس را سرکوب نمود و حاکم کاشمر را دستگیر نمود، بعد به سراغ رضا قلی خان ایلخانی زعفرانلو حاکم قوچان رفت، رضا قلی خان زعفرانلو در دژ مستحکم امیر آباد در مقابل سپاهیان عباس میرزا به دفاع برخاست ولی عباس میرزا آنجا را با گلوله های توپ کوبید و تصرّف کرد و رضاقلی خان تسلیم شد، نجفقلی خان شادلو هم تسلیم گردید عباس میرزا همهٔ این خوانین را در ۲۵ محرم ۱۲٤۹ ق به تهران فرستاد و در آنجا آنها را زندانی کردند.[۱]

رضا قلی خان بین خوانین و رؤسای ایلات خراسان از اقتدار و احترام خاص برخوردار بود و در جنگ های داخلی و مواقع سرکوبی شورش های طوایف و ترکمانان و اوزبکان متجاوز و غارت گر همیشه با سایر خوانین خراسان در خدمت

---

۱ ـ میرنیا، سید علی، وقایع خاور ایران؛ پارسا، تهران ـ ۱۳۶۷ ص ۵۰ ـ ۵۲



امیر حسین خان شجاع الدوله

رئیس زعفرانلو و حکمران قوچان در دورهٔ قاجار

از توحّدی، حرکت تاریخی کرد

والی (استاندار) و پشتیبان لشگر خراسان بود، که استاندار در صورتی که مدبّر و با کفایت بود، از وجود رؤسای ایلات و افراد آنها برای حفظ و حراست مرزهای خراسان و امنیت منطقه به نحو مطلوب استفاده می‌نمود.

امّا بعضی از استانداران، در اثر طمع ورزی و دست درازی به مال و ملک خوانین، آنها را وادار به مخالفت و شورش می کردند. که موارد آن در این کتاب باز گو شده است.

۶ـ امیر حسین خان زعفرانلو (شجاع الدوله) پسر رضا قلی خان از رؤسای و ایلخانان معروف ایل زعفرانلو وحکمران قوچان با برادرش سام خان در لشگر کشی سلطان مراد حسام السلطنه به هرات و محاصره و تصرّف آن با افراد ایل خود شرکت داشتند که پس از این پیروزی، به دریافت خلعت و لَقَبْ مفتخر شدند.

امیر حسین خان، پس از درگذشت برادرش سام خان در سال ۱۲۸۴ هـ.ق لقب شجاع الدوله را از آن خود ساخت. امیر حسین خان در سرکوبی اوزبکان و ترکمانان خوارزم و مرو که دائماً به مناطق مرزی خراسان تاخت و تاز می‌نمودند و اموال مردم را غارت می کردند و زنان و دختران و پسران را به اسارت می‌بردند سعی بلیغ داشت. و خدمات و مراقبت های این ایلخانی همیشه مورد توجّه و قدردانی ناصر الدّین شاه قاجار بوده و دو سفر هم در مسافرتهای خود به خراسان در قوچان توقف نموده و مورد پذیرایی شجاع الدوله قرار گرفته است.

۷ـ محمد ناصر خان شجاع الدوله، رئیس ایل زعفرانلو و حکمران قوچان پسر امیر حسین خان شجاع الدوله بود، که قصبهٔ فیروزه بوسیلهٔ او به روسیّه تزاری تحویل شد، دیگر آنکه شهر جدید قوچان در محل فعلی ایجاد گردید، زیرا شهر قدیمی در اثر زلزله های مکرر ویران شده و دیگر قابل سکونت و استفاده نبود. مردم ایلات و طوایف کرد عموماً به زبان کردی و ترکی و فارسی صحبت می کنند.

۱۲۴ـ **زَنگلانلو** zangalânlu ـ طایفه ای است از کردان ایل کیوانلو، که در زمان قاجاریان و حکمرانی الله یار خان حکمران درگز (۸۱ ـ ۱۲۷۰ ه.ق) از رادکان به درگز انتقال داده شده اند. و به یکصد و پنجاه خانوار آنها در سرآب شمسی خان جا داده شده، که در آنجا قلعهٔ ای ساخته و نام آن را زنگلانلو گذارده و سکونت کرده اند وجه تسمیه این قلعه چنین است چون این کردان به گردن شتران خود

زنگهای زیادی می آویختند بدین سبب آنها را زنگلانـــلو نامیدند و هم اکنون نیز بازماندگان آن طایفه و آن روستا در درگز زنگلانلو نامیده می‌شوند. زنگلانلو از توابع دهستان حاتم قلعه بخش لُطف آباد است و جمعیّت آن ۳۹۳ نفر است که به کار کشاورزی و دام داری مشغول اند.

۱۲۵ـ **زنگنه** zangane ـ از کردان ایل بزرگ زنگنه کرمانشاه است، که در خراسان، روستاهای، نیاز آباد خواف، قاسم آباد، اسد آباد، ابراهیمی، شهرک از توابع بخش خواف ساکنند و جمعیت آنها به یکهزار خانوار می‌رسد. که به کار دام داری و کشاورزی اشتغال دارند.

عده ای از آن طایفه هم در درگز، نوخنـدان[1] حصار لطف آباد زندگی می کنند و به امور کشاورزی مشغولند. علّت انتقال و زمان انتقال آنها به خراسان چنین است:

«زنگنه از کردان کرمانشاه است که نادر شاه در جنگ با احمد پاشا عثمانی در سال ۱۱٤۷ ق در زهاب کرمانشاه او را شکست داد و عدّه ای از طوایف لُر و کرد همدان و کرمانشاه را از قبیل باجلان، قرابیات، و زنگنه، را که جزء سپاهیان وی بودند به اسارت درآورد سپس فرمان داد، قرابیات و زنگنه را به خراسان انتقال دادند.»[2] قرابیات در نیشابور و هرات و زنگنه در درگز، نوخندان، حصار، خواف اسکان داده شدند و به امور کشاورزی و دام داری پرداختند.

از فرزندان این طایفه در اثر تحصیلات عالیه با عناوین دبیر، کارمند، افسر، پزشک و غیره در خدمت مردم هستند.

۱۲٦ـ **زُورتانلو** zurtânlu ـ طایفه ای از کردان ایل سیفکانلو است، که در روستاهای قلعه صفا، قوش قلعه، تیتکانلو قوچان و شیروان، سکونت دارند.

عدّه ای هم از این طایفه در درگز روستای زورتانلو از توابع کپکان بخش چاووشلو زندگی می کنند و به کار دام داری و کشاورزی مشغول اند.

---

۱ ـ در نوخندان، خانواده های اباذر غفاری و حیدر بیگ جعفری از ایل زنگنه و کرد می‌باشند.

۲ ـ میرنیا، سیدعلی، ایلات و طوایف درگز، چاپ دوم ـ ۱۳٦٦ ص ۵۷

۱۲۷ـ **زیدانلو** zydanlu ـ طایفه ای از کردان ایل زعفرانلو می‌باشد که در روستای زیدانلو در دوازده کیلومتری شمال غربی قوچان و اطراف آن و بجنورد و در درگز در درّه درونگر در روستای زیندانلو و لطف آباد سکونت دارند ، مردان زیدانلو دلیر و زحمت کش می‌باشند و به کار باغ داری و دام داری و کشاورزی مشغول اند .

رئیس این طایفه، اسماعیل کُرد بوده و بعد اولادش این سمت را داشته اند .

۱۲۸ـ **زیندانلو** zinadanlu ـ طایفه ای است از کردان ایل بیچرانلو ، در قوچان منطقه جیرستان و در درگز روستای زیندانلو از توابع نوخندان سکونت دارند . جمعیّت این روستا ۵۵۰/ نفراند .

۱۲۹ـ **زینکانلو** zinkânlu ـ طایفه ای از کردان ایل زعفرانلو ، در روستایی به همین نام در دهستان چری بخش فاروج قوچان سکونت دارند و جمعیّت آنها حدود پانصد نفر است. این طایفه به باغ داری و کشاورزی و دام داری مشغول اند .

۱۳۰ـ **سالان قوچ** sâlânquč ـ طایفه ای از کردان ایل زعفرانلو می‌باشد که در روستای سالان قوچ نزدیکی قوچان با یکهزار نفر جمعیت سکونت دارند و به کار کشاورزی و دام داری مشغول اند .

۱۳۱ـ **سَویدانلو** savidanlu ـ طایفه ای است از کردان ایل زعفرانلو ، این طایفه در روستای، رزمقان، از توابع شیروان سکونت دارند ، و عدّه ای هم در روستای سیوه لدی در شمال شیروان زندگی می کنند و به کار کشاورزی و دام داری اشتغال دارند .

۱۳۲ـ **سیفکانلو** sifkânlu ـ کردان ایل سیفکانلو از ایل بزرگ کیکانلو اند . خان نشین و مرکز ایل سیفکانلو ، روستای اوغاز از توابع بخش باجگیران قوچان است. محل استقرار ایل دهستان مرزی اوغاز و روستاهای امام قلی، شرکانلو ، دوربادام، قوچان و همچنین در شمال غربی شیروان، روستاهای، زینل بیگ، قزل قان، چاربرج، قلعه جوق می‌باشند .

۱۳۳ـ **سیل سپرانلو** sil seqoranlu ـ طایفه ای است از ایل زعفرانلو ، این طایفه با این سبب به این نام نامیده شده است که طبق روایت تاریخ عالم آرای عباسی، در یکی از جنگ های شاه عباس با رومیان، مردم این ایل به تنهایی داوطلب نابود کردن

سپاهیان روم شدند و با حملهٔ سریع وقاطع چنان آتشی بر خرمن جان دشمن زدند که بسیاری را مقتول و عدّه زیادی را اسیر و بقیه را متواری ساختند ، شاه عباس که از بالای تپه ای ناظر میدان کارزار بود ، آنها را (سیل سپورانلو) یعنی دشمن را مثل سیل می روبند خطاب کرد .

امرای سیل سپورانلو ، در دوره ی صفویان و نادر شاه و شاهرخ شاه از جمله خلیل سلطان سیل سپورانلو مصادر خدمات ارزنده ای بوده اند و زمانی کلبعلی خان سیل سپور بیگلر بیگی و حکومت مشهد را به عهده داشته است.

۱۳٤ ـ **سینانلو** sinânlu ـ طایفه ای است از کردان ایل کیکانلو ، در درّهٔ کیکانلو در قلعه حسن و قلعه نقد در منطقه ی مرزی بیچرانلو و اسفراین ساکن اند ، و به سینانی معروف اند .

۱۳۵ـ **سیوکانلو** sivkânlu ـ طایفه ای از کردان ایل کیکانلو می باشد ، این طایفه در قوچان در روستاهای ، اوغاز کهنه ، اوغازتازه ، اولاشلو ، بوانلو ، شهرکانلو ، چیانلو ، شکرانلو ، خودکانلو ، سه فکانلو ، زورتانلو ، زاخورانلو ، خراسکانلو ، بواره ، دوربادام ، امام قلی ، شارک قلعه صفا ، باجگیران قراچقّه ، قلعه ولو ، قزلقان ، بیر زینل بیگ ، چاربرج ، قلعه جوق ، ده دودانلو ، ختاب در شمال غربی شیروان اسکان دارند ، قشلاق ترک ، محل دام داری آنها بین بیگان و سیساب در شمال کارخانه قند شیروان است.

از بزرگان معاصر این طایفه اشخاص زیر بوده اند :

۱ـ محمد حسین خان سیوکانلو .

۲ـ سعادت قلی خان سیوکانلو .

۳ـ قادر قلی خان قبادی سیوکانلو ، وی همراه فرج الله خان بیچرانلو پس از واقعه شهریور ۱۳۲۰ ش. و اشغال کشور بوسیلهٔ نیروهای بیگانگان (شوروی ، انگلیس) بر علیه دولت قیام کردند و قصد الحاق به نیروی یوسف صولت السلطنه که کلات را تصرّف داشت به درگز رفتند ولی بوسیلهٔ نیروی نظامی اعزامی از تهران بفرماندهی سرتیپ بیگلری سپس سرتیپ نحجوان سرکوب و خلع سلاح شدند ، انگیزهٔ آنها تصرّف خراسان بود .

۱۳٦ـ **سیوه دانلو** sivadânlu ـ طایفه ای از کردان زعفرانلو می باشد که در

روستاهای تناسوان شیروان و سیوه لدی در شمال شیروان سکونت دارند و جزء دهستان مرزی قوشخانه می‌باشند.

۱۳۷ـ **شادکانلو** šâdkanlu ـ طایفه ای است از کردان ایل فرامانلو، در دامنهٔ کوه شاه جهان اسفراین و اطراف شیروان می‌باشند دامداران این کردان در تابستان در کوه آرموتلی در زمستان در شمال مراوه تپه ییلاق و قشلاق می کنند.

۱۳۸ـ **شادیلو** šâdilu ـ یا شادللو ـ ایل بزرگ کرد چامش گزک است که به فرمان شاه عباس کبیر سال ۱۰۱۱ ه.ق از جلگه ورامین به مناطق مرزی خراسان (دشت اتک، ابیورد، چهچه، دشت آخال) به منظور تقویت آن مناطق جهت جلوگیری از تجاوزات و تاخت و تازهای اوزبکان و ترکمانان خوارزم و ترکمنستان انتقال داده شدند.

محل اقامت اصلی این ایل در قفقاز شهرهای، دوین، چخور سعد، بُوجَنگرد، گنجه، ایروان، قراباغ، بود امروز در روستاهای شهرستان بجنورد پراکنده اند و زندگی می کنند، ایلخان نشین ایل بزرگ شادیلو، شهر بجنورد است که از نام مسکن اولیّه آنها بُوجَنگرد یا بیژَن گرد اقتباس شده است. این ایل در منطقهٔ بجنورد به طوایف زیر تقسیم می‌شوند:

۱ـ چخمان لو ۲ـ دیرانلو ۳ـ بوغانلو ٤ـ آمار لو (عمارلو) ۵ـ تاتکانلو ٦ـ دیر قانلو ۷ـ قلیچانلو ۸ـ هیبت زانلو ۹ـ چاپانلو ۱۰ـ کاغانلو ۱۱ـ قوبرانلو ۱۲ـ آلانلو ۱۳ـ ایزانلو ١٤ـ گودانلو ۱۵ـ جویانلو ١٦ـ مترانلو ۱۷ـ قراباشلو ۱۸ـ گریوانلو.

این طوایف در روستاهای بخش های حومه، مانه و سملقان، جاجرم بجنورد سکونت دارند و به باغ داری و کشاورزی و دام داری مشغول اند. زبانشان ترکی و کردی و فارسی است که در محل بیشتر به ترکی صحبت می کنند، زیرا قسمتی از سکنهٔ شهرستان بجنورد را ترکهای گرایت ایلی (گرایلی) و غیره تشکیل می‌دهند.

ایل شادیلو هم، در حفاظت و حراست مرزهای خراسان و جلوگیری ازتجاوزات اوزبکان و ترکمنها به شهرها و روستاهای خراسان از مهمترین و مؤثرترین مرزداران این منطقه بودند. و امرای این ایل در دوران صفویان و افشاریان و قاجاریان، در جنگهای میهنی و منطقه ای با افراد رشید خود از پشتیبانان دولت و حکومت بشمار می آمده اند و شرکت داشته اند و خدماتی انجام داده اند، گاهی هم



یار محمد خان سهام الدوله حاکم بجنورد.
از سفرنامهٔ خراسان و سیستان

بین رؤسای ایلات خراسان بر سر قدرت و حفظ مقام و موقعیّت، رقابت ها و جنگ ها و جدالها جریان داشته که برای جلب توجّه و حمایت و موافقت دولت مرکزی دست به شورش و طغیان می‌زدند و برای خواسته های خود علم مخالفت می‌افراشتند و ناخودآگاه موجبات تضعیف خود و قوای دولتی را فراهم می کردند از آن جمله می‌توان به واقعهٔ دلخراش یورش ترکمانان به چادرهای کردان باچکانلو قوچان به تحریک ایلخانی شادللو (سالار مفخم) و غارت کردن اموال و به اسارت بردن بیش از چهارصد نفر زنان شوهردار و دختران کردان که منجر به تشکیل دادگاهی مرکب از نمایندگان مجلس و نمایندگان دادگستری و وزارت کشور و وزارت خارجه و غیره در تهران شد و پس از تحقیق معلوم شد که این عمل ناجوانمردانه به علت تغیر ایلخانی زعفرانلو از حکمرانی قوچان و انتصاب امیر حسین خان پسر غلامرضا خان آصف الدوله شاهسون استاندار به جای او به حکومت قوچان بوده که میخواسته اند نشان دهند که امنیت منطقه را فقط آنها می‌توانند حفظ نمایند نه دیگری. علاقمندان می‌توانند جزئیات این واقعهٔ دلخراش را در کتاب «وقایع خاور ایران» تألیف نگارنده ملاحظه فرمایند ۱

از امرا و رؤسای مهّم و معروف این ایل اشخاص زیراند.

۱ـ قورچی یوسف یا یوسف سلطان جدّ امرای کرد شادیلو، که پس از شاه قلی سلطان، رئیس ایل چشمگزک، حکومت کردان خراسان را عهده دار بوده است.

۲ـ جعفرقلی خان که در جنگ با نادر در قوچان کشته شد.

۳ـ نجف علی خان، از سوی فتحعلی شاه به ایلخانی منصوب شد

٤ـ جعفر قلی خان ایلخانی ـ سهام الدوله، حکمران بجنورد

۵ـ حیدر قلی خان ایلخانی ـ سهام الدوله حکمران بجنورد

٦ـ یار محمد خان ایلخانی ـ سهام الدوله حکمران بجنورد

۷ـ عزیز الله خان سالار مفخم معروف به سردار معّزز بجنوردی حکمران بجنورد که در زمان رضا شاه پهلوی به اتّهام همدستی با ترکمنان شورشی در مشهد اعدام شد.

۱ـ وقایع خاور ایران، نشر پارسا، تهران ـ ۱۳٦۷ ص ۱٦٦ تا ۱۸۱

۱۳۹ـ **شامالی** šâmali ـ **یاشاملو**، به کردان بیچرانلو می گویند، زیرا آنها از کردان سوریّه می‌باشند و از منطقه شام آمده اند.

۱٤۰ـ **شاهرکی** šâhraki ـ طایفه ای از کردان چامش گزک می‌باشد که در روستای شارک (بین قوچان و باجگیران) ساکن اند و به کشاورزی و دام داری اشتغال دارند.

۱٤۱ـ **شرانلو** šarânlu ـ یکی از ایلات کرد قوچان است مرکز ایل شرانلو، در کلاته شاه محمد از توابع دهستان دولتخانه قوچان است مردان و زنان شرانلو رشید و خوش هیکل هستند. دام داران ایل شرانلو بین قوچان و مراوه تپه ییلاق و قشلاق می کنند، رئیس این ایل رمضان خان می‌باشد و به زبان کرمانجی و ترکی صحبت می کنند.

۱٤۲ـ **شهرکانلو** šahrkânlu ـ طایفه از ایل کیکانلو واز شاخه ی سیوکانلو، این طایفه در منطقه ی مرزی بیچرانلو و جیرستان سکونت دارند و به دام داری و کشاورزی مشغول اند.

۱٤۳ـ **شه کانلو** šahkânlu ـ این طایفه از کردان خراسان می‌باشد که در دهستان دوغایی قوچان و در روستای شه کانلو با بیش از هفتصد نفر جمعیّت به سر می برند.

۱٤٤ـ **شیخوانلو** šcyxvanlu ـ یا شیخکانلو ـ از ایل بزرگ زعفرانلو است. ایل شیخوانلو دارای مردمان دلیر و سلحشور بوده که در منطقهٔ قوچان در روستاهای قوچان، رادکان، چناران و در درگز روستای شیخوانلو علیا و سفلی ازتوابع نوخندان سکونت دارند و در این دو روستا جمعیّت آنها ۳۰۰ نفراند، که به امور کشاورزی و دام داری مشغول اند.

از امراو بزرگان این ایل اشخاص زیراند:

۱ـ شکر بیگ شیخوانلو از سرکردگان ایل زعفرانلو است که نادر شاه قبل از رسیدن به سلطنت با دختر او ازدواج نمود.

۲ـ قوجه خان شیخوانلو، از بزرگترین سرداران نادرشاه که در فتح بصره پیروزی را نصیب سپاهیان نادری ساخت

۳ـ شاهویردی خان شیخوانلو. رئیس کردان شیخوانلو است.





شیخکانلو چناران



خادمانلو



عکس از ، توحّدی، حرکت تاریخی کرد

٤ـ ابراهیم خان پسر شاهویردخان، رئیس کردان شیخوانلو و کاوانلو در منطقه رادکان.

حسن خان پهلوان و قهرمان نامی کشتی چوخه خراسان از مردم شیخکانلو یا شیخوانلو چناران است. در ذیل وثیقه نامه مجلس بزرگ شورای دشت مغان که سلطنت ایران را به نادر تفویض کردند، نام قوجه خان شیخوانلو دیده می‌شود.

۱۴۵ـ **شیرزنلو** širzânllu ـ این طایفه نیز از کردان خراسان می‌باشد مردم طایفه شیرز نلو در روستای شیرزن از دهستان دولت خانه نزدیکی جوزان در شمال قوچان سکونت دارند و دارای سیصد نفر جمعیّت می‌باشند.

۱۴۶ـ **صفا کانلو** safâkânlu ـ طایفه صفا کانلو ا ز کردان کم کیلانلو است که در روستاهای قلعه صفا، قوش قلعهٔ تیتکانلو قوچان اسکان دارند.

۱۴۷ـ **صوفیا نلو** sufiyanlu ـ طایفه ای است از کردان ایل چامش گزک که در روستاهای محمد تقی بیگ و دوست محمد بیگ از توابع بخش نوخندان با ۸۰۰ نفر جمعیت سکونت دارند و عدّه ای از کردان صوفیانلو در کلات در روستاهای یکه باغ و کریم آباد ولاین کهنه، کهلاب، رباط، زندگی می کنند و جمعیت آنها یکصد و شصت خانوار می‌باشند.

۱۴۸ـ **عزلو** æzlu ـ طایفه ایست از کردان ایل عمارلو، این طایفه با سایر طوایف عمارلو در روستای جلگه ماروسکْ نیشابور سکونت دارند.

۱۴۹ـ **عمارلو** Amârlu ـ یکی از ایلات مهّم کرد خراسان است که بفرمان شاه عباس کبیر سال ۱۰۱۱ ق از ورامین به خراسان انتقال یافته و در ۷۲ روستاهای جلگه ماروسک نیشابور سکونت دارند و به دام داری و کشاورزی اشتغال دارند.

۱۵۰ـ **غَم پَرانلو** qamparanlu ـ طایفه ای از کردان ایل زعفرانلو می‌باشد این طایفه با سایر طوایف ایل، در روستاهای، کریوان، نیستانه، فیروزه، مهستان، قلعه الله ویردی سکونت دارند، بیشتر طایفهٔ غم پرانلو در قلعه محمد خان زندگی می کنند و به کار کشاورزی اشتغال دارند.

۱۵۱ـ **قاچکانلو** qâĉkânlu ـ ایلی است از کردان زعفرانلو، در اطراف قوچان، فتح آباد، روستای قاچکانلو، از توابع دهستان دولت خانه و در درگز روستاهای باچوانلو زندگی می کنند و به کار دام داری و کشاورزی اشتغال دارند.

۱۵۲ـ **قاسمانلو** qâsemanlu ـ ایل قاسمانلو، از مهمترین ایلات کرد زعفرانلو است. این ایل در دامنه کوه شاه جهان، بین اسفراین و شیروان در کلاته قاسمانلو اسکان یافته و به کار کشاورزی و دام داری اشتغال دارند.

۱۵۳ـ **قراباشلو** qarâbâšlu ـ طایفه ای از کردان ایل شادیلو است این طایفه با سایر طوایف ایل در حومه بجنورد و روستاهای گریوان، نیستانه، فیروزه، مهستان زندگی می کنند.

۱۵٤ـ **قراچورلو** qarâčurlu ـ از ایلات بزرگ ایل چامش گزکَ است. که افراد آن به شجاعت و شهامت و دلیری معروف اند، قسمتی از این ایل در سال ۹۱٦ ق به فرمان شاه اسماعیل اول و قسمت دیگر این ایل همراه سایر ایلات کرد به فرمان شاه عباس کبیر، در سال ۱۰۱۱ هـ.ق از آذربایجان غربی (مهاباد) به جلگه ورامین و از آنجا به منطقه مرزی خراسان انتقال یافته اند، قسمتی از این ایل در بجنورد، در شهر و حومه، و بخش گرمه، و مانه و سملقان ساکن اند، و به کشاورزی و دام داری و باغ داری اشتغال دارند. و قسمت دیگر در روستاهای دهستان باچوانلو درگز بخصوص روستاهای پالکانلو علیا و سفلی زندگی می کنند و در این دو روستا باپالکانلوها دارای پانصد و نود نفر جمعیّت اند.

یکی از بزرگترین امرای این ایل، سردار نجف سلطان از قراچورلو های درگز است. قراچورلوهای درگز در پالکانلو سکونت دارند. نجف سلطان قراچورلو با شکر سلطان باچوانلو در ابتدای ظهور نادر در درگز جزء سرکردگان نیروی محلّی او قرار داشتند و در جنگ لشگر شاه طهماسب دوّم با ملک محمود سیستانی که بوسیله ابراز رشادت نادر و نیروی او به پیروزی رسید. نادر و بعضی از سرکردگان سواران او مورد توجه و تشویق شاه طهماسب قرار گرفتند، ولی به نجف سلطان و شکر سلطان پاداشی عطا نشد. آنها از نادر روگرداندند، و به مخالفت نادر برخاستند، و با جمع آوری قوا از طوایف خود نیروی مهمّی تشکیل دادند، نادر به برادرش ابراهیم خان مأموریت داد که به سرکوبی آنها برود. نجف سلطان وشکرسلطان با ابراهیم خان نبرد کردند و او را شکست دادند و در قلعهٔ یوزباشی به محاصره درآوردند، نادر به محض اطلاع، با قوایی رزمنده و توپ و توپخانه به کمک برادر شتافت و نجف سلطان و شکر سلطان را شکست داد و وادار به تسلیم نمود، آنها تسلیم شدند نادر پرسید با اینکه

ازنزدیکان من بودید علّت مخالفت شما چه بود ، آنها جواب دادند از قدیم الایام تا بحال قریب به سیصد سال است که طایفه اکراد در این سرزمین سکونت دارند و از ضرب شمشیر ما همه در رعب و هراس بوده اند در آن موقع که کسی با تو یار نبود ما بتو یاری کردیم و بعد از فتح مشهد ترا بمقام سپه سالاری ایران وفرمانفرمای خراسان رسانیدیم از تو انتظار داشتیم مانند سایر سرداران و سران طوایف که، به هر یک مقام و منصب دادی، بما هم التفاتی می کردی، شما همه را مورد توجّه قرار دادی جز ما ، که در نزد طایفهٔ خود خجل و شرمنده شدیم، نادر از این حقیقت گویی آنها خوشش آمد و هر دو را مورد بخشش قرار داده و شکر سلطان را به ریاست ایل باچوانلو و قراچورلو درگز تعیین نمود و نجف سلطان را نیز با دو هزار سوار از جوانان قراجورلو جزء سرداران و سپاهیان خود قرار داد .

نجف سلطان قراچورلو از سرداران بزرگ ارتش نادرشاه بود در جنگ های نادر و فتوحات او شرکت، و در پیروزهای او در بیرون راندن غاصبان و اعاده استقلال کشور و کشورگشایی اش سهم بسزایی داشت. و مکرراً نادرشاه او را ، رستم ارتش ایران خطاب می کرد ، نجف سلطان قراچورلو مدّتی هم از طرف نادرشاه فرماندار دربند بود .

۲ـ دیگر از امرای رشید این طایفه آقاسی بیگ ملقب به رستم قراچورلو است، که او هم از سران شجاع و دلاور ارتش نادری بود و در جنگها و فتوحات نادرشاه در راه میهن خدمات ارزنده ای انجام داد ، مؤلف عالم آرای نادری او را چنین معرفی می نماید :

نادرشاه در جنگ با عثمانی ها عبدالله پاشا و سپاهش را شکست داد ، و سپاهیانش را تار و مار ساخت.

« . . . عبدالله پاشا ، هراسان با موازی پنجاه شصت نفر از غلامان خود منهزم شده می رفتند ، که در این اثنا آقاسی بیگ ملقب به رستم قراچورلو ، از جمله نرّه شیران روزگار و دلاور عرصه کارزار ، متعاقب آن فرومایگان رسید و وابستگان پاشای مذکور ، دور آن (او) را چون نگین انگشتر (ی) درمیان گرفته و هر دم می گفتند « گوزله: پاشا قالمسون» یعنی ـ نگاه کن پاشای نماند . و رو به هزیمت گذاردند، دلاور قهرمان صفت از قفای او (عبدالله پاشا) رسید با وجود آنکه بسیاری اطراف و

جوانب او را احاطه نموده بودند. سرنیزه را حواله آن نمود، از قوّت بازو و جَلْدی و چابکی مرکب، موازی یک ارش سر نیزه از پشت آن (او) درآمده بر خاک مذلّت غلتید ...»[1]

۳ـ دیگر از نام آوران شجاع ایل قراچورلو، محمد خان قراچورلو است، او هم یکی از سرداران ارتش نادر بود، و در بیرون راندن متجاوزان و غاصبان از خاک میهن پا بپای نادرشاه شرکت داشت مؤلف عالم آرای نادری، درباره وی می‌نویسد:

«... صاحب قران دوران (نادرشاه) (در جنگ باتوبال پاشا عثمانی) موازی دوازده هزار نفر از نامداران قراچورلو و شاهقلی بیگ قاجار، و امام ویردی خان افشار، و خان علی خان گوکلان و غیره روانه نمود که در مقابل عساکر (سپاهیان) رومیّه، چرخچی سپاه ظفر دستگاه بوده باشند.»[2]

امروز بازماندگان ایل قراچورلوی خراسان، در درگز و بجنورد و مشهد و تهران زندگی می کنند، و در محل به کار کشاورزی و دام داری اشتغال دارند.

از فرزندان این ایل با تحصیلات عالیه بعضی به نمایندگی مجلس شورا انتخاب شدند و برخی با عنوان پزشک و مهندس به مقامات مهم کشوری رسیدند، در ذیل وثیقه نامه مجلس بزرگ شورای دشت مغان که سلطنت ایران را به نادر شاه تفویض کردند نام حسن بیگ وکیل قراچورلو دیده می‌شود.

۱۵۵ـ **قراقاشلو** qaraqašlu ـ طایفه ی قراقاشلو نیز از کردان می‌باشد که در دو روستای سیصد و پنجاه خانواری در اسفراین شصت کیلومتری صفی آباد بنام الست و السک ساکن اند، و به کار کشاورزی اشتغال دارند.

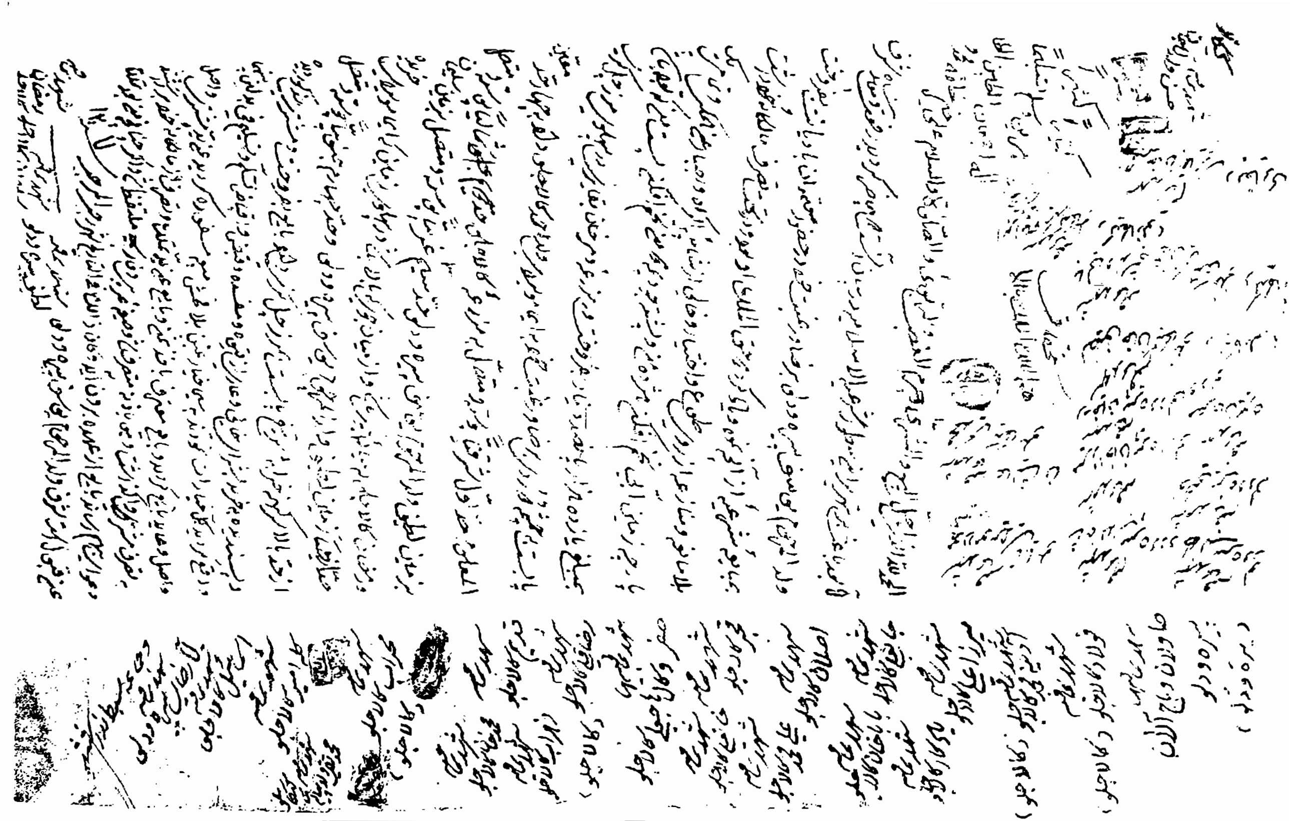
۱۵۶ـ **قرامانلو** qaramanlu ـ یا قهرمانلو ـ یکی از مهمترین ایلات کرد زعفرانلو می‌باشد، روسا وامرای این ایل از اوایل تشکیل دولت صفوی مصدر مشاغل مهمی بوده اند.

بیرام بیگ قرامانی، یکی از بزرگترین امرای شاه اسماعیل صفوی پس از

---

۱ ـ محمد کاظم مروی، عالم ارای نادری، چاپ عکسی مسکو، نشر خاور، ۱۹۶۲ ج ۱ ص ۳۰۳

۲ ـ همو، همان کتاب، ج ۱ ـ ص ۲۱۶



سندی است بتاریخ ۱۲۰۷ ق که در آن نام طوایف، پیره ودلو، کالاجلو، کیکانلو، باج آلان، بغایری دیده می شود، پیروه ودانلو و کالاجلو از ایل پیچرانلو اند «سند از، توحدی، حرکت تاریخی کرد»

بیرون راندن ازبکان از خراسان به فرمان او ، به حکومت هرات منصوب گردید ، فرهادخان قرامانلو به بزرگترین مقام لشگری و سپهسالاری شاه عباس کبیر رسید ، ایل قهرمانلو در خراسان اکثراً در دامنهٔ شمالی کوه شاه جهان، اسفراین و در اطراف کواکی، مایوان فاروج، از توابع قوچان اسکان دارند ، بعضی نیز ، هنوز ، اسکان نیافته اند ، ولی خان قهرمانلو یکی از سلحشورترین امرای کرد خراسان درسالهای اخیر می‌باشد .

گلّه داران قرمانلو تابستان در کوه آرموتلی و در تابستان در شمال مراوه تپه و قافلان درهّ قشلاق می‌نمایند .

۱۵۷ـ **قلیچانلو** qcličanlu ـ طایفه ای از کردان ایل شادیلو می‌باشد که با سایر طوایف ایل در حومه بجنورد ، در روستاهای، گریوان، نیستانه، فیروزه، مهستان سکونت دارند .

۱۵۸ـ **قوبرانلو** qubrânlu ـ طایفه ای از کردان ایل شادیلو است، که در حومه بجنورد ، در روستاهای، گریوان، نیستانه، فیروزه مهستان سکونت دارند .

۱۵۹ـ **قورچانلو** quroĉanlu ـ طایفه ای از کردان درگز است در قلعهٔ حسن کدخدا در درّهٔ وردیگر زندگی می کنند جمعیّت آنها ۱۲۶ نفراند .

۱۶۰ـ **قورخانلو** qurxânlu ـ طایفه ای از کردان زعفرانلو می‌باشد که در روستای، حسن کدخدا درگز سکونت دارند و چهل خانواراند .

۱۶۱ـ **کالتمانلو** ـ طایفه ای از کردان ایل زعفرانلو می‌باشد که در روستای کالتمانلو دهستان مرزی جیرستان ساکن اند و حدود یکصد و پنجاه نفر از ایل بیچرانلو می‌باشند .

۱۶۲ـ **کاغانلو** kaqānlu ـ طایفه ای از کردان ایل شادیلو می‌باشد ، که با سایر طوایف ایل در حومه بجنورد و روستای قوبرانلو ، گریوان، نیستانه، فیروزه ،مهستان زندگی می کنند .

۱۶۳ـ **کالاجلو** kalaǰlu ـ طایفه ایست از کردان ایل کیکانلو که در دهستان جیرستان (قوچان زندگی می کنند در سندی بتاریخ ۱۲۴۰ ق راجع به معامله زمین در درّه ترخران جیرستان از توابع آن روز ولایت نسا نام طوایف زیر دیده می‌شود . کالاجلو ، قاجار ، تورانلو ، کیکانلو .

۱٦٤ـ **کانی مشکان** kānimcškanـ طایفه ای از کردان ایل سیو کانلو است، این طایفه در اوغاز ساکن اند.

۱٦٥ـ **کاوانلو** kârânluـ از بزرگترین ایلات زعفرانلو است، که در مناطق چناران، رادکان و همچنین در درگز درهّ ی درونگر و کلات سکونت دارند و به دام داری و کشاورزی مشغول اند، قسمتی ازکاوانـــلوها هنوز اسکانتیافته اند و در کوه های شمالی قوچان و اطراف اسفیجر، ییلاق و در مراتع هه جی و مراوه تپه و آق توقه عشلاق می‌نمایند، رئیس ایل حاج کرم مولوی است.

۱٦٦ـ **کاهانلو** kâhânluـ طایفه ای از کردان درگز از ایل توپکانلو است که در روستای کاهو در درّهٔ شکر آب زندگی می کنند جمعیت آنها ۱۲٤۰/ نفر اند.

۱٦۷ـ **گپنیکلو ـ یا گپنیک لُو**، kopnikluاز کردان ایل زعفرانلو ساکن منطقهٔ بین کوران و اسپجیر، تیتکانلو، وزیدانلو و دولت خانه و شیخکانلو است:

از بزرگان این طایفه که نام او جزو سرکردگان ارتش نادرشاه ذکر شده، یکی رضا قلی بیگ گپنیک لو است.

وی، در ابتدا مانند سایر سران ایلات کرد به مخالفت نادر عد علم کردند و مکرراً با نادر نبرد نمودند. ولی همیشه پیروزی از آن نادر بود، پس از آنکه محمد حسین خان زعفرانلو رئیس ایل زعفرانلو خواهر خود را به همسری نادِر داد، او و سایر سران کرد از قبیل شاهویردی خان کیوانلو و رضاقلی بیگ کپنیکلو و محمد رضا بیگ بادلّلو و غیره به نادر ملحق شدند و دیگری محمد رضا خان کبنیک لو است که یکی از سرداران سپاه نادرشاه بود، او سایر سران ایلات کرد در جنگ های میهنی و بیرون راندن متجاوزان به کشور با او همکاری کردند و فتح و پیروزی ها او را یاری نمودند. یکی از موارد خدمت محمد رضا خان کپنیک لو را، مؤلف عالم آرای نادری چنین ضبط نموده است.

در جنگ با توپال پاشا عثمانی، نادرشاه، «...چون از ورود عساکر روم آگاه شد با ندمای دوران و وزرای زمان خود چنان مشورت دید که اگر فوجی از غازیان رابه سمت شام و آن نواحی فرستاده تاخت و تاز نموده، زهرچشمی به معاندین و مخالفین آن دیار نشان داده مراجعت نمایند خالی از وجه نخواهد بود. دَر دَم بابا خان چاپوشی (چاووشلو) و شاهقلی بیگ قاجار مروی، و محمد رضا بیگ کپنیک لو

را سردار نموده با موازی دوازده هزار کس روانهٔ توابع دیار روم نمود . بابا خان سردار ، نظر بفرمان صاحب قرانی با غازیان نصرت قرین روانه گردید . »۱

بابا خان چاووشلو و شاهقلی بیگ و محمد رضا بیگ به اولین قلعه از توابع روم (عراق) حمله بردند و حاکم آنجا بنام شیخ عبدالله از در اطاعت درآمد و تسلیم شد .

« ... بابا خان سردار گنج خزاین آن دیار را به تصّرف خود در آورد و اموال آن طایفه را ضبط نمود . »۲

حکومت کپنیک لو در این اواخر به عهده امرای روشنی، محمد ابراهیم خان روشنی (مظفر السلطنه) بود ۳

۱٦۸ـ **کُرد کانلو** kordkânlu ـ طایفه ای است از کردان زعفرانلو است که در روستایی در ۳٤ کیلومتری شمال خاوری قوچان در دهستان مرزج سکونت دارند و به کار کشاورزی مشغول اند .

۱٦۹ـ **کرگرلو** kargarlu ـ طایفه ای است از کردان زعفرانلو ، که در نادر نامه قدوسی آمده. نادر برادر خود ابراهیم خان را به اتّفاق کردان کرگرلو چشمگزک و قراچورلو مأمور کرد که ترکمن ها را که در گرمه خان نیروی بزرگی فراهم کرده بودند گوشمالی دهند .٤ محمد خان کرگرلو حاکم مرو نیز یکی دیگر از رجال تاریخی این طایفه است.

۱۷۱ـ **کورانلو** kurânlu ـ طایفه ای است از کردان زعفرانلو که به سبب سکونت در روستای کوران در شمال قوچان به این نام معروف شده اند

۱۷۲ـ **کورکانلو** kurkânlu ـ یا کوییر کانلو ، طایفه ای از کردان کوران ایل جلالی است ، که در روستای کورکانلو نزدیک دوآب در دهستان مرزی جیرستان سکونت دارند و دارای چهارصد نفر جمعیّت اند .

۱۷۳ـ **کوسه** kuse ـ معروف به کوسان ، و روستای کوسه در جیرستان ساکن

---

۱ ـ محمد کاظم مروی، همان کتاب ج ۱ ص ۲۱۱ ـ ۲۱۲

۲ ـ محمد کاظم مروی، همان کتاب ج ۱ ـ ص ۲۱۱ ـ ۲۱۲

۳ ـ توحدی، کلیم الله، همان کتاب ج ۲ ـ ص ۲۰۱

٤ ـ قدوسی، محمد حسین، نادرنامه، مشهد ، ۱۳۳۹ ص ۹۱

اند و دارای ۳٤۷ نفر جمعیّت اند .

۱۷٤ـ **کوم کیلانلو** kumkilânlu ـ از طوایف مهّم ایل بزرگ سیفکانلو است که مرکز آن روستای چبانلو می باشد .

این طایفه بنیان گزار اصلی باجگیران هستند ، و بقیّه در روستاهای قلعه صفا ، قوش قلعه ، تیتکانلو ، قوچان ، شیروان ، مشهد اسکان دارند .

عده ای از ین طایفه ، در درگز روستای رحمان قلی ، از توابع دهستان درونگر ، بخش نوخندان ، زندگی می کنند ، و به کار کشاورزی و دامداری مشغول اند .

۱۷۵ـ **کیکانلو** kinkânlu ـ ایل کیکانلو ، از بزرگترین ایلات زعفرانلو است که در حال حاضر می توان آن را به سه ایل تقسیم نمود .

۱ـ بیچرانلو ۲ـ سیفکانلو ۳ـ کیکانلو .

ایلات بیچرانلو و سیفکانلو در نواحی مرزی قوچان و کیکانلو در بخش مانه و سملقان بجنورد اسکان دارند و قسمتی نیز در شمال قوچان در روستای ، اینچه کیکانلو ، ساکن اند ، و قسمتی از ایل کیکانلو ، در روستای کیکانلو درگز واقع در درّهٔ درونگر از توابع بخش نوخندان زندگی می کنند .

جمعیّت آنها در این روستا ۱٤۰/ نفراند ، که به امور کشاورزی و دامداری اشتغال دارند .

۱۷٦ـ **کیوانلو** keyvanlu ـ یکی از ایلات زعفرانلو است که در منطقهٔ چناران و رادکان و درگز سکونت دارند ، عدّه ای از کردان کیوانلو در زمان قاجاریان و حکمرانی الله یار خان حاکم درگز (۸۱ ـ ۱۲۷۰) به درگز انتقال یافتند ، به یکصد و پنجاه خانوار خانوار آنها در سر آب شمسی خان جا داده شده و آنها در آنجا قلعه ای برای خود ساخته و سکونت گزیده اند ، چنانکه در پیش گفتیم این قلعه را زنگلانلو نام گذارده اند به سبب آنکه به گردن شتران خود زنگهای زیادی می آویختند آنها را زنگلانلو نام نهاده اند و روستای آنها هم به همین نام معروف شده است ، و پنجاه خانوار از آن کردان را هم بین شهرک چاووشلو و شهر محمد آباد مرکز شهرستان در کنار چشمه ای جا داده اند که آنها در آنجا روستای اسپیان ، را ساخته اند و اقامت گزیده اند ، به یکصد خانوار هم بین نوخندان و روستای جشن آباد در جلگه ای جا

واگذار شده که در آنجا روستایی بنام کاهو ، بنا کرده اند و مسکن گزیده اند بعداً نیز عدّه ای از کردان این ایل بعلّت بستگی ایلی از قوچان به این حدود کوچ کرده اند و آنها نیز دهی به نام تکو یاتکاب برای خود ساخته اند و به زندگی پرداخته اند ، این کردان به کار دام داری و کشاورزی اشتغال دارند ، و در یاق قول زرین کوه یا زیر کوه و جلگه های لطف آباد و تکاب و میان کوه قشلاق و ییلاق می‌نمایند .

عدّه ای از کردان کیوانلو هم در جوین و نواحی شمال نیشابور ساکن اند ، از بزرگان این ایل ، شاهوردی خان کیوانلو و ابراهیم خان کیوانلو است که در ارتش نادرشاه یکی از سرکردگان بشمار می آمد . در ذیل وثیقه نامه مجلس بزرگ شورای دشت مغان که سلطنت ایران را به نادر تفویض کردند نام مصطفی بیگ کیوانلو دیده می‌شود .

۱۷۷ـ **گریوانلو** garivānlu ـ طایفه ای است از ایل شادیلو ، که با سایر طوایف ایل در روستاهای حومه بجنورد ، گریوان ، نیستانه ، فیروزه مهستان سکونت دارند و به کار کشاورزی و باغ داری مشغول اند .

گنجلُو کلاوند ganǰalu ـ طایفه ای از کردان گنجه قفقاز می‌باشد که مانندایل شادیلو در زمان شاه عباس کبیر به آذربایجان و سپس از آنجا با سایر طوایف کرد برای تقویت مرزی به خراسان منتقل و در ابیورد اسکان یافتند .

سندی در دست است بتاریخ ۱۱۵۹ هـ.ق = زمان نادر شاه) در آن سند امیر تراب خان گنجلو کلاوند ، قسمتی از مزرعه آق چشمه واقع در بلوک ابیورد (مرکز قدیم درگز) را به سردار امام ویردی خان قرقلو که از سرداران بزرگ ارتش نیرومند نادرشاه بود می‌فروشد ، این سند که گویای وجود طوایف قرقلو و گنجلو در ابیورد و داشتن علاقه ملکی آنها در آن حدود می‌باشد در قسمت شرح طوایف قرقلو این کتاب چاپ شده است.

۱۷۸ـ **گدوگانلو** gadukānlu ـ طایفه ای است از کردان ایل بیچرانلو که پنجاه خانوار و روستای گدوکانلو درگز «درونگر» سکونت دارند قسمتی از آنها نیز بر سر راه شیروان است.

۱۷۹ـ **گنج بیگلو** ganǰbeyglu ـ طایفه ای است از کردان ایل زعفرانلو در درگز این طایفه در زمان قاجاریان وحکمرانی الله یار خان حاکم درگز (۸۱ ـ ۱۲۷۰

ه.ق) ده خانوار به سرپرستی صفر بیگ گنج بیگی از قوچان به درگز آمدند، و در بین خیر آباد و گلخندان اسکان یافتند و آنها روستای صفر قلعه را ساختند و در آنجا سکونت گزیدند، و به کار کشاورزی پرداختند، بازماندگان این طایفه اکنون در محمد آباد و مشهد زندگی می کنند و معاریف آنها حیدری ها هستند.

۱۸۰- **گوران** gurân- ایل گوران در منطقه قوچان و شیروان و بجنورد زندگی می کنند، گوران از کردان فیروزه است که در زمان ناصر الدین شاه به روسیّه واگذار شد، و کردان آنجا را به ایران انتقال دادند، گورانی ها پس از آمدن به ایران، روستاهائی به نام فیروزه شیروان، و گوران اوغاز بنا کردند و در آنجا ها اسکان یافتند. عدّه ای از این ایل در منطقه قوچان و بجنورد و قُلجُق شیروان زندگی می کنند.

گورانی های بجنورد، در روستاهای، شوغا، طَوَر کوشقان، محمد آباد، چپّه، حصار سکونت دارند.

۱۸۱- **گورانلو** gurânlu- طایفه ای از اکراد ایل بیچرانلو است که به آن گورکانلو هم می گویند.

۱۸۲- **گوگان** gugân- یا گوگانلو- طایفه ای است از کردان زعفرانلو که در روستای گوگان در درّهٔ عمارت در شمال شرقی قوچان بین روستاهای دوانلو و گچرانلو سکونت دارند و جمعیّت آنها ۱۶۸ نفراند.

۱۸۳- **گولیا نلو** gulianlu- یکی از مهمترین ایلات کوچ نشین کرمانج خراسان هستند که تابستان را در اطراف بجنورد در رشته کوههای آلاداغ نزدیک شوغان و زمستان را در (به رروژی) مراوه تپه درساحل رود اترک و نزدیک آی تیمود و آق قمیش به امر گله داری مشغول اند.۱

۱۸۴- **گوَه شانلو** gavšânlu- طایفه ای از ایل زعفرانلو است که در کلات روستای خشت، سکونت دارند و در درگز روستای دوله شانلو زندگی می کنند به این طایفه هوفشانلو و گاوه سیتانلو هم می گویند به دام داری مشغول اند.

۱۸۵- **گیلانلو** gilânlu- طایفه ای از کردان زعفرانلو می باشد که در

۱- توحّدی، کلیم الله، همان کتاب ج ۲ ص ۲۰۵



سوارهای طایفه میلانلو اوایل زعفرانلو

دهستان جعفر آباد قوچان در روستای گیلان سکونت دارند و جمعیّت آنها حدود چهار صد نفراند.

۱۸۶ـ **ماميانلو** metrânlu ـ این طایفه از کردان ایل زعفرانلو است که در روستای مامه دانلو درگز در دره وردیگر اسکان دارند.

۱۸۸ـ **مايوانلو** maivânlu ـ طایفه ای از کردان ایل زعفرانلو است که در روستای مایوان نزدیکی شیروان سکونت، و به باغ داری اشتغال دارند.

۱۸۹ـ **مترانلو** metrânlu ـ طایفه ای از کردان ایل شادیلو می‌باشد که با سایر طوایف ایل در روستاهای، گریوان، نیستانه، فیروزه، مهستان سکونت دارند.

۱۹۰ـ **مردكانلو** mardkanlu ـ طایفه ای است از کردان ایل زعفرانلو که در روستای مرد کانلو از دهستان چری بخش فاروج قوچان زندگی می کنند، و جمعیّت آنها ده خانوار می‌باشند

۱۹۲ـ **مه لوانلو** malevanlu ـ طایفه ای از کردان ایل زعفرانلو می‌باشد که در روستای ملوانلو از دهستان مرزی جیرستان سکونت دارند و جمعیت آنها یکصد خانوار می‌باشند.

۱۹۳ـ **ميابلو** maiblu ـ طایفه ای از کردان زعفرانلو می‌باشد که در روستای میاب درگز سکونت دارند و جمعیّت آنها ٤۱۹ نفراند. این طایفه به دام داری و کشاورزی اشتغال دارند.

۱۹٤ـ **ميانلو** miânlu ـ از بزرگترین ایلات کرد زعفرانلو است که در چناران و رادکان سکونت دارند، در دوره سلطنت نادرشاه و شاهرخ شاه امرای آنها مصدر امور سپاهی و خدمات ارزنده ای بوده اند احمد شاه درّانی پادشاه افغانستان قادر به سرکوبی (جعفرخان میانلوئی) کرد و استیلای برچناران نشد و دماغ سوخته به افغانستان برگشت، قسمت مهمّی از جواهر سلطنتی نادرشاه در دژ کلات بدست امرای میانلو افتاد، میانلوها در حال حاضر درمنطقه چناران و رادکان به کار کشاورزی و باغ داری اشتغال دارند.

۱۹٤ـ **میلانلو** milanlu ـ میلان و زیلان دوایل معتبر کرد بوده اند چنانکه مؤلف مطلع الشمس می‌نویسد (... دو هزار کس ازا کراد زیلان و میلان و شمسکی و تکوری اجتماع داده ...)

ایل میلانلو از ایلات پر جمعیتی است که در خراسان شمالی اسکان یافته اند ، امّا از وجود ایل زیلان اطلاعی به دست نیامد ، لیکن کردها پس از استقرار در نواحی مرزی ، نام زیلان را بر یکی از کوههای مرتفع و صعب العبور بین اوغاز و باجیگران نهادند ، در حال حاضر عدّه ای از مردم میلانلو در دهستان مرزی جیرستان در دو روستا به همین نام اسکان دارند . اکثریت این ایل که در حدود بیست و چهار تیره اند ، در نواحی کوهستانی بین شهرستانهای شیروان و اسفراین اسکان یافته و به کشاورزی و دام داری و باغ داری مشغول اند . و عدّه ای از این ایل ، در روستاهای اسفراین و دامنه کوه شاه جهان ، از قبیل دولت آباد ، قاسم آباد ، پرتان ، عباس آباد ، نوشیروان ، اردغان ، بیدواز سکونت دارند ، و به کردی و فارسی و ترکی صحبت می کنند .

۱۹۵ـ **مینالو** minalu ـ این طایفه از کردان زعفرانلو است که در روستای مینا معروف به قلعه مینا درگز سکونت دارند و جمعیت آنها ۲۳۲ نفر اند .

۱۹۵ـ **مژدگانلو** maždeganlu ـ ایل مژدگانلو همچون عمارلوها در روستاهای جلگه ماروسک نیشابور که هفتاد و دو روستای کردنشین دارد زندگی می کنند ، تفکیک مژدگانلو از عمارلوها به سبب آمیزشی که داشته اند مشکل می‌باشد ، از امرای بزرگ این ایل ، حسن خان کرد مژدگانلو بود که از سرداران نامی نادرشاه افشار به شمار می آمد ، افراد این ایل به کشاورزی و دام داری اشتغال دارند .

۱۹۶ـ **نامانلو** Namânlu ـ طایفه ای از کردان ایل زعفرانلو است که در دهستان جیرستان در نوار مرزی بین ایران و شوروی سکونت دارند ، مردمان این طایفه بسیار رشید و تنومند و زحمت کش و سلحشورند . و به کار کشاورزی و دام داری مشغول اند .

۱۹۷ـ **ناوخلو** Nâvaxlu ـ طایفه ای از کردان ایل ورانلو می‌باشد که در روستای ناوخ در شمال شرقی قوچان و اطراف آن سکونت دارند و به کار کشاورزی مشغول اند .

۱۹۸ـ **ورانلو** varânlu ـ ورانلوها جزو نیم کوچی ها به شمار می آیند زیرا اکثر آنها در روستاهای شفیع ، خیر آباد ، ابراهیم آباد ، قوچان و اطراف رادکان و چناران خانه و وابستگی دارند . بیش از نیمی از یکهزار خانوار ورانلو چادرنشین اند ، که تابستانها در رشته کوههای بینالود و در کوه کلیدر ، و اخلومه اند و در پائیز کرانهٔ

رودخانهٔ کشف رود .

عدّه ای از ورانلوها ، در روستاهای، گریوان، نیستانه، فیروزه ، مهستان، قلعه الله ویردی بجنورد سکونت دارند بیشتر ورانلوها در علی آباد بجنورد زندگی می‌نمایند و به کار کشاورزی و دام داری اشتغال دارند .

۱۹۹ـ **هیزولانلو ، هیزولانلو ،** hizolanlu معروف به کوهستانی اند (از ایل زعفرانلو) که به دام داری اشتغال دارند ، و دارای پانزده گلّه گوسفند هستند ، برخی در سرخس و رادکان و برخی در کوه کیسمار و آرموتلی و مراوه تپّه قشلاق و ییلاق می‌نمایند .

از معاریف این طایفه، خداداد کوهستانی و عزت الله کوهستانی می‌باشند .

۲۰۰ـ **هیوَدانلو** hivadânluـ طایفه ای از کردان زعفرانلو است که در قوچان و دوغائی و روستاهای اطراف قوچان پراکنده اند ، از امرا و معاریف این طایفه امیر قلی خان سرهنگ هیودانلو که در دستگاه حکمرانی شجاع الدوله مقامی داشته، و دیگر حبیب الله خان ناصر لشگر است.

بازماندگان این طایفه اکنون در شهرهای قوچان و مشهد زندگی می کنند .

بخش سوم

طایفه‌های عشایری عرب

بخش سوم
طایفه‌های عشایری عرب

۲۰۱- عرب اسکندری - این طایفه از عرب در ابیورد مرکز قدیم درگز، و نردین بجنوورد، اسکان یافته اند. اسنادی که از دوران صفویان در دست است، وجود طایفهٔ عرب اسکندری را در محلهای مذکور تأیید می کند.

احتمال دارد این طایفه از زمان تسلّط اعراب، در خراسان باقی مانده اند، نگاه کنید به شرح طایفهٔ ایل اوغلی و سند مربوط به آن.

بازماندگان این طایفه امروز در درگز و بجنورد با سایر اهالی مخلوط شده اند و به امور کشاورزی اشتغال دارند.

۲۰۲- عربهای عربخانه بیرجند arabe Kane birjand- عربهای عربخانه بیرجند، که در دهستان عربخانه از توابع بخش شوسف و نهبندان زندگی می کنند، از بازماندگان اعرابی اند. که جزو سپاهیان حازم بن خزیمه در سال ۱۵۰ هـ.ق برای سرکوبی قیام مردم خراسان و سیستان آمده اند بیشتر عربهای عربخانه در روستاهای سهل آباد، مختاران، و غیره سکونت دارند و به کار کشاورزی، و دامداری و قالیچه بافی مشغول اند.

۲۰۲- عرب خدری - طایفه ای است از اعراب در لطف آباد درگز (باباجق سابق) احتمال دارد این طایفه از اعرابی باشد که نادرشاه پس از تسخیر مرو آنها را به ابیورد و اطراف آن (باباجوق) انتقال داد مانند اعراب ساربان واسکندری.

۲۰۳- عرب خزاعی - طایفه از عرب است که در سال ۱۵۰ ه.ق در ایّام خلافت منصور عباسی، جزو سپاهیان حازم بن خزیمه، برای سرکوبی قیام مردم خراسان و سیستان به سرکردگی، استاد سیس، و حریش سیستانی، به خراسان آمدند، و بعضی از این طایفه در خراسان جنوبی باقی ماندند.

بیشتر این طایفه در شهرستان بیرجند و قاینات (قهستان) سکونت دارند.

«در سال ۱۲۹٤ هـ.ق یکصد و پنجاه خانوار به سرخس انتقال و اسکان داده

شده اند»[1]

۲۰۴ـ عرب خزیمه، یا خزیمه علم xozeyme ـ از طوایف عرب است که در سال ۱۵۰ هـ.ق در ایّام خلافت منصور عباسی، مردم خراسان و سیستان به سرکردگی، استاد سیس و حریش سیستانی بر علیه خلافت بلکه بر ضد عرب قیام کردند و تمام خراسان را دوباره به تصرّف خود درآوردند.

منصور، حازم بن خزیمه را که از سرکردگان عرب بود به جنگ آنان و دفع غائله خراسان فرستاد.

حازم بس از یکسال گاهی با جنگ و گریز و گاهی به حیله و تدبیر خراسانیان را که مخالف سلطهٔ عرب بر خود بودند شکست داد و خراسان را به تصرف خود درآورد، و لشگریان وی در نواحی خراسان مخصوصاً قهستان و قاینات توطّن اختیار نمودند، و پس از اینکه دست اعراب از ایران کوتاه شد و سلطهٔ آنان برطرف گردید، طوایف عرب، از قبیل خزیمه، علم، شیبانی، خزاعی، زنگویی، نخعی، عامری و غیره در ایران باقی ماندند.[2]

طایفه عرب خزیمه و سرکردگان آنها تا اواخر دورهٔ صفویّه، اسم و رسمی از خود نداشتند، در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین و شاه طهماسب دوم صفوی، بزرگان طایفهٔ مزبور قد علم کرده و با مبارزه با افغانان و حفظ امنیت مرزکشور نام و نشانی از خود در تاریخ گذاردند.

از امرا و بزرگان این طایفه اشخاص زیر بودند:

۱ـ امیر اسماعیل خان خزیمه، سرسلسله طایفه اعراب خزیمه و علم که در حقیقت مؤسس این خاندان و یکی از امرای بزرگ خراسان است، وی هنگام ظهور نادر در خراسان، از سران سپاه او بود و در سال ۱۱۴۴ هـ.ق حکومت قاینات و فراه[3] به او تفویض شد، بعد به حکومت بهبهان و کوه کیلویه منصوب گردید، او با طایفه خود در جنگهای نادر شاه شرکت داشته است.

---

۱ ـ کلنل بیت، همان سفرنامه ص ۳۴

۲ ـ بامداد، مهدی، رجال ایران، زوّار، تهران ۱۳۶۲ ص ۱۳۱ ج ۱

۳ ـ فراه ـ امروز جزء افغانستان است.



میراسماعیل خان شوکت الملک حاکم قاین و بیرجند

از سفرنامه خراسان و سیستان

۲ـ امیر علم خان ـ وی فرزند امیر اسماعیل خان است، که در رکاب نادرشاه از سرکردگان سپاه او بود. سپاهیان امیر علم خان را طوایف اعراب جنوب خراسان از قبیل زنگویی، شیبانی، نخعی، لالوئی تشکیل می‌دادند، و در جنگ های نادرشاه همیشه مصدر خدمات مهّم بود، پس از کشته شدن نادرشاه، او در خدمت علیشاه و بعد شاهرخ شاه از امرای درباز بشمار می آمد و در قضیّه خلع شاهرخ از سلطنت، و به سلطنت رسانیدن میر سیّد محمّد، دست داشت، پس از به سلطنت رسیدن مجدد شاهرخ او دستگیر و کشته شد.

انتخاب نام خانوادگی علم از طرف این طایفه به سبب اهمیّت و کفایت امیر علم خان بود. ۳ـ امیر علی خان ـ وی پسر امیر علم خان است که بعد از کشته شدن پدرش، به حکومت قاینات منصوب شد.

دیگر بزرگان معروف این طایفه، امیر علم خان دوم و امیر اسدالله خان حسام الدوله است که در لشگر کشی قاجاریان به هرات شرکت داشت. و امیر علم خان حشمت الملک حکمران قاینات و سیستان، و محمد ابراهیم خان شوکت الملک علم است که در ابتدای سلطنت رضا شاه حکمران قاینات بود، سپس به استانداری فارس و بعد به وزارت پست و تلگراف منصوب گردید، و امیر اسدالله خان علم پسر شوکت الملک که در دوران سلطنت محمد رضا شاه پهلوی فرماندار کل بلوچستان و سیستان، و بعد وزیر کشور در کابینه محمد ساعد و وزیر کشاورزی سپس سرپرست املاک پهلوی و وزیر کار و نخست وزیر و وزیر دربار بود. طوایف عرب در اثر زندگی میان فارسی زبانان به زبان فارسی تکلم می‌نمایند، و عربی نمی دانند.

«عرب زنگویی» zangui ـ طایفه ای از اعراب شیبانی است.

این طایفه هم مانند عرب خزیمه، جزو سپاهیان، حازم بن خزیمه که برای سرکوبی قیام مردم خراسان و سیستان، به ایران آمدند در شهرستانهای جنوبی خراسان (قاینات، طبس) باقی ماندند. بازماندگان اولاد آنها نسل بعد از نسل در شهرستان های جنوبی خراسان به زندگی پرداخته اند. از بزرگان این طایفه اشخاص زیر بوده اند:

۱ـ امیر علی مردان خان عرب زنگویی شیبانی به فرمان نادرشاه حاکم طبس و قاینات بود. هنگامی که نادرشاه با سپاه خود از راه کرمان عازم مشهد بود، در کویر

لوت نزدیکی طبس، دچار بی آبی شدند. علی مردان خان با یکهزار شتر آب، به سربازان نادرشاه رساند و آنها را از مرگ نجات داد و مورد تشویق نادرشاه قرار گرفت.

۲ـ امیر حسن خان عرب زنگویی، حاکم تون (فردوس) و طبس و از امرای بزرگ خراسان بود.

امیر حسن خان در لشگرکشی، حسن علی میرزا شجاع السلطنه والی (استاندار) خراسان، به هرات و فتح آن در سال ۱۲۳۲ هـ.ق و سرکوبی فیروز الدّین میرزا حاکم آن ولایت شرکت داشت. و در جنگ شجاع السلطنه، با فتح خان وزیر شاه محمود افغانی پادشاه افغانستان، از سرکردگان مهّم سپاه شجاع السلطنه به شمار می آمد، بواسطه وفاداری و خدمتگزاری اش لقب وکیل خراسان از ناصرالدّین شاه گرفت، وی از خدمتگزاران خوب دولت محسوب می‌شد.۱

۳ـ امیر علی نقی خان عرب زنگوئی پسر امیر حسن خان ملقب به وکیل خراسان، پس از درگذشت پدرش در سال ۱۲۳۵ هـ.ق به حکومت طبس و فردوس برقرار شد.

امیر علی نقی خان نیز از امرای معروف و خدمتگزاران خوب کشور بود. در لشگرکشی عباس میرزا به هرات با افراد طایفهٔ خود به اردوی او بپوست و در محاصره هرات شرکت داشت.

٤ـ امیر محمّد خان عرب زنگوئی، پسر امیر علی مردان خان از امرای بزرگ و مقتدر خراسان و در زمرهٔ مدعیّان سلطنت ایران بود. پدر او، در جنگ با احمد شاه درّانی در زمان شاهرخ افشار کشته شد.

۵ـ امیر حسن خان دوم عرب زنگویی ـ پسر کهتر علی مردان خان بود، که در سال ۱۲۰۲ هـ.ق جانشین برادرش امیر محمد خان گردید. و عهده دار حکمرانی طبس و فردوس شد. و این همان کسی است که لطفعلی خان زند را در سال ۱۲۰٦ هـ.ق پس از شکست و فرار از فارس، پناه داد و از او پذیرایی شایانی نمود، وی در

---

۱ ـ همو، همان کتاب، همان جلد ص ۳٤۱



حاج محمد باقر خان عمادالملک حاکم طبس
از سفرنامهٔ خراسان و سیستان

سال ۱۲۳۳ هـ.ق از طرف فتح علی شاه ملقب به وکیل خراسان گردید.

٦ـ محمّد باقر خان عرب زنگوئی عمادالملک، در زمان قاجاریان حکمران طبس بود.

۲۰۵ـ **سادات حسنی** ـ از اعقاب زید بن امام حسن مجتبی (ع) هستند که از ورامین در سال ۱۰۱۱ هـ.ق همراه کردان چامش گزک به مناطق مرزی خراسان انتقال یافته اند.

این طایفه، ابتدا در خبوشان (قوچان) سکونت گزیده اند. سپس بزرگان آنها، برادران سید علی، سید حسن، سید حسین، سید جمال الدین هر یک با خانوادهٔ خود به محل های زیر رفته‌اند.

۱ـ سید علی به اوغاز از توابع قوچان

۲ـ سید حسین به گیفان از توابع قوچان

۳ـ سید حسن به روستای سادات از توابع درگز

٤ـ سید جمال الدین که مردی عابد و زاهد بوده به انائو از توابع ترکمنستان،مهاجرت کرد، و در آن نقاط مسکن گزیده اند، آرامگاه او در زمان آبادی انائو (امروز ویران استو جزء خاک شورویست) زیارتگاه مسلمانان بوده است.

سید حسن که به روستای سادات درگز رفته بوده، یکی از پسرانش را به نام سید یوسف از دست می‌دهد. سید یوسف هم مردی باتقوی وعابد بوده است، بقعهٔ سید یوسف در روستای سادات معروف است، پسر دیگر سید حسن به نام سیّد علی از قلعه سادات با پسران خود به اسامی، سیدمهدی، سید کاظم، سید هاشم، سید حسین به نوخندان از توابع دِرگز رفته و در آنجا متوطن می‌شوند.

سید مهدی دارای سه پسر به اسامی، سید حسن، سید حسین، سید مرتضی بوده که این سه نفر اجداد طوایف سادات حسینی و میرنیا (خانوادهٔ نگارنده) و مدنی مقیم نوخندان، محمد آباد، مشهد، تهران و نقاط دیگر می‌باشند. سید کاظم، برادر سید مهدی فرزندی بنام میرزاابوالقاسم معروف به (باوی آقی = بابا آقا) داشته که او در اثر زهد و تقوی، اموال خود را به زن و یگانه دخترش می‌بخشد، و از آنها جدا می‌شود و منزوی می گردد، و از علایق دنیوی کناره می گیرد، امروز آرامگاه او

در نوخندان زیارتگاه ارادتمندان و علاقمندان این سیّد جلیل القدر است.
شخصیّت های دینی ومذهبی مهمّی چون، حاج میرزا حبیب مجتهد مشهد و سید حکیم رادکانی، و معصوم علی شاه از ارادتمندان و علاقمندان باوی آقی بوده اند.
از سیّد حسن، پسری به نام سیّد عباس و از او پسرانی به اسامی، میرزا ابراهیم حسینی، میرزا ابوالقاسم حسینی، میرزا جعفر حسینی، میرزا محمود صارم الملک، صارمی وجود داشت که اولاد آنها امروز با نام خانوادگی حسینی و صارمی در درگز و مشهد و تهران زندگی می‌نمایند و فرزندان بعضی از آنها با عناوین، پزشک، مهندس، دبیر به خدمت اشتغال دارند. بقیّه در محل به امور کشاورزی مشغول اند. سید حسین میر، پسر دیگر سید مهدی به سبب تشکیل نیروئی از مردان رشید و جوانان دلیر طایفه و محلی برای جلوگیری از تجاوزات و تاخت و تاز اوزبکان و ترکمانان به مناطق مرزی نوخندان و غارت اموال و اسارت زن و دختر مردم که بعلت ضعف دولت مرکزی و نیروی حکومتی، ضرورت داشت و حفاظت و حراست او و نیروی متشکله اش از مال و جان و ناموس مردم به لقب سردار معروف می گردد، و بالاخره هم در یکی از نبردهای مرزی با ترکمنان در اثر اثابت گلوله کشته می‌شود. وی از خدمت گزاران فداکار مردم و میهن بود، این شخص جدّ نگارنده است.
امروز بازماندگان او، در مشهد، تهران، خارج از کشور به خدمت اداری و اجتماعی و تحصیل مشغول اند.
۲۰۶ـ **عربهای درگز** Daragez ـ عربهای درگز از بنادر خوزستان است که به فرمان نادرشاه پس از سرکوبی شورش شیخ احمد مدنی در سال ۱۱۴۵ ه.ق بوسیلهٔ سردار طهماسب خان جلایر به درگز انتقال یافته اند. و آنها روستای عربها را در بخش چاووشلو نزدیک کپکان، ساخته اند و سکنی گزیده اند.
امروز جمعیّت این طایفه به یکصد نفر می‌رسد.
۲۰۷ـ **سادات رضوی** sādāt Rezvi ـ از بازماندگان اولاد امام رضا (ع) هستند که با نام خانوادگی مختلف، قائم مقام رضوی، مشار رضوی، ناظر رضوی، مشرف رضوی و غیره در مشهد و تهران و نقاط دیگر کشور زندگی می کنند، بزرگان سادات رضوی، در قدیم تولیت و قائم مقامی تولیت یا خزانه داری یا نظارت استان قدس رضوی را بعهده داشته اند و مصدر سایر خدمات استانه مقدسه بوده اند.

اولاد این طایفه امروز، در مشهد و تهران سکونت دارند و بعضی هم با تحصیلات عالیه با عنوان پزشک، مهندس، دبیر و غیره در خدمت مردم و میهن می‌باشند. بقیه هم به کار کشاورزی اشتغال دارند.

۲۰۸ـ **عرب دشتی** Dašti ـ طایفه ای از اعراب است احتمال دارد از ساکنان دشت اتک ابیورد باشد که در لشگر کشی رضاقلی میرزا به ترکستان (بخارا) تحت فرماندهی طهماسب خان جلایر شرکت داشته اند این طایفه نیز ممکن است مانند طوایف اعراب ساربانی و اسکندری از اعراب مرو باشد که به فرمان نادر از مرو به ابیورد و کلات و بجنورد انتقال یافتند.

۲۰۹ـ **عرب ساربان** sâreban ـ طایفه ای از اعراب مرو است، اعراب مرو از زمان مأمون عباسی که سالها مرو را مرکز ولایتعهدی سپس خلافت خود قرار داد سکونت داشتند نادر در ابتدای ظهور خود در منطقهٔ درگز همه ی سران طوایف مختلف منطقه را به اطاعت خود درآورد از آن جمله بود، سران قاجار و تاتار مرو و سرخس بود. نادر اعراب مرو را به ابیورد و کلات انتقال داد. یکی از طوایف انتقال یافته طایفه ساربان بود که با ترکهای ابیورد مخلوط شده بودند. طایفه ساربان کلات در روستای خشت سکونت دارند یکی از بزرگان این طایفه ندرعلی بیگ عرب است که از سرکردگان ارتش نادرشاه بود. بازماندگان آنها در کلات درگز زندگی می کنند.

عرب عضدی ـ طایفه ای از اعراب است که در کلاته ابراهیم شاه بجنورد، سکونت دارند، احتمال دارد این طایفه از اعرابی باشد که نادرشاه پس از تسخیر مرو آنها را به منطقه انتقال داده است مانند عرب اسکندری و غیره.

۲۱۰ـ **سیّد کلال** seed Kalal ـ طایفه ای است منسوب به میر سیّد کلال داماد امیر تیمور گورکانی، میر سیّد کلال تبار عربی داشت و در کنار رود سیحون زندگی می کرد، امیر تیمور به او ارادت داشت و او را مرشد خود می‌دانست و دخترش را به عقد او در آورد، یکی از پسران وی سید میر شاه خان بود که در هرات زندگی می کرد طایفهٔ او در سال ۱۲۵۲ هـ.ق زمان محاصره هرات به وسیله محمّد میرزا «محمدشاه بعدی» تحت سرپرستی قلیچ خان از نوادگان میرشاه خان به خراسان منتقل گردیدند، قلیچ خان بعدها قدرت زیادی کسب کرد، و توانست سرپرستی

نواحی جام و باخرز و خواف و زورآباد را با عنوان امیر عهده دار شود . ۱

طایفهٔ سیّد کلال امروز ، در مشهد ، جام، باخرز سکونت دارند ، از فرزندان این طایفه با تحصیلات عالیه با عنوان دبیر ، قاضی و غیره به خدمت اشتغال دارند .

۲۱۱ـ **عرب شیبانی** šeybâni ـ طایفه ای از عرب است که در زمان منصور عباسی جزو سپاه حازم بن خزیمه برای سرکوبی قیام مردم خراسان و سیستان (ذیل خزیمه شرح داده شد) به خراسان آمدند ، و مانند سایر طوایف عرب، در منطقهٔ خراسان جنوبی باقی ماندند . این طایفه، در بیرجند و طبس سکونت گزیدند . از بزرگان این طایفه، امیر معصوم خان شیبانی از امرای بیرجند بود ، که فرزندش مهندس شیبانی مدّتی مدیریت عامل سازمان ذوب آهن ایران را به عهده داشت، مردم عرب شیبانی امروز در مشهد ، بیرجند ، زندگی می‌نمایند ، عدّه ای از عرب شیبانی در کلات سکونت دارند .

۲۱۲ـ **عرب شیخ تیموری** šeyxteymuri ـ طایفه ای از عرب می‌باشد که در روستای عرب شیخ تیموری واقع در دهستان کسه بایر بین مانه و سملقان بجنورد اسکان یافته اند ، در سفرنامه ۱۲۸٤ ه.ق ناصرالّدین شاه به خراسان نام این طایفه و روستای آنها بین روستاهای بای قلعه و کلاه دراز ذکر شده است.۲ احتمال دارد این طایفه از اعرابی باشد که نادرشاه پس از تسخیر مرو آنها را به ابیورد و کلات و بجنورد انتقال داد مانند عرب ساربان، عرب اسکندری

۲۱۳ـ **عرب عامری** ameri ـ این طایفه نیز از عرب می‌باشد که جزو سپاهیان حازم به خزیمه به خراسان آمده و ساکن شده اند طوایف عرب، خزیمه، شیبانی، نخعی، عامری به سرکردگی امیر اسماعیل خزیمه در ارتش دلاور نادرشاه برای بیرون راندن غاصبان از ایران و پیروزی های او در جنگ ها شرکت و سهم داشتند . بازماندگان این طایفه در بیرجند و اطراف آن زندگی می کنند .

۲۱٤ـ **سادات موسوی** ـ اولاد این طایفه، در مشهد ، کاشمر ، بجنورد ،

---

۱ ـ کلنل ییت، سفرنامه خراسان و سیستان، ترجمه روشنی، رهبری، نودان، تهران ـ ۱۳٦۵ ص

۲ ـ سفرنامه ناصر الدین شاه بقلم علی نقی حکیم الممالک چاپ سنگی ص ۳۷۵

قوچان، اسفراین، قاین و غیره زندگی می کنند و به امور کشاورزی مشغول اند.

از فرزندان این طایفه با عنوان دبیر و غیره در سازمانهای دولتی به خدمت اشتغال دارند.

۲۱۵ـ **عرب میش مست** mišmast ـ یا جمالی طایفهٔ از عرب است که مانند سایر طوایف عرب جنوب خراسان جزو سپاه حازم بن خزیمه در سال ۱۵۰ هـ.ق به فرمان منصور خلیفه عباسی برای سرکوبی قیام مردم خراسان و سیستان آمدند، و پس از تسلّط سپاهیان حازم به مناطق جنوبی خراسان، این طوایف در آنجا ماندند، طایفهٔ میش مست در منطقه ترشیز (کاشمر) اسکان یافتند وجه تسمیه میش مست در کتاب شرح حال رجال ایران چنین وصیف شده:

«... در اثر نزاع بر سر میشی با هم قبیله ای خود باین نام معروف شده اند، قبلاً طایفه میش مست از قبیله جمالی محسوب می‌شدند.»۱

امرا و بزرگان این طایفه اشخاص زیر بودند:

۱ـ یار بیگ خان میش مست، در زمان نادرشاه توپچی باشی و فرمانده قوای کرمانشاه بود، بعد به شاهرخ افشار وفادار ماند، ولی ابراهیم شاه بسوی او لشگر کشید وشکست داد و دستگیر نمود.

۲ـ امیر خان عرب میش مست، پسر یار بیگ خان در ارتش نادرشاه توپچی باشی بود، سپس مدّت کوتاهی والی (استاندار) کرمانشاه شد، و در زمان ابراهیم شاه افشار در خدمت او بود، و فرماندهی توپخانهٔ سپاه او را به عهده داشت، وی هنگام لشگرکشی ابراهیم شاه بسوی خراسان، علیه شاهرخ شاه افشار، به سپاه شاهرخ پیوست. و بعد در جنگ هرات کشته شد. ۲ امیر خان در پیروزی های نادرشاه مهمّی داشته است.

۳ـ عبدالعلی خان میش مست، مرد رشیدی بود، وی در زمان سلطنت نادرشاه می‌زیسته و مورد احترام وی بوده است. مدّتی نیز از طرف او حاکم کرمانشاه و بعد حاکم هرات شد، بعد از کشته شدن نادرشاه، عبدالعلی خان در خدمت آزاد خان

---

۱ ـ بامداد، مهدی، همان کتاب ج ٤ ص ۱۱۲

۲ ـ همو، همان کتاب ج ۱ ص ۱۷۱

فرمانفرمای منطقه ارومیّه بود و در جنگ آزاد خان با محمد حسن خان قاجار شرکت داشت.

٤ـ مصطفی قلی خان، عرب میش مست، حاکم کاشمر بود. وی پسر عبدالعلی خان و از خوانین و بزرگان خراسان بود.

مصطفی قلی خان، چندان اطاعتی از والی خراسان نداشت و هرگاه او را به مشهد وتهران احضار می کردند، از ترس آنکه مبادا گرفتار شود، از اجرای امر خودداری می نمود. در اثر شکایت جمعی از مردم محل از تعدّیاتِ او، بهانه ای برای تغییر او فراهم آمد.

محمّد ولی میرزا والی وقت خراسان در سال ۱۲۲٤ هـ.ق او را دستگیر نمود و به تهران تبعید کرد، مصطفی قلی خان مدت بیست سال در تهران و قم اقامت داشت و تحت نظر بود. در این مدّت خود را به میرزا ابوالقاسم گیلانی قمی که روحانی بزرگ و پیشوای مذهبی آن زمان قم بود، و در فتح علی شاه نفوذ داشت نزدیک ساخت. و او را واسطه قرار داد، میرزا قمی وساطت نمود. در نتیجه در سال ۱۲٤٤ هـ.ق که احمد علی میرزا به ایالت (استانداری) خراسان منصوب شده بود، وسیلهٔ آزادی مصطفی قلی خان را فراهم ساخت و او را همراه خود به مشهد آورد، و مجدداً به حکومت کاشمر منصوب و به آنجا اعزام نمود ۱

۲۱۷ـ **عرب نخعی** Naxai ـ طایفه ای است از عرب که مانند سایر طوایف عرب، خزاعی، شیبانی، عامری، زنگوئی و غیره جزو سپاهیان حازم بن خزیمه (شرح آن ذیل خزیمه آمده) به مناطق جنوبی خراسان آمده اند و مانده اند.

بازماندگان این طایفه امروز، در بیرجند و اطراف آن، مشهد و تهران پراکنده اند.

فرزندان بعضی ازافراد این طایفه در اثر تحصیلات عالیه با عناوین، دبیر، اداری، افسر بخدمت اشتغال دارند.

۲۱۸ـ **عرب نخوری** naxuri ـ این طایفه هم مانند سایر طوایف اعراب مناطق جنوبی خراسان که شرح آن ذیل خزیمه گذشت، در منطقهٔ بیرجند مانده اند

---

۱ ـ. میرنیا، سید علی، وقایع خاور ایران، پارسا، تهران ـ ۱۳٦۷ ص ۲۵ ـ ۲٦

بازماندگان این طایفه امروز در شُوسف مرکزی بخش نه بندان به کشاورزی مشغول اند .

۲۱۹ـ **نقشبندی** Naqšbandi ـ این طایفه از پیروان ، خواجه بهاءالدین نقشبند بخارایی (متوفی ۷۹۱ هـ.ق) می‌باشند ، که بین طوایف کرد وترکمان و غیره خراسان در میان اکراد شمال خراسان و طوایف ترکمان منطقهٔ ترکمن صحرا بجنورد و باخرز (تایاد) وجود دارند .

۲۲۰ـ **سادات نوربخشیه** norbaxšie ـ این طایفه از بازماندگان اولاد سید علاءالدین محمد نوربخش که به هفده واسطه به امام موسی کاظم (ع) می‌رسد ، وی از زهاد بزرگ و معروف دوران سلطان حسین بایقرا بود ، پدرش سید عبدالله قطیفی که برای زیارت به مشهد مقدس می آید ، در قاین تأهل و توطن اختیار می کند و سیّد محمد ثمرهٔ این ازدواج است.

سلطان حسین بایقرا و حرم (همسر) او به حضرت سیّد ارادت و عقیدت بسیار داشته، سید محمد پس از تحصیل درحلّه در حوزهٔ درسی شیخ احمد حلّی پا در دایرهٔ سیر و سلوک نهاده و دست ارادت به خواجه اسحاق ختلانی که مرید سید علی همدانی بود داد ، و خواجه به موجب خوابی که دیده بود او را ملقب به (نوربخش) گردانید و خرقه سید علی همدانی را به دست خود بر او پوشانیده و بر مسند ارشاد نشانید . سید محمد نوربخش در سال ۸٦۹ هـ.ق درگذشت. از بزرگان این طایفه اشخاص زیر معروف بوده اند :

۱ـ شاه قاسم نوربخش

۲ـ سید جعفر نوربخش

۳ـ شاهرضا نوربخش

٤ـ شاه صفی نوربخش

بازماندگان این طایفه در قاین و بیرجند و مشهد و تهران زندگی می کنند عده ای به کار کشاورزی اشتغال دارند بعضی هم در اثر تحصیلات عالیه با عنوان پزشک، فرهنگی، اداری به خدمت اشتغال دارند

بخش چهارم

طایفه‌های مختلف خراسان

بخش چهارم
طایفه‌های مختلف خراسان
(به ترتیب حروف الفبا)

۲۲۱ـ **ارمنیان** armaniān ـ ارامنهٔ خراسان در دوران قاجاریان پس از انقلاب کبیر شوروی، از ارمنستان، گرجستان، قفقاز، از طریق مرزهای لطف آباد و باجگیران به خراسان آمدند. و در مناطق زیر:

درگز، قوچان، بجنورد، مشهد و غیره سکونت گزیدند و به کار تجارت و تولیدات پرداختند.

ارامنه، در امور بازرگانی و تولیدات خراسان نقش عمده داشتند، بعضی از آنها در شهرهای مذکور، کارخانهٔ پنبه پاک کنی، صابون سازی، روغن کشی، نوشابه سازی، و در مشهد سینما دایر کردند. و جمعیّت آنها در خراسان حدود یکصد خانوار بود. اکنون ارامنه اکثراً در مشهد سکونت دارند و زندگی می کنند.

۲۲۲ـ **اسماعیلیان** esmâliliyân ـ دربارهٔ ظهور و نفوذ اسماعیلیان در ایران و حکومت آنها در خراسان در تاریخ ایران. شرح بسط زیادی داریم، از آن جمله است حکومت و نفوذ اسماعیلیان در خراسان.

در روضه الصفا آمده: بعد از ظهور حسن بن صباح حمیری، تا زمان ظهور هلاکو خان مغول، حکومت قهستان (بیرجند و قاینات) در زیر دست آنها بود.

حسن صباح ... داعیان به الموت فرستاد، تا مردم قلعه را بمتابعت خلیفهٔ فاطمی که در مصر بود دعوت نماید، و حسین قاینی را که از دعاة بود در آنجا فرستاد، و اکثر اهالی الموت با او بیعت کردند، و بعد از تصرّف قلعه الموت و تسخیر ولایت رودبار، حسین قاینی را به جماعتی از رفیقان بدعوت مردم قهستان (بیرجند و قاینات) فرستاد، و ایشان بفرموده حسن صباح به آن ولایت رفتند و افشای دعوت کردند و در ضبط و ربط دیار قهستان و اعمال و مضافات آن حسب المقدور کوشیدند.

باین ترتیب اسماعیلیان در قاینات به وجود آمد، که نفوذ و حکومت آنها تا

شهرستانهای مجاور، کاشمر و غیره کشیده شد. هلاکو خان این سلسله را برانداخت[1] امروز بازماندگان اسماعیلیه در قاینات در نقاط زیر:

سده، خشک، کلاته بالا، زمانی و غیره سکونت دارند. و در امور مذهبی از آقا خان محلاتی رهبر اسماعیلیان پیروی می کنند، نماینده آقاخان در سده مرکز دهستان سده از توابع قاینات سکونت دارد. اسماعیلیان به کار کشاورزی اشتغال دارند.

۲۲۳- **آسوریان** asuriân- آسوریان خراسان هم مانندِ ارامنه، در انقلاب کبیر شوروی، از گرجستان و قفقاز به ایران آمدند و چند خانوار در درگز و قوچان سکونت گزیدند و بقیّه در مشهد ساکن شدند.

آسوریان نیز، در امور بازرگانی و تولیدات به فعالیّت پرداختند، جمعیّت آنها بیش از بیست خانوار بود. اکنون بیشتر آسوریان خراسان در مشهد، سکونت دارند.

۲۲۴- **بختیاری** baxtiari- طایفه ای از ایل لر بختیاری فارس اند. که به فرمان نادرشاه افشار، در سال ۱۱۴۹ هـ.ق پس از سرکوب، علی مرادخان، از طوایف چهارلنگ و هفت لنگ به درگز منتقل یا تبعید شده اند و در درون (نوخندان) اسکان یافته اند. اکنون بازماندگان این طایفه، در نوخندان به کار کشاورزی و باغ داری اشتغال دارند و بعضی هم در سازمانهای دولتی بعنوان، دبیر و کارمند بکار مشغول اند.

۲۲۵- **بَربَر** bar bar- ایل بَربَر خراسان از طوایف غوریان افغانستان هستند و به همین سبب به جاغوری (یعنی اهل غور) معروف اند.

جاغوریان، در زمان امارت امیر عبدالرحمن، امیر افغانستان به ایران مهاجرت کرده اند و در شهرستانهای شرقی خراسان اسکان یافته اند.

اغلب مورخان بربرهای خراسان را منسوب به قبایل بربر، برقه، طرابلس، تونس، الجزایر، مراکش می‌دانند، ولی بربرهای خراسان همچنان که در فوق اشاره شد. نسبتی با قبایل بربر افریقا ندارند و از طوایف غوریان هستند، مانند هزاره ها که

---

۱ - میرنیا، سیّدعلی، سرزمین و مردم قاینات، آمادهٔ چاپ

بعضی از محققان عقیده دارند هزاره و بربر هر دو یک قوم و از نژاد (زرد) ترکان آسایی اند. بربرهای خراسان شیعه مذهب اند. و هزاره ها سنّی مذهب، سبب آن هم چنین است:۱ غوریان معروف به شنسبانیان، منسوب به یکی از اجداد خود شنسب ابن جرمک، بودند. و شنسب، در دوران خلافت علی (ع) به آئین مبین اسلام در آمد، و از آن خلیفه عهد و لوای حکومت غور را گرفت، و پس از وی بازماندگان او، همان عهد و لوا را حفظ و به آن مفاخرت می کردند و نسبت به ائمه اطهار و اهل بیت حضرت رسول اکرم (ص) ارادت بسیار می‌ورزیدند. در تأیید این گفته، معین الدین محمد زمچی اسفرازی چنین می آورد:

«اهل غور، دعوی آن می کنند که در زمان خلافت علی کرم الله وجه، تشریف اسلام یافته اند، و حاکم ایشان ... منشور حکومت به خط مرتضی علی (ع) حاصل کرده بوده، و آن منشور را داشته اند و تا زمان بهرام شاه بن سلطان مسعود غزنوی، بدان مباهات می کرده اند.۲

در مورد مهاجرت و علل و زمان بربرهای خراسان با یکی از معاریف این ایل که خود نیز تاریخچه ای درباره ی طوایف این ایل نوشته است مصاحبه ای داشتم، ایشان آقای محمد علی نجاتی است و چنین بیان نموده:

بربرهای خراسان را، خاوری می گویند، سبب آن هم ذکر می‌شود.

این ایل به سبب آنکه امیر عبدالرحمن، امیر افغانستان مالیات سنگین بر آنها بست و آنها را برای وصول مالیات تحت فشار قرار داد، آنها بر علیه او و به مخالفت برخاستند و به نبرد پرداختند ولی از قوای منظم و برتر او شکست خوردند و کشته ی زیادی دادند و بقیّه بناچار به مشهد مهاجرت کردند، چون عموماً افراد کاری و زحمت کش بودند مورد استقبال و پذیرایی مردم مشهد قرار گرفتند و در اطراف مشهد به کار کشاورزی اشتغال یافتند.

آقای نجاتی اضافه کردند بربرها بین طوایف سنّی افغانستان و هزارجات،

---

۱ ـ قاضی منهاج سراج، طبقات ناصری، نقل از مبارکشاه مروزی ص ۱۴۷

۲ ـ پرویز، عباس، مقاله غوریان، بررسی های تاریخی ارتش، شماره ۱ سال ۶ نقل از روضات الجنات ... ج ۱ ص ۳۵۵



سواران خاوری خراسان

۱۳۰۴ ش

عکس از نگارنده

شیعه حضرت علی بودند ، زیرا هنگامی که جعده بن هبیره ، خواهر زاده حضرت علی از جانب آن حضرت حاکم خراسان بود ، فرمان حکومت غوریان را برای شنسب بن جُرمگ که از اولاد ضحّاک بود و مسلمان شده بود آورد ، و در نتیجه اولاد و طایفهٔ شنسب شیعه ی حضرت علی شدند . فاضل ارجمند محمد عیسی غرجستانی، مؤلف کتاب «تاریخ نوین هزاره جات» که خود از محققین دانشمند افغانستان است نامه ای در جواب سؤال نگارنده نوشته و ضمن آن تأیید فرموده که «در کتابهای تاریخ، ملیّت هزاره همان بربر است یکی از نام تاریخی هزاره جات یا غرجستان بنام مملکت بربرستان... ذکر است» عین نامه ی این محقق گرامی در صفحه مقابل چاپ شده است. فردوسی غرجستان و هزارستان را بربرستان خوانده .

بربرهای غوری، پس از آنکه به خراسان مهاجرت کردند ، از سوی مردم مشهد در مهمان خانهٔ حضرتی مورد پذیرایی قرار گرفتند ، مردم این ایل بعداً در وقایع محلی خراسان نیروی مسلّحی تشکیل دادند و بنا به پیشنهاد سید ناصر الاسلام هراتی نام خاوری، برخود نهادند و از آن تاریخ به بعد بربرهای خراسان به ایل خاوری معروف شدند ، مهمترین طایفه های بربر خراسان عبارتند از: ۱ـ جاغوری ۲ ـ دایی زنگی (دای کندی) ۳ـ بهسود ٤ـ لعلی و سر جنگلی ۵ـ اورزگانی ٦ـ عظیمی ۷ـ عبقری ۸ـ ضابطی و غیره

بزرگان ایل خاوری خراسان اشخاص زیر بودند .

۱ـ سیّد محمّد علی شاه، جاغوری

۲ـ سیّد احمد علی شاه، جاغوری

۳ـ سیّد حیدر شاه، جاغوری

سید حیدر شاه در سرکوبی قیام کلنل محمد تقی خان پسیان بدستور قوام السلطنه تخست وزیر با سایر روسای ایلات خراسان که منجر به کشته شدن او شد شرکت داشت و همچنین در واقعهٔ مسجد گوهر شاد (۱۳۱٤ ش) در قضیّهٔ تغیر کلاه و کشف حجاب شرکت داشت بعد به زنجان تبعید شد و در آنجا فوت کرد .

٤ـ سید عظیم، دایی زنگی

۵ـ سید مرتضی، دایی زنگی

آقای نجاتی در ادامه صحبت خود گفت، مرحوم ایت الله العظمی آخوند ملا

Shura-e-Farhangi-e-Islamie
Afghanistan
Post Box No. 333 Quetta, Pakistan.

No. ____________

Date ____________

شورای فرهنگ اسلامی
افغانستان
شماره پوست بکس ۳۳۳ کوئته پاکستان

نمبر ____________

تاریخ ۲۹/۴/۱۳۶۸

بسم الله الرحمن الرحیم

برادرم سید علی میرنیا سلام !

بالابتدای سلام بشما یاد آوری نمایم که نامه مورخ ۸ خرداد ۱۳۶۸ شمارا دریافت کردیم و خرسند شدیم که با محقق مردم شناس خراسان آشنائی پیدا کردیم . ما هم علاقه داریم همرای نویسندگان ایران روابط فرهنگی داشته باشیم . از اینکه چند جلد کتاب در مورد قبایل خراسان نوشته اید برای مردم ایران و افغانستان مفید خواهد بود . از انجائیکه شما در باره ملیت هزاره (بقول شما ایلات هزاره از من پرسیده اید یاد دهانی نمایم که در کتابهای تاریخ ملیت هزاره همان بربر نیز است یکی از نام تاریخی هزاره جات یا غرجستان بنام نام مملکت بربرستان در کتابهای معجم الفواید و کتابهای حماسی نظیر شهنامه ، فردوسی ذکر است . در کتاب عین الوقایع هزارهجات را بنام مملکت بربرستان ، حدود جغرافیائی آنرا بسیار دقیق تشریح میکند که خود بحث مفصلی است و درین مورد ما در آینده کتابهای زیادی در باره هزارستان (غرجستان) برای شما ارسال خواهیم کرد . در مرحلهٔ اول از شما آرزومندی فرستادن کتابهائی که نام برده اید را داریم . و در انتظار روابط فرهنگی بیشتر خواهیم بود .

با عرض حرمت !

محمد عیسی غرجستانی

محمد کاظم خراسانی مجتهد بزرگ و معروف، پسر علام نبی هم از این ایل است. غلام نبی به مشهد آمده و با دختری ازدواج کرده که ثمرهٔ آن ازدواج تولد محمّد کاظم بود که بعداً برای تحصیلات عالیه به نجف اشرف رفت و مقام شامخ اجتهاد یافت.۱ خاوری های خراسان امروز در مناطق زیر:

مشهد، تربت جام، باخرز، اسفراین، بجنورد، جنت آباد، درگز، و بیشتر در روستاهای، قلندر آباد، عشق آباد، قلعه نو، لوشاب و غیره از توابع فریمان و در شهر فریمان زندگی می کنند. و به کار کشاورزی اشتغال دارند. و جمعیت آنها در حدود چهار صد و پنجاه خانوار است. از فرزندان این ایل بعضی ها باتحصیلات عالیه، به عنوان دبیر، پزشک، مهندس، اداری و غیره در سازمانها دولتی به خدمت مشغول اند.

بعضی از محققان، بربرهای خراسان را از ایل هزاره می‌دانند ولی در کتاب شرح حال رجال ایران آمده است:

«هزاره ها غیر از بربری ها هستند، بربری ها در طریقه تشیع و هزاره ها در طریقه سنّت می باشند»۲

۲۲۶ـ **بلوچ** baluč ـ طوایف مختلف بلوچ در خراسان، در زمان سلطنت نادرشاه افشار به خراسان انتقال یافته و در مشهد، تربت جام، باخرز، سرخس، تربت حیدریه، درگز و غیره زندگی می کنند.

«بلوچان سرخس، در روستاهای، قوش عظیم، آصف آباد، قوش سربوزی، قاسم آباد، کلاته ده ای، جهند پایین، صدر آباد، تام رسول، تام میر رحمان، قره قیطان، سکونت دارند.

طوایف بلوچ خراسان عبارتند از:

میر رحمانی، مرعی، پری کاری، کله بچه، کوه کن، چخماق، عیسی زایی، زرداد خانی، سالار خانی، سید محمد خانی، چاکر زایی، شانبری، اجباری،

---

۱ ـ نقل از مصاحبهٔ نگارنده با آقای محمد علی نجاتی، فروردین ۱۳۶۸

۲ ـ بامداد، مهدی، همان کتاب ج ۵ ص ۴۱

یارمحمد زایی، رودینی»۱

بزرگان طوایف بلوچان خراسان اشخاص زیر بودند:

۱ـ سالار خان بلوچ، پسر خداداد خان از رؤسای طایفه بلوچ جلگه زاوه.

۲ـ مختار خان بلوچ، از خوانین چخماق زاوه، وی در جنگ با ژاندارمری (قیام کلنل محمد تقی خان) شرکت داشت

۲۲۷ـ **به آفریدی** bhâfridi ـ یا سیستانیه ـ طایفه ای است از پیروان بهافرید، مؤسس فرقه سیسانیه از روستای رستاق نیشابور «این طایفه به نبوّت زردشت اقرار دارند.» ۲ ابوریحان در آثار الباقیه می‌نویسد.

«بهافرید پسر ماه فروردین که اهل زوزن بود، در روستای خواف در قصبه ای بنام سیراوند پیدا شد، او برای امّت خود کتابی به فارسی ترتیب داد، و امر کرد که بر یک زانو به سوی چشمه خورشید نماز بخوانید. و در هر جایی که باشید به سوی آفتاب توجه کنند»۳

۲۲۸ـ **بهلولی** bahluli ـ طوایف عشایر بلوچ بهلولی یا بهلوری، در خراسان، در شهرستانهای مشهد، باخرز، خواف، قاینات، بیرجند و غیره زندگی می کنند.

در مشهد ریزه باخرز چهارصد خانوار و شوبی بالا و علیک بلوچهای بهلولی ساکن اند و در قاینات در روستاهای زیرکوه دامداری می کنند.

عشایر بهلولی، از لحاظ رشادت مشهور هستند، اغلب آنها به دام داری و کشاورزی و قالیچه بافی اشتغال دارند، قالیچه های بهلولی از لحاظ نقشه و بافت در خراسان معروف اند. جمعیت بهلولی های خراسان در سال ۱۳۱۵ حدود ۵٤۰۰/ خانوار بوده است.

۲۲۹ـ **تاجیک** Tajik ـ مردم منطقهٔ خراسان قبل از مهاجرت و مهاجمات ترکان، در زمان سامانیان عموماً فارسی زبان بودند، در آن موقع نه تنها در خراسان بلکه خوارزم و ترکستان (بخارا، سمرقند و غیره) هم فارسی زبان بودند و مکاتبات و

---

۱ ـ افشار (سیستانی) ایرج، ایل ها و چادرنشینان ... ص۱۰۱٦ ج ۲

۲ ـ خسروی، محمد رضا، همان کتاب ص ۱۵٤

۳ ـ خسروی، محمد رضا، همان کتاب ص ۱۵٤

کتب دینی و علمی و ادبی، همه به زبان فارسی بود. پس از ورود ترکان به خراسان و اختلاط آنها با فارسی زبانان آنها فارسی زبانان را در خراسان و خوارزم و ترکستان، تاجیک نامیدند بنابراین تاجیک قوم ایرانی است در تاجیکستان و خوارزم و ترکستان عرب هم به فارسی زبانان میان خود را تازیک، تاژیک، و تاجیک می گفتند.

تاجیکستان، یکی از جمهوری های شوروی است که پایتخت آن خجند سابق می‌باشد که امروز به دوشنبه معروف است.

تاجیک ها در خوارزم و ترکستان هم سکونت داشته اند. تاجیک های مهاجر، در دوران تسلّط خوارزمیان و مغولان از طریق افغانستان به خراسان آمده اند.

تاجیک های خراسان بیشتر در مشهد، خواف، بجنورد، درگز زندگی می کنند.

«در مطلع الشمس آمده، در بلوک گلمکان ... دو طایفه سکونت دارند، یکی از آنها را تاجیک گویند که همهٔ آنها فارسی زبانند و در قصبهٔ گلریز سکونت دارند.[1]

۲۳۰- **حیدری** hidri- طایفه ای از پیروان عارف مشهور قن ششم هجری، قطب الدین حیدر است، که مزارش در تربت حیدریه است.

پیروان حیدری، در اغلب شهرستانهای جنوبی خراسان ومشهد و تربت حیدری و افغانستان و ترکستان، پراکنده اند.

۲۳۱- **زردشتی** zardošti- طایفه ای از پیروان زردشت پیغمبر ایرانیان است که در سنگان (سنجان) خواف خراسان زندگی می کردند.

استاد پور داود در کتاب ایران شاه آورده: پس از حمله اعراب (به خراسان) گروهی (از زردشتیان) که نه تاب ستیز خونین و نه یارای پرداختن جزیه سنگین داشتند، برای نگاهداری آیین کهن (از سنجان) رهسپار دیار هند شدند. در گجرات هندوستان شهری بنام سنجان ساختند و اقامت گزیدند.

علائق زردشتی گری حتی در ادوار بعد نیز در نواحی خواف به ترویج متون دینی آیین زردشت کمک هایی کرده است.

---

۱ ـ توحدی، کلیم الله، همان کتاب ج ۲ ص ۱۷۹

زردشت بهرام پژدو ، در اوان هجوم مغول در خواف می‌زیسته است و پدرش بهرام مردی منجم و با سواد و به زبان دری، پهلوی آگاه و از جمله علمای دین زردشت و از دانشوران خواف بوده است.»۱

۲۳۲ـ **زند ولک** zandvlak ـ طوایف زند ولک، به فرمان نادرشاه افشار در سال ۱۱۴۵ ه.ق پس از سرکوبی شورش این طوایف در ملایر به درگز تبعید و در دستگرد و کپکان و کلات اسکان داده شدند.

علت تبعید آنها، در نادرنامه قدوسی چنین ذکر شده است:

«... نادرشاه هنگام توقف در کرمانشاه (۱۱۴۵ ه.ق) دستور داد، باباخان چاووشلو، قبیلهٔ زند ولک منطقهٔ ملایر و علی شکر را به مناسبت فجایعی که در شورش خود مرتکب شده اند، حدود سیصد خانوار از آن طوایف لُر را که در قریهٔ (پری) از توابع ملایر سکونت داشتند با عیال و اولاد به درگز کوچ بدهند و عدّه ای از مردان رشید آنها را نیز به خدمات لشگری گمارند، و از آنجمله کریم خان زند و برادرانش بودند که در جنگ هندوستان جزو سپاه نادر شاه شرکت داشتند.۲

بعد از کشته شدن نادرشاه، در زمان سلطنت علی شاه افشار، کریم خان زند و برادرانش، از خراسان به موطن خود بازگشتند و بعد سلسله زند را تشکیل دادند.

عدّه ای که در درگز نوخندان۳ و کلات باقی ماندند به کار کشاورزی پرداختند، بازماندگان این طوایف، امروز در مشهد، درگز و کلات و غیره زندگی می کنند.

۲۳۳ـ **سربداران** sarbedâran ـ سربداران در روستای باشتین سبزوار زندگی می کردند و عده ای از آنها از جان گذشته بودند که بر علیه ظلم و ستم مغولان و برانداختن سلسله آنها در ایران، و با انتخاب امین الدین عبدالرزاق که سابقاً از ملازمان ابوسعید ایلخانی بود به سرداری، عَلَم قیام برافراشتند، و به خراسان تاختند. و

---

۱ ـ خسروی، محمد رضا، جغرافیای تاریخی زاوه، ص ۱۵۶

۲ ـ میرنیا، سید علی، ایلات و طوایف درگز، چاپ دوم ص ۶۳

۳ ـ در نوخندان، خانواده های محمد صادق صادقی و برادرش جعفر بیگ در برج قلعه از طایفه زند هستند.

خواجه علاء الدین وزیر خراسان را که مانع کار سربداران بود از میان برداشتند، و فعالیّت خود را آغاز کردند.

سربداران به قسمت عمدهٔ خراسان، سبزوار، شاهرود، دامغان، اسفراین، قوچان، طوس، نیشابور، زاوه تربت حیدریه، کاشمر دست یافتند و آن مناطق را تحت تصرّف و زیر سلطه خود درآوردند و آخرین بازمانده سلسله مغولان (طغاتیمور) را کشتند و از ۷۳٦ تا ۷۸۱ هـ.ق قریب پنجاه سال حکمرانی کردند. امرای سربداران عبارت بودند از:

۱ـ خواجه شمس الدین علی (۷۵۳ ه.ق)

۲ـ خواجه یحی کروبی (۷۵۹ هـ.ق)

۳ـ ظهیر الدین (٦۰ ـ ۷۵۹ هـ.ق)

٤ـ حیدر پهلوان (٦۱ ـ ۷٦۰ هـ.ق)

۵ـ لطف الله (۷٦۲ ـ ۷٦۱ هـ.ق)

٦ـ پهلوان حسن (٦٦ ـ ۷٦۲ هـ.ق)

۷ـ خواجه علی مؤید (۸۷ ـ ۷٦٦ هـ.ق)

جریان خاتمه دادن به عمر حکومت سلسله مغولان در تذکره الشعرا دولتشاه سمرقندی چنین آمده است:

پس از انکه سربداران قدرت بیشتری پیدا کردند، خواجه یحی کروبی یکی از امرای مقتدر سربداران، طغاتیمور آخرین اعقاب چنگیزی را که بعد از ابوسعید مانند سایر امرا به منطقهٔ گرگان حکومت می کرد، در روز یکی از جشن های سالیانه که طبق رسم مغول در حضور طغاتیمور در گرگان تشکیل شده بود، در ۷۵٤ هـ. ق به دست حافظ شغالی یکی از سرهنگان خود کشت، بدین نحو به عمر حکومت سلسله مغولان در ایران خاتمه داد، خواجه علی مؤید آخرین امیر سربداران به اطاعت امیر تیمور گورکانی درآمد و حکومتشان خاتمه یافت، بازماندگان سربداران، امروز در سبزوار، مشهد، زندگی می کنند.

۲۳٤ـ **ملاّ سلطانی** soltani ـ یا سلطان علیشاهی این طایفه پیروان ملاّ سلطان محمد ملقب به سلطان محمّد، علیشاه پیشوای دراویش نعمت الهی گنابادی اند. علی شاه، که در بیدخت گناباد خانقاه و گنبد و بارگاهی دارد، و محل زیارت ارادتمندان

و علاقمندان و دراویش ملاسلطانی است. همه ساله از اطراف و اکناف کشور برای زیارت به بیدخت سفر می کنند، پیروان او در مشهد و تهران و غیره زندگی می کنند.

بزرگان این طایفه بعد از سلطان علیشاه عبارتند از:

۱ـ حاج ملّا علی نور علی شاه

۲ـ حاج شیخ محمد حسن صالح علی شاه

۲۳۵ـ **سیستانی** sistani ـ سیستانی های خراسان، در شهرستانهای مشهد، بیرجند، تایباد، درگز، بجنورد، سرخس، فریمان، تربت جام، تربت حیدریه و غیره زندگی می کنند، سیستانی ها در دوران سلطنت نادرشاه که اغلب جزو سپاهیان او بودند در مناطقی از خراسان باقی ماندند و بعداً نیز در دوره قاجار از سیستان باری کار کشاورزی و دام داری به خراسان مهاجرت کردند، عمدهٔ سیستانی های خراسان در روستاهای سرخس سکونت دارند.

قوش عظیم، آصف آباد، صدرآباد نوروز آباد، کنده کلی، دولت آباد، یازتپه، چشمه شور، سنگر، قوش علی جان، طوایف سیستانی های خراسان چنین است:

سرگلزایی، افشار، ابراهیم نژاد، شوردیده دل، سراوانی، سالاری، میر، سرگزی، گدایی، سیاهکله، خمر، جهان تیغ، جوان شیر، امام جمعه، پرواز، دهبانی، عمرانی، نجفی، افخمی، کفاشی، جُر، دل آرامی، قوچی، اوردنی، سیستانی، سندگل، سرحدی، سالارزایی، عربشاهی، مرادی، مراد قلی، مددخانی، مددکاری، تفضّلی، شهبازی، فیروزکوهی.[۱]

لالوئی ـ لالویی و نخی یکی از قبایل سیستان است که جزء سپاهیان ملک محمود سیستانی که در زمان ظهور نادرشاه مشهد را تصرف نمود و به حکومت خراسان دست یافته بودند، و در خراسان باقی ماندند، امروز لالویی ها در فردوس و مشهد و کوه تفتان بلوچستان زندگی می کنند از بزرگان این طایفه میرطالب خان لالویی و عنایت الله لالویی اند که از سرکردگان ارتش نادرشاه بودند.

۲۳۶ـ **علی اللهی** Ali allahi ـ طایفه است از پیروان سیّد باقر صحنه ای کرمانشاهی است، که مرشد و رهبر فرقهٔ علی اللهی بود.

---

۱ ـ افشار (سیستانی) ایرج، همان کتاب ج ۲ ص ۱۰۱۷



سید باقر مرشد فرقهٔ علی اللهی

مربوط بجلد اول رجال ایران صفحهٔ ۳۰٤

طایفه علی اللهی در بعضی از مناطق ایران به و جود آمد از جمله در ارومیّه، به رهبری میرزا محمد ارومیّه ای و در کلاردشت مازندران به رهبری سیّدی بنام عالم گیر، که بین مردم روستاهای کلارستان بخصوص طایفۀ خواجه وندها نفوذ زیادی بهم رساند. در خراسان نیز در بعضی از شهرستانها من جمله درگز و اطراف آن، عدّه ای پیرو و اهل این فرقه هستند، که به کار کشاورزی اشتغال دارند.

اعتماد السلطنه، در یادداشتهای روزانه خطی خود بتاریخ ۲۸ ربیع الاول ۱۳۰۹ هـ.ق راجع به نفوذ و قدرت سید باقر صحنه ای علی اللهی چنین می‌نویسد:

«... صبح درب خانه (دربار) رفتم، هنگامه ای بود، سید باقر نام ازاهالی صحنه کرمانشاه از مرشدهای طایفۀ علی اللهی، به کلاردشت رفته، خواجه وندهائی که علی اللهی هستند ارشاد و تحریک نموده جمعی را مرید

خود کرده، و یک نفر سرتیپ خواجه وندی را با زن و دختر و مادر و برادرش کشته و سوزانده است»[۱]

۲۳۷- **فیوچ** feyač- یا غربت ها - معروف است، طایفۀ فیوچ را در زمان سلطنت بهرام گور ساسانی، از هندوستان به ایران آوردند تا در بزمهای درباری به خوانند گی و رقص به پردازند.

در خراسان به آنها، غرشمار (مخفف غیر شمار) یا غربت ها می گویند، این طایفه، در اطراف بیرجند، قاین، گناباد، تربت حیدریه، کاشمر، نیشابور، سبزوار، بجنورد، قوچان و غیره به صورت سیّار و دوره گرد زیر چادر یا خانه های موقتی زند گی می کنند.

مردان این طایفه به کار ساختن - کارد، قندشکن، انبر، تیشه، چاقوی آشپزخانه، سیخ کباب پزی و امثال آنها اشتغال دارند، زمان آنها نیز این ساخته ها را در کنار خیابانها و یا درب خانه ها به فروش می‌رسانند و از این طریق امرار معاش می‌نمایند.

۲۳۸- **قارنی** qarani- طایفۀ قارنی منسوب به قارن بن بختکان سوخرا که پدرانش در کوه قارن بر قاینات حکومت می کردند میباشند، و در قاینات زند گی

---

۱ - قدوسی، محمد حسین، نادرنامه، انجمن آثار ملی خراسان، مشهد - ۱۳۳۹ ص ۴۳۶

می کنند .

نگارنده که در سالهای (۳۱ ـ ۱۳۲۹ ش.) قاینات به خدمت اشتغال داشتم، سندی در دست یکی از بازماندگان این طایفه دیدم که تاریخ آن ۹۸۵ هـ.ق بود و در آن چنین نوشته شده بود :

«قبل از این تاریخ به هزار و پانصد سال قنات فرّخ آباد، بلده قاین جاری شده و هشت هزار سرای آبادان در بلده مذکوره دایر بوده و بیش از این تاریخ دویست و پنجاه سال قبل جناب امارت مآب حکومت شعار، زبده الامراء العظام امیر جمشید بن قارن که به این قلعه، کوه بابا ابوذر آمده و هشت سال با ملوک غور یاغی بوده. چنانچه هر ساله امرا بر سر او آمده و او را محصور می‌ساخت و محصول بلده قاین را می چرانیدند و باز می گشتند، تا بعد هشت سال ملک وقت غوریان، بر سر او می آیند و چند گاه او را محاصره می کنند فایده نمی دهد، آخر برگشته و عزم مراجعت می کنند و چون به قریه بهدادین می‌رسند، امیر جمشید از قلعه بیرون آمده، شمشیر در گردن خود را به پایهٔ تخت ملک می‌رساند، ملک قلم عفو بر گناهان او کشیده و او را به خلعت ملوکانه سرافراز می‌سازد، و الکای سادی و سرکار قاین را بدو می‌دهد، و بعد امیر جمشید قارنی در کمال شوکت به حکومت قاینات می‌پردازد و مزرعه ای که الحال موسوم به خیر آباد است جاری می‌سازد. و در یکصد و پنجاه ذرعی قنات فرخ آباد، در زمین سست وریک که آب خیز قنات مذکور است چهار چاه احداث می‌نماید چون شرکاء و قنات فرخی واقف می‌شوند، به حکم خدا و موافق فتوای علما، چهار جاه را محکم و پر می‌نمایند. اولاد واعقاب طایفه قارنی ها امروز در قاین و مشهد زندگی می‌نمایند و فرزند بعضی از آنها با تحصیلات عالیه با عنوان پزشک، دبیر، غیره به خدمت مشغول اند.

طوایف دیگر قاینات عبارتند از ناوی، دلاکه، حسنی، کسکی، بال فروش، شفیع، کمالی که از طوایف بهلولی، جمشیدی و عرب اند، که در روستاهای زیر کوه

به دام داری اشتغال دارند. ۱

۲۳۹ـ **کلیمی** kalimi ـ کلیمی های خراسان از دوران قاجاریان، که مرزهای لطف آباد (درگز) و باجگیران، برای امور بازرگانی ومبادله کالا باز و داد و ستد برقرار بود، در مشهد، قوچان، شیروان، درگز و غیره فعالیت داشتند، و بیشتر صدور خشک بار و پشم و دانه های روغنی و غیره از خراسان به شوروی و سایر کشورها بوسیلهٔ کلیمی ها انجام می‌شد، کلیمی های درگز یک محلّه از شهر را اختصاص بخود داشتند که به محلهٔ کلیمی ها معروف بود و کلیمی های درگز علاوه بر تجارت مغازه های پارچه فروشی داشتند و چند نفر از آنها نیز به امور کشاورزی مشغول بودند، در مشهد، سراسر خیابان جنّت محله ی مسکونی کلیمی ها بود، در خراسان حدود یکهزار خانوار کلیمی زندگی می کردند.

کلیمی ها بعد از تأسیس کشور اسرائیل خانه و وسایل زندگی خود را فروختند و به اسرائیل رفتند، تعداد کمی باقی مانده اند.

۲٤۰ـ **لَکْ** lak ـ چند خانوار از طوایف لُر لَکْ، به فرمان نادرشاه افشار در سال ۱۱٤۵ هـ.ق پس از سرکوبی شورش این طوایف همراه زندها به درگز تبعید شدند.

جریان تبعید طوایف لک و زند، در نادرنامه قدوسی چنین ذکر شده. «نادرشاه هنگام توقف در کرمانشاه (۱۱٤۵ هـ.ق) دستور داد، باباخان چاووشلو، قبیلهٔ زند و لَکْ منطقهٔ ملایر، و علی شکر را به مناسبت فجایعی که در شورش خود مرتکب شده اند، حدود سیصد خانوار از آن طایفهٔ لُر را که در قریهٔ (پری) از توابع ملایر سکونت داشتند با عیال و اولاد به درگز کوچ داد.»۲

طوایف لک و زند، در دستگرد درگز و کلات اسکان یافتند بعد از کشته شدن نادرشاه عده ای از زندی ها از جمله کریم خان و برادرانش به محل خود بازگشتند و معدودی از زندی و لکی در درگز و کلات ماندند که به کار کشاورزی اشتغال ورزیدند بازماندگان آنها امروز، در درگز و کلات و مشهد زندگی می کنند.

---

۱ ـ میرنیا، سیّدعلی، سرزمین و مردم قاینات، چاپ نشده

۲ ـ قدوسی، محمد حسین، همان کتاب ص ۲۲۸ و ٤۳٦ و میرنیا، همان کتاب ص ٦۳

۲٤۱ـ **ماروچاقی** mâručaqi ـ طایفه ای از ایل ماروچاق هرات است که به فرمان نادرشاه، به خراسان انتقال یافته اند، و در سرخس، زورآباد (جنّت آباد ـ جام) اسکان داده شده اند. امروز بازماندگان آنها در آن مناطق و مشهد، به کار کشاورزی و دام داری اشتغال دارند.

۲٤۲ـ **هروی** heravi ـ عدّه ای از شیعیان طوایف مختلف هرات در لشگر کشی سال ۱۲۷۳ ه.ق سلطان مراد حسام السلطنه والی (استاندار) خراسان و تصرّف آن، به هواخواهی دولت ایران با قوای خراسان همکاری کردند، بس از آنکه انگلیس با پیاده کردن نیروی نظامی در جنوب، ایران را وادار به امضای قرار داد پاریس و تخلیه هرات نمود، ناصر الدین شاه به حسام السلطنه فرمان داد هرات را تخلیه و به مشهد بازگردد، در موقع تخلیه هرات طوایفی که طرفداری آنها از دولت ایران علنی شده بود و نمی توانستند در هرات باقی بمانند، ناچار شدند، با خانواده خود همراه سپاه خراسان به مشهد منتقل شوند، از انجمله بود، هروی ها که در خراسان به هروی و هراتی معروف شدند.

هروی ها، در مشهد و نیشابور و جام و باخرز و غیره اسکان داده شدند که به امور بازرگانی و کشاورزی پرداختند، امروز بازماندگان آنها در شهرستانهای فوق زندگی می کنند و فرزندان بعضی از آنها در ادارات دولتی با عناوین مختلف به خدمت مشغول اند.

۲٤۳ـ **یزدی** ـ یزدی های خراسان در دوران قاجار که مرزهای لطف آباد، و باجگیران به شوروی باز بود و داد و ستد بازرگانی برقرار بود و رواج داشت به خراسان آمدند، و در مشهد، نیشابور، قوچان، درگز، شیروان، بجنورد و غیره به فعالیت پرداختند.

یزدی ها، در امور بازرگانی و کشاورزی در خراسان موفقیت و موقعیّت جالب توجّهی به دست آوردند، صاحب املاک و ثروت شدند، جمعیّت یزدی ها، در شهرهای فوق الذکر حدود پانصد خانوار بودند، امروز اکثراً به مشهد و تهران نقل مکان کرده اند، از فرزندان یزدی های خراسان با تحصیلات عالیه و عناوین پزشک، مهندس، دبیر، افسر و غیره در ایران و خارج کشور به خدمت اشتغال دارند بازماندگان در شهرهای نام برده به کار کشاورزی و بازرگانی مشغول اند.

بخش پنجم

فرهنگ مردم ایل‌ها و طایفه‌ها

بخش پنجم
فرهنگ مردم ایل‌ها و طایفه‌های خراسان
الف ـ اعتقادات و رسوم

یکی از معتقدات مردم ایلات و طوایف خراسان، به منظور بر آمدن حاجات، توسّل به نذورات است، از قبیل تهیه و تقسیم:

آش اُماج کُماج، آش ابودروا، آش سر کوچه یا بلغور خمیر، حلوای دوازده امام، دیکچهٔ حضرت زهرا، سفرهٔ بی بی سه شنبه، سفرهٔ حضرت ابوالفضل (ع)، آش عباس علی، سفرهٔ حضرت رقیّه خاتون، آجیل مشگل گشا. در این جا شرح تهیه و تقسیم آش و کماج و آجیل مشگل گشا و توسل به امام ماستی را می آوریم و برای آگاهی از شرح ادای بقیّه، خوانندگان را به کتاب ارجمند دوستم آقای دکتر ابراهیم شکور زاده به نام «عقاید و رسوم مردم خراسان» راهنمایی می کنیم.

آش اُماج کُماج ـ یکی از غذاهای نذری است، برای هر حاجتی از قبیل، شفای بیمار، و سلامت مسافر، و ادای قرض خوب است، و زنان مخصوصاً ام النبین، مادر حضرت ابوالفضل عباس برادر امام حسین (ع) می‌باشد، و هر کس هم این سفره را نذر کند، باید به نیّت آن خاتون بزرگوار باشد.

طریقهٔ اجرای این نذر این است. که زنان شب سه شنبه، پای برهنه، ظرفی به دست می گیرند، و به درِ هفت خانه که در آنجا زنی به نام فاطمه وجود داشته باشد می‌روند، و دق الباب می کنند، و پس از شرح مختصری در باب احوال خود، و نذری که کرده اند، از هر کدام مقداری آرد گدایی می کنند، اگر در کوچه یا محلهٔ صاحب نذر هفت فاطمه پیدا نشد، می‌توانند آرد مورد نیاز را فقط از سه خانه گدایی بکنند، امّا اگر از هفت فاطمه گدایی شود بهتر است پس از آنکه، آرد لازم به طریق مذکور در فوق تدارک شد صاحب نذر، مقداری روغن و زعفران و ادویّه و حبوبات و سایر مواد را که برای پختن آش اُماج و نان کُماج لازم است، از عطار سر گذر می‌خرد، و آردها را در بشقابی ریخته با حبوبات و ادویه و روغن و سایر لوازم در سفره می گذارد، و یک چراغ هم روشن کرده وسط سفره قرار می‌دهد، بعد در اتاق را قفل

می‌نماید و مراقبت می کند که تا صبح هیچ کس به آن اطاق قدم نگذارد . فردا صبح «روز سه شنبه» مقارن طلوع آفتاب، هفت عدد شمع به قطر تقریبی یک سانتی و طول تقریبی بیست سانتی متر، ازچوب و پیهٔ گاو و نخ پنبه ای درست می کند، بعد شمع ها را درون یک سینی یا روی یک آجر توی مقداری گل بطور قائم می‌نشاند، و تا ظهر در گوشه ای می گذارد، تا گل خشک شود، و شمع ها را محکم در خود نگاه دارد، هنگام ظهر، عدهٔ ای از زنان که قبلاً برای شرکت در مراسم نذر، و خوردن آش اُماج کُماج دعوت شده اند، به خانهٔ صاحب نذر می آیند، یکی دو ساعت قبل از ورود میهمان ها، صاحب نذر یا زن دیگری که کاملاً مؤمنه و پاک باشد به درون اتاق می‌رود و جانمازی وسط سفره پهن می کند، و دو رکعت نماز به نیّت ام النبین می‌خواند . سپس تسبیح صد دانه ای بدست گرفته، دانه دانه، از لای انگشتان رد می کند، و با هر دانه یکبار، این شعر را با خلوص نیّت می‌خواند .

ای ماه بنی هاشم خورشید لقا عباس   ای نور دِل حیدر شمع شهدا عباس
از رنج و غم و محنت، ما رو به تو آوردیم   دستِ منِ محزون گیر، از بهر خدا عباس

مشهور است، که زنان در موقع باز کردن در اطاق اغلب مشاهده می کنند، که علامت پنجه یا مهر و تسبیح حضرت ام النبین و نشانهٔ آنست که نذر آنها قبول و حاجتشان بر آورده خواهد شد .

پس از ختم مراسم نماز، آردها را برداشته به سه قسمت، تقسیم می کنند و با یک قسمت آن، چند قرص نان می‌پزند، این نان معمولاً روی یک سینی چُدنی یا روی ساج پخته می‌شود و اسمش کماج است، پس از آنکه نان کُماج آماده شد آنها را به قطعات کوچک تقسیم کرده در اطراف سفره می گذارند و مقداری هم نخود و کشمش در پشقاب ریخته؛ در چهار گوشهٔ سفره قرار می‌دهند، پس از تهیّه نان کماج بقیّه آردها را برداشته با آب و روغن مختصری زعفران مخلوط می کنند و قدری آب به آن می‌زنند و در کف دست می‌مالند و با فشار از یک الک درشت رد می کنند . از آن طرف الک دانه های خمیر به شکل ماش یا دانهٔ خشخاش بیرون می آید، که به زبان خراسانی اُماج خوانده می‌شود، وقتی اُجاق آماده شد، مقداری آب در دیگی ریخته، دیگ را روی اجاق می گذارند، و زیر آن را آتش می کنند، تا آب جوش بیاید . پس از جوش آمدن آب باروبُنش اش را که عبارت از: نخود، لوبیا، عدس، ماش باشد و

قبلاً پخته اند ، با ترّه ، جعفری ، گشنیز ، برگ چغندر ، فلفل ، زردچوبه ، و نمک در آن می ریزند ، کمی بعد اُماج ها را برداشته با دست ، اندک اندک ، در دیگ می ریزند . و با شاخهٔ درخت هم می زنند ، و چند صلوات می‌فرستند . سپس سینی حلبی بزرگی بالای دیگ می گذارند ، و روی سینی مقداری آتش می‌ریزند ، و به اصطلاح دیگ را دم می کنند . و مدّت یک ساعت می گذارند ، تا آش درست جا بیفتد ، مقارن ظهر وقتی آش آماده شد آن را در کاسه ها و بادیه ریخته روی سفره می‌چینند ، بعد بشقاب گردی را برداشته ، چند ملافه از آش در آن می‌ریزند ، و آن را در گوشه ای از سفره قرار می‌دهند ، یک بشقاب خالی با یک قاشق هم در کنار آن می گذارند ، نان های کُماج را نیز قطعه قطعه کرده ، با نخود و کشمش مخلوط می کنند و در سفره قرار می‌دهند ، سپس شمع ها را روشن می کنند و به همان صورتی که صبح آماده کرده اند . آنگاه همه میهمانها از اتاق دیگر می آیند ، و دور سفره می‌نشینند ، در این هنگام ، دختر نابالغی که اسمش فاطمه است ، رو به قبله در کنار سفره می‌نشیند ، و بشقاب اُماج را با بشقاب خالی و قاشقی که سابقاً به آن اشاره شد ، در جلو خود می گذارد . آنوقت ملا باجی ، بر بالای منبر می‌رود ، و سورهٔ یاسین را با صدای بلند قرائت می کند . و بعد از قرائت هر آیه ، حاضران دسته جمعی می گویند «السلام علیک یا امیر المؤمنین» .

دختر نابالغی که رو به قبله نشسته است ، مرتباً با خواندن هر آیه ، یک قاشق آش از آش بشقاب پر بر می‌دارد و به بشقاب خالی می‌ریزد . و به این طریق با خواندن آیات مزبور ، آش ها را هفت بار جابجا می کند ، آنگاه این آش را با آش سایر ظروف مخلوط کرده ، بین زنها تقسیم می کنند .

در این موقع ، هر یک از میهمانها اگر آرزو و حاجتی داشته باشد ، در حین خوردن آش ، در دل ، نیّت و از خداوند طلب می کند که حاجت او نیز برآورده شود .

آش اُماج و کُماج را ، مردان نباید بخورند و هر مردی ، از آن بخورد به زندان خواهد افتاد .

زنان حامله نیز نمی توانند از این آش بخورند زیرا طفلی که در شکم دارند ،

اگر پسر باشد، در بزرگی به زندان خواهد افتاد.[1]

دعای سفرهٔ نذری
در خراسان

بارالها به حقّ قُرب نبی / به رسولت محمّد (ص) عربی
آن کسانی که ازره همّت / به کمر بسته دامن خدمت
و ان کسانی که سفره برچینند / در دو عالم مراد خود بینند
آن کسانی که می‌دهند، پلو / در قیامت بپوش جامهٔ نو
آن کسانی که می‌دهند، خورشت / تو بده غُرفهٔ خوشی به بهشت
آن کسانی که می‌دهند، حلوا / حشرشان کن به حضرت زهرا
آن کسانی که می‌دهند آبگوش / او را فردا زآب کوثر نوش
هر کسی را که می‌دهد شُله زرد / در قیامت مکن تو رنگش زرد
هر کسی می‌دهد، شیروبرنج / در قیامت حساب او تو مَسَنج
هر کسی را که می‌دَهد، بلغُور / بی حسابش ببر به جانب گور
آن کسانی که می‌دهند، کوفته / تو رسان بر مُراد، همین هفته
آن کسانی که می‌دهند، چای و قند / در قیامت بده تو قصر بُلند
آن کسانی دهند، خربزه / حشرشان کن به حضرت حمزه
هر کسی را که می‌دهد، انگور / در قیامت مکن تو او را بور
آن کسانی که می‌دهند، خیار / حشرشان کن به سیّد الابرار
هر کسی را که می‌دهد، سبزی / رحمتت را به روی او ریزی
آن کسانی که می‌دهند، پنیر / حشرشان کن به حضرت امیر
آن کسانی که آب آوردند. / از برای ثواب آوردند
آن کسانی که آب و قلیان داد / مال خود را به راه ایمان داد

---

۱ ـ شکورزاده، ابراهیم، عقاید و رسوم مردم خراسان، سروش، تهران،۱۳۶۳ چاپ دوم، ص ۲۸ ـ ۳۲

الهی که این سفر، معمور باد
همیشه پر از نعمت و نور باد
که چشم بد اندیش و چشم حسود
از این سفره و صاحبش دور باد
خدا ز بندهٔ مؤمن بسی شود خشنود
علی الخصوص از آن کس که این طعامش بود ۱

آجیل، مُشکل گشا

یکی از اعتقادات مردم خراسان، برای رفع گرفتاری از حوادث و مشگلات زندگی و بر آمدن حاجات، تهیّه آجیل مشگل گشا در هر ماه و تقسیم آن بین مردم است.

مواد آجیل مشگل گشا عبارت است از: کشمش، انجیر، خرما، فندق، نخود برشته، پسته، مغز بادام، برگه زرد آلو، برگه هلو، سنجد، عناب، تخمه، که دوازده

رقم است، به نام دوازده امام. پس از تهیّه مواد آنها را در ظرفی مخلوط می‌نمایند، بعد اعضای خانواده جمع می‌شوند ضمن پاک کردن مواد آجیل مشگل گشا، یکنفر زن مُسّن و نماز خوان قصّهٔ (پیرمرد خارکن) را که مخصوص آجیل مشگل گشا است نقل می کند، بعد از تمام شدن قصه سه صلوات بر محمد و اله او می‌فرستند و آجیل را بین مردم تقسیم می‌نمایند.

قصّهٔ مشگل گشا

روزگاری، پیرمرد خارکنی بود، که هر روز به صحرا می‌رفت. و بوته های خار را می کند و به بازار می‌برد و می‌فروخت، و با بهای آن نان می‌خرید، و برای زن و سه دخترش به خانه می آورد. روزی پیرمرد، در بیابان که از کار پر رنج و زحمت

۱ ـ همو همان کتاب ص ۳۰۱

خود ناراحت بود ، به درگاه الهی نالید و درخواست کرد که گشایشی در وضع زندگی و تنگدستی اش بدهد . و از ذلّت و خواری نجات بخشد . ناگهان دید پیرمرد نورانی، در برابرش ظاهر شد ، و به خارکن گفت غصّه نخور و ناراحت مباش، وقتی به شهر برگشتی ، سه سکّه آجیل مشکل گشا بخر و به نیت رهایی از این مذلّت، آن را هر ماه بین مردم تقسیم کن، تا ان شاءالله، خداوند مشگل تو را حلّ کند . و ترتیب تهیه و نوع مواد آجیل را به خارکن یاد داد و تأکید کرد که هر ماه تهیّه و تقسیم آن را فراموش نکند .

پیرمرد خارکن، طبق دستور آن پیرمرد روحانی عمل کرد . و فردای روزی که آجیل مشگل گشا را تهیّه و تقسیم کرده بود ، به صحرا رفت. و مشغول کندن بوته های خار شد دید ، باز آن پیرمرد روحانی پیدا شد ، و حال خارکن را پرسید . او تهیّه و تقسیم آجیل مشگل گشا را برای وی تعریف کرد ، پیر نورانی، خم شد مشتی از سنگ ریزه های بیابان را برداشت و به خارکن داد ، و گفت این ها را به بَر بَه خانه ات تو را به کار خواهد آمد . خارکن، آن سنگ ریزه ها را با تعجّب گرفت، و در دل خود گفت. که من همه روزه این سنگ ها را در بیابان می‌بینم، و این ها به چه درد من می‌خورد ، در این افکار غوطه ور بود . دید که پیر نورانی ناپدید شده است. با بی میلی، آن سنگ ریزه ها را به کیسه اش ریخت و بوته های خار را مثل هر روز ، به پشت خود انداخت و آورد به بازار ، و آن را فروخت و با بهایش نان خرید و به خانه آورد ، و آن سنگ ریزه ها را به گوشه ای از اطاق ریخت و قضیّه را برای زنش حکایت کرد ، زن اظهار داشت حتماً در این کار سری نهفته است، شب خوابیدند . نصف شب زن خارکن برای حاجتی از خواب بیدار شد ، دید در گوشه ی اطاق تاریک آنها ، چیزی می‌درخشد ، چنانکه گوئی چراغی روشن کرده اند ، فوری شوهرش را بیدار کرد ، و او را متوجّه آن نور درخشنده نمود . مرد خارکن، گفت این نور از آن سنگ ریزه ها است که آن پیر نورانی به من داده و من آنها را به آن گوشه ی اطاق ریخته ام. پیرمرد خارکن از جا بلند شد . و به نزدیک رفت و از سنگ ها برداشت دید همه ی آن سنگ ها گوهر شب چراغ است. فردا آن ها را به بازار برد و فروخت، و پول زیادی از بهای آن بدست آورد . خارکن، با آن پول های خدادادی، برای خود قصر باشکوهی ساخت و به تجارت پرداخت. و در اندک مدّت شخص معتبر و معروف

محل گردید ، و دختران خارکن سابق و تاجر فعلی که حالا معروفیت و اعتبار و احترام پیدا کرده بودند ، با دختران بُزرگان، و حاکم محل رفت و آمد برقرار کردند . خارکن سابق و تاجر فعلی، تهیّه و تقسیم آجیل مشگل گشا را فراموش کرد ، روزی دختر مرد تاجر به دعوت دختر حاکم به قصر آنها رفت و هر دو به باغچه رفتند و در کنار حوض بزرگ باغچه به آب تنی و شنا ، پرداختند . وقتی از آب بیرون آمدند و خواستند لباس هایشان را بپوشند ، ناگهان دختر حاکم فریاد زد ، گردن بند مروارید من نیست، هر چه گشتند ، پیدا نشد . دختر حاکم، دختر تاجر را متّهم نمود که گردن بند مرا تو دزدیده ای، او هر چه قسم خورد ، که از گردن بند تو اطلاعی ندارم، دختر حاکم قانع نشد ، و پیش پدر شتافت و شکایت کرد ، حاکم دستور داد ، تاجر پدر دختر را به زندان بیاندازند ، تا دخترش گردن بند را پس بدهد . تاجر زندانی شد ، هر چه فکر کرد این بدبختی چرا به او رو آورده ، فکرش به جایی نرسید . تا این که شبی در خواب آن پیرمرد نورانی را که خود را خضر نبی معرفی کرد دید ، آن پیرمرد نورانی به او گفت: تو چرا تقسیم آجیل مشگل گشا را که من بتو تأکید کردم در روز پنجشنبه هر ماه تهیّه و تقسیم کن فراموش کردی، علّت گرفتاری تو از آن است. تاجر از خواب پرید ، و با غل و زنجیر به گردن به دَم دَر زندان آمد ، و سه سکّه به رهگذری داد و از او خواست برایش آجیل بخرد ، پس از آنکه آجیل را تهیّه کرد و به نیّت رفع گرفتاری خود ، بین زندانیان تقسیم نمود . و به انتظار نتیجه ی آن نشست. از قضا آن روز ، دختر حاکم گذرش به باغچه افتاد و با یاد گم شدن گردن بندش، شروع کرد در اطراف حوض به قدم زدن، یکدفعه دید گردن بندش در نوک کلاغی است و از آسمان آمد پایین و گردن بند را انداخت کنار حوض و رفت. دختر حاکم، آن رابرداشت و به یاد تهمت ناحقی که به دوست خود دختر ، تاجر زده و پدرش بخاطر این اتّهام زندانی است افتاد . و دوان، دوان نزد پدرش آمد ، و پیدا شدن گردن بندش را به اطلاع او رساند . حاکم دستور داد . پیرمرد تاجر را از زندان بیرون آوردند و نزد او هدایت کردند . حاکم گفت: از اینکه دخترش به ناحق و ناروا دختر او را به دزدی گردن بند متهم کرده و اکنون با پیدا شدن گردن بند ، معلوم شد تو بی گناه به زندان افتاده ای عذر بسیار می‌خواهم. حاکم دوستی خود را با تاجر از سر گرفت و

تاجر هم تهیه و تقسیم آجیل مشگل گشا را فراموش ننمود.[۱]

فال چل بیتو خراسانی

دو بیتی های (چل بیتو) چهل دو بیتی است که برای فال در خراسان خوانده می‌شود. و جواب هر دو بیتی زیر آن نوشته شده است.

ستاره سَر زده ماه هم ز دنبال
خدایا قافله کی می کنه بار
خدایا قافله، یک شو بمانه
سفر در پیش دارُم دل ز دنبال

جواب ـ سفر دوری یار.

شُتر ره بار کردن بار قالی
زیارت می‌روم جای تو خالی
زیارت می‌رَوْم حضرت رضاره
ببوسم گنبد زردِ طِلاره

جواب ـ سعادت زیارت

دو تا کَفتَر بودِم در طاق ایوُنْ
که شب در خانه و روز در بیابون
گریفتن جفت ماره طاق کردن
دلم را تا قیامت داغ کردن

جواب ـ جدائی و مفارقت.

سَر را هم دو تا شد وای بَرمُو
که یار از مُو جدا شد وای بَرمُو
که یار از مو جدا شد رَف به غربت
به غربت آشنا شد وای بَرمُو

جواب ـ بیوفائی یار و مفارقت جستن.

غریبی سَخ مرا دلگیر داره
فلک بر گردنم زنجیر داره
فلک از گردنم زنجیر بردار
که غربت خاک دامن گیر داره

جواب ـ غربت و دوری.

کبوتر بچه ای بگرفتم از کُو
گرفت از کوچیکی بر دامنم خو
ندانستم کبوتر بی وفا بُو
که پُش بَر مو کُنه، رو بر سَر کو

جواب ـ بیوفائی و جدائی.

---

۱ ـ میرنیا، سیدعلی، ایلات و طوایف درگز ج ۲، صص ۳۱۳ ـ ۳۱۴

برادر دین پیغمبر بپا، کُ　　　نماز و روزه و ذکر خدا، کُ
اگر مایی که جنّت را به بینی　　　به ناموسای مردم کم نگا، کُ
جواب، دین داری و عفّت.

پسینی اوّل ماهه خدایا　　　دلم از غصّه پُر آهه خدایا
رفیقان می‌رون سوی ولایت　　　دو پایم کندهٔ شامه، خدایا
جواب ـ زندان و غصّه و آه.

شب چارشنبه بود و اوّل ماه　　　نیت کِردُم نشینم در سَرِ راه
مَشین جانا تو هرگز بر سَرِ راه　　　مرادت می‌دهد شانعمت‌الله
جواب ـ گرفتن مراد حصول مقصود.

مخور غصّه که رنگت ضایه می‌شه　　　گل خوشبو به تو همسایه می‌شه
مخور غصّه منال اقذر۲ شنو و روز　　　مراد هر دوی ما داده می‌شه
جواب ـ بر آمدن حاجات.

درخت بید بُودُم کنج باغچه　　　تراشیدن مُوره با ضرب تیشه
تراشیدن مُورَه قلیون بسازن　　　که آتیش بر سَرم باشه همیشه
جواب ـ غم و اندوه مستمر.

دَر ایوان طلایم جون نَنَه　　　نمی تانم بیایم جُون نَنَه
شَنفتَم گیلهٔ بسیار داری　　　وَ پیشت روسیاهُم جُون نَنَه
جواب ـ سفر کرده مجاور حضرت رضاست.

درخت توت لیلی در هوایه　　　سَرِ انگشت لیلی در حنایه
هلا مردم نمی دانِن بدانِن　　　که کار مو و لیلی با خدایه
جواب ـ آینده نامعلوم.

نویسم نامه ای از بی نوایی　　　ببندُم بَرپَر مرغِ هوایی
بُبُر مرغک به دست مادرم ده　　　بگو صد داد و بیداد از جدایی
جواب ـ وصول قاصد با پیغام.

---

۱ ـعصر

۲ ـاینقدر

اگـر یـار مُـورَه دیـدی بـجـایـی
بـگـو دلـبـر فـرسـتـاده دعـایـی

اگـر یـارُم، زاحـوالُـم بـپُـرسـه
بگـو بـاریـک شـده مـانـنـد کـاهـی

جواب ـ بیماری یکی از نزدیکان.

چه بد کردُم که خوردُم زهر قاتل
چه بد کردم که دل بستم به جاهل

نـدانـسـتم کـه جـاهـل بـی وفـایـه
پـشـیـمـانـی کـشم تـا روز آخـر.

جواب ـ اشتباه در انتخاب همسر.

ترتیب فال گرفتن با چل بیتُو چنین است: که جمعی در مجلسی گرد هم می آیند، و هر کس نیّتی دارد، ریگی، منجوقی، سنجاقی، دکمه ای، در کوزه ای می‌اندازد، بعد روی آن پارچه ای می‌اندازند، و یکی از حاضران، از دو بیتی های چل بیتو می خواند، و دختر نابالغی در مقابل هر رباعی یک ریگ و غیره (از کوزه) در می آورد. آن چیز، متعلق به هر کس باشد رباعی خوانده شده، جواب اوست.

باران خواهی در روستاهای مشهد

اگر مدت مدیدی باران نبارد، و یا خشک سالی باشد، بچه ها چوبی بلند بدست گرفته پارچه ای بر آن می‌بندند، و در کوچه ها می گردانند. این شعر را می‌خوانند.

چولی قِزکَ بارون کن.
بارون بی پایون کن
گندم به زیر خاکه
از تشنگی هلاکه
گلهای سرخ لاله
از تشنگی مِناله

۱ ـ شکورزاده، همان کتاب، ص ـ ۲۹۵

چولی قِز کَ بیا بیا
با ابرای سیاسیا
بارون بیا جَرجَر
تو نودونا شَرشَر

بر عکس وقتی باران زیاد بارید ، برای بند آمدن آن این شعر را می‌خوانند .

چولی قِز کَ بارون بَسه
بارون بی پایون بَسه
ابرا بِرن به کو۱ سیا
بارون نیا ، نیا ، نیا
چولی قِز کَ اَفتُو کن
شب که میشه مَهتُو۲ کن
خانه ی ما خراب رفت
تا لب بوم، تو آب رفت
چولی قِز کَ برو خنَت۳ پیش برار دیونت۴ آتیش بجون بارون بسه
بارون بی پایون بسه۵

مراسم باران خواهی
در مناطق ترک نشین خراسان

در بهاران خشک سالی، که مزارع دیم، دچار کم آبی و تشنگی می‌شد ،

---

۱ ـ کوه

۲ ـمهتاب

۳ ـخانه ات

٤ ـدیوانه ات

۵ ـ همو، همان کتاب ص ٤۵۲

مردم روستاها آدمک پارچه ای را مانند (مترسک) درست می کردند، و به چوب بلند (سه متر) نصب می‌نمودند که آن را کوسا cossa می گفتند. یک نفر آن را بدست می گرفت، و اطراف او هم عدّه ای از مردان و جوانان و بچه ها راه می‌افتادند و به دَرِ خانه ها می‌رفتند و این شعر را می‌خواندند.

ترکی	ترجمه
کوسا، کوسا نه ایستر	کوسا، کوسا، کوسا چه می‌خواهد
تاریدن یا قیش ایستر	از خدا باران می‌خواهد
کوسا، ایشی قصابّدی	کار کوسا قصابیست
قارده یا قسه حسابدی	برف هم ببارد حسابست
کوسا یا زیق کاسِبدُور	کوسا، بیچاره کاسبست
چوخ قرض اونی باسبدُوار	خیلی قرض بار او شده است
الله یا قیش ویر گِنن	خدایا باران بده
نذریم قبول ایت گِنن	نذرمان را بپذیر
یاق، یا قیشیم سیله گِنه	ببار باران سیل جاری کن
یاق یتیمون بلگنه	ببار به بلّک یتیم
یاق صغیرون باغچه سنه	ببار به باغچهٔ صغیر
یاق قوجه نین دیمه سنه	ببار به دیمه پیر

این دسته با گرداندن کوسا و خواندن شعر، درخواست باران، جلو درب هر خانه توقف می کردند، و یکی از افراد آن خانه، ظرفی را پر از آب نموده و می آورد و روی کوسا می ریخت. و از خداوند بارش باران درخواست می کرد. در بعضی شهرستانها، درگز، کلات، شیروان، بجنورد، قوچان، اسفراین و غیره آش باران می‌پختند و در راه خدا، بین مستمندان و فقرا تقسیم می کردند، و معتقد بودند با پختن

آش نذری، در راه خدا (خدای یولی) و تقسیم آن باران می بارد .[۱]

مراسم باران خواهی در مناطق شهرهای جنوبی خراسان

طوایف، کاشمر، قاینات، بیرجند، گناباد و طبس و فردوس

در مناطق جنوبی خراسان، مترسکی را سَرِ چوب می کنند، و لباس ژنده بر آن می‌پوشانند و پیکره را در کوچه ها می گردانند و این شعر را می‌خوانند .

ای خـــدا بـــروک [۲] بـــروی او شـــلـــوک
تـلـوی مـا تـشـنـه شـده در کـوه دور پـشـتـه شـده
آب غـــدیـــرش مـــه یـــه چمچمه [۳] شیـرش مه یه
گـنـدم دِ زیـر خـاکـه از تـشـنـگـی هـلاکـه
یـا رب بـده تـو بَـروُ [٤] بـه حـق شـاه مـردو

در روستای های فردوس و طبس چنین می‌خوانند :

ای خـــدا بَـــروکْ بَـرون بـی پَـه یـوک [۵]
وَرچـو، چـوپـونوک [٦] وَر بـیـل دهـقـو نـوک
وَر شـاخ گـسـپـندوک [۷] وَر دُعـوی پـیـر مـردوک
یـا بـدهـد یـا نَـمـرِمْ [۸] یـا تخته پوست مَنِدزم [۹]

---

۱ ـ میرنیا، سیدعلی، همان کتاب ص ۳۰۹

۲ ـ چمچمه

۳ ـ ملاقه

٤ ـ باران

۵ ـ بی پایان

٦ ـ به چوب، چوپانک

۷ ـ گوسفندان

۸ ـ نمی روم

مراسم باران خواهی
در مناطق ترکمن نشین خراسان و دشت گرگان

یکی از مراسم ترکمن ها در ایّام خشک سالی و نیامدن باران «سوید قازان» است، و مراسم به این ترتیب است که آخوندی با عدّه ای از مردم به دَرِ خانهٔ مردم رفته شعر زیر را می‌خواند و صاحب خانه ضمن پاشیدن آب به روی آنها، مقداری قند، یا پول می‌دهد. شعر این است:

سوید قازنا، سوید قازَن یعنی = ای دیک بزرگ
سوید قازنا نا گرکْ = به دیک بزرگ چه لازمست
چیقیم، چیقیم، بیز گرگَ = بریم، ما لازم هستیم
آش بَشِردیم دُو شیردیم = آش پختم و کشیدم
یتیم اوغلان چاغِردیم = پسرهای یتیم را جمع کردیم
دویر مانی قایتما رام = سیر نکنم بر نمی گردانم
بیر اِشه جک گِتردیم = برای کاری آوردیم
آنگ دمانی گید ما رام = تا انجام نشود نمی رویم
بیر بُولَه جَک بولُوت گیتردیم = قطعه ای ابر آوردیم
یا قدر مانی گِتمرام = تا نباردنمی رویم
بِر انینگ اوغلی بولسون = آن را که می‌دهد خدا پسر بدهد
بِر مدینگ قیزی بولسون = آن که ندهد، خدا دختر بدهد
قوت قوتینی گور دینگمی = ابرها را دیدی
قوتا سلام بر دینگمی = به ابرها سلام دادی
شی آی دوغان باری = آی مردم
یاقین قاراسین گوردینگمی[1] = اثر باران را دیدی

---

۹ ـ می اندازم. همو: همان کتاب ص ۳۴۸

۱ ـ گلی، امین الله بررسی تاریخ ترکمن، نشر علم، تهران ۱۳۶٦ ص

توسل به قاتِقْلی امام (امام ماستی)
(عقاید طوایف کرد و ترک درگز)

در شمال غربی، محمد آباد، مرکز شهرستان درگز، و در دو کیلومتری غرب روستای ارتیان زیستگاه طوایف کرد ارتکان معروف به ارتیان، بقعه ای وجود دارد که بنای آن تشکیل شده از یک تالار و پشت آن دو اطاق یکی پیش بقعه و دیگری مقبره است، در این مقبره، قبری است که روی سنگ قبر نوشته شده «میر قاضی» ولی مشخص نگردیده که این شخص از امراست یا از مشایخ صوفیّه یا امام زاده، این مزار مورد توجه خاصّ مردم روستاهای اطراف می‌باشد، و در تابستان مردم به آن روی می آوردند، از قدیم عقیده دارند، کسی که به گلودرد و سرفهٔ شدید یا سیاه سرفه مبتلا باشد، و روی سنگ این قبر ماست بریزند و با زبان بلیسند، درد گلو و سرفهٔ آنها قطع شده و بهبود می‌یابد به این سبب این مزار را «قاتِقْ لی امام» یا امام ماستی، نام نهاده اند.۱

باورهای مردم خراسان

مشهد (طوایف مختلف)

۱ـ هر کس روز شنبه پیاز بخورد دولتمند خواهد شد

۲ـ اگر کسی دیر از مسافرت بیاید جارو را وارونه به قبله می گذارند تا زود بیاید

۳ـ روز یک شنبه هر کس به حمام برود، دیوانه خواهد شد

٤ـ هر کس شب جمعه ارزاق بخرد و بخانه ببرد برکت به خانه برده است.

۵ـ اگر الاغ نشسته عَرعَر کند. صاحبش خواهد مُرد

٦ـ دیدن اسب سفید در بیداری یا خواب مراد است.

---

۱ ـ میرنیا، سیدعلی، همان کتاب، ص ۱۸۹

قوچان (طوایف کرد - ترک گرایلی)

۱- وقتی افراد را می‌شمارند (یک کلوخ ... دو کلوخ ...) می گویند.

۲- اگر جارو به پای کسی بخورد یک سیخ از آن می کنند.

۳- جارو کردن را در شب بد می‌دانند.

٤- استکان را اگر روی نعلبکی وارونه بگدارند. نزد کسی به برند به آن شخص توهین کرده اند.۱

درگز (طوایف ترک، کرد، ترکمن)

۱- هر گاه مرغی مثل خروس بخواند، آن را شوم می‌دانند و خروس را می کشند و به مستحق می‌دهند.

۲- اگر پسر و دختر ته دیک بخورند، شب عروسی آنها برف خواهد بارید.

۳- روز چهارشنبه حمام رفتن و ناخن گرفتن را بد می‌دانند.

٤- هر گاه کف دست راست کسی بخارد پول پیدا می کند.۲

نیشابور (طوایف کرد، گرایلی)

در روستای باز نیشابور، رسم است که اگر هنگام درو، دروگرها به بوته گندمی برخورد کنند، که دارای دو خوشهٔ بهم چسبیده باشد آن بوته را درونکرده و رهایش می کنند، تا هنگامی که محصولات مزرعه درو شود، آنگاه صاحب زمین، گوسفندی را آورده و سه بار گرد بوته می‌چرخاند و سپس گوسفند را در میان مردم روستا تقسیم می کند، باری ها معتقدند که با این عمل یعنی (قربانی) برکت زمین برای سال آینده بیشتر و فراوان خواهد شد.۳

اعتقادات و رسوم ترکمن ها

۱- ترکمن های مالدار، هنگام نقل مکان از نقطه ای به نقطه دیگر، بعضی لوازم

---

۱ - شاکری، اترکنامه، امیر کبیر، تهران ۱۳٦٤ ص ۲۷٦

۲ - میرنیا، همان کتاب ص ۱۰۱

۳ -حسینی، سیدعلی اصغر، نیشابور، فرهنگ مردم، اطلاعات هفتگی ۳٤۸

سنگین بار خود را ، از قبیل هیزم و چوب زغال با خود حمل نمی کنند ، لوازم مزبور را در قبرستان می گذارند ، چون از قبرستان کسی چیزی سرقت نمی کند ، و آن اشیاء همانطور تا مراجعت صاحبش دست نخورده ، در آنجا باقی می‌ماند .

۲ـ تعدد زوجات نزد ترکمن ها بسیار شایع است ، اگر مردی با زن تازه ای ازدواج نماید ، وقتی نوعروس ، اول دفعه وارد خانهٔ شوهر می‌شود ، باید زن قدیمی تا چند قدم بیرون آلاچیق از او استقبال نماید ، و او را به آغوش کشد ، در این موقع زن قدیمی پای راست خود را روی پای چپ او قرار می‌دهد . این عمل کنایه از آن است که زن جدید ، همیشه زیر دست زن قدیمی واقع خواهد بود .

۳ـ ترکمن ها حتی الامکان از قاتل نمی گذرند و هر وقت ممکنشان شود ، و بطول هم بیانجامد قصاص خواهند کرد ، چنانچه قاتل هم دستگیر نشود از اقوام و طایفه ی قاتل بدست آن طایفه افتد قصاص خود را بعمل می آورند . چنانچه به اولادشان برسد ، حتی شخص قاتل از یک طایفهٔ دیگر باشد ، قدرت رفتن به کلبه حدود و میان آن طایفه مقتول را ندارد ، این آدم مجبور است یا فرار کند یا در مقام اصلاح بر آید . راه اصلاح این است ، بستگان قاتل ملتجی به مشایخ می‌شود ، و مشایخ هم با پیرمردان و بستگان طایفهٔ مقتول (کرّان) یعنی مشورت و صحبت می کنند و قول می گیرند . بعد با صاحبان خون راجع به خون بست صحبت می کنند ، پس از چند مجلس به نتیجه ای منتهی می‌شود . آن وقت پیرمردان نزد مشایخ قبیله آمده اظهار قبول می‌نمایند . سپس بوسیلهٔ مشایخ در حدّ قدرت و استطاعت قاتل ، خون بست می کنند ، پس از پرداخت وجه مورد توافق ، قاتل قرآنی بدست گرفته و شمشیری زیر قرآن وارد (اُبه) مقتول می‌شود . قران و شمشیر را جلوی آلاچیق صاحب خون گذارده و ریسمانی به گردن خود بسته ، سَر ریسمان را به درب آن آلاچیق می‌بندد و اظهار خجلت و ندامت می نماید ، بعد صاحب خون بیرون آمده شمشیر را بدست گرفته ، قاتل از زیر شمشیر می گذرد ، این یکنوع عجز است برای قاتل و طایفه ی او و افتخار جهت طایفه ی مقتول

بعد عمل ختم می‌شود.[1]

اعتقادات طوایف بلوچ

طوایف بلوچ مانند سایر طوایف ایرانی، اعتقادات و رسوم خاص خود دارند، که دیدن و شنیدن آنها بسیار جالب است.

۱- مردمان بلوچ، فرایض دینی را بوقت انجام می‌دهند.

۲- در حفظ و اجرای سنّت های قومی متعصّب هستند.

۳- دربارهٔ قصاص معتقدند که از موارد وجوب قتل یکی کشتن زانی است به دست هر یک از افراد خانواده یا طایفهٔ زانیه.

٤- داشتن تعدد زوجات و کنیز و غلام و شتر را از مراتب شخصیّت و بزرگی می‌شمارند.

۵- اعیاد مبعث و میلاد حضرت رسول اکرم (ص) را از اعیاد بزرگ می‌دانند، و مراسم آن را در مجالس عمومی خود که در مساجد برگزار می‌شود با بیانات ملّا قاضی دربارهٔ اهمیت بعثت و شخصیت پیغمبر اکرم (ص) و تلاشی که در رسالت خود و گسترش دین مبین اسلام به عمل آورده برگزار می‌نمایند، و در عید قربان و فطر هم مانند سایر مناطق ایران مراسمی همانند انجام می‌دهند.

عقاید و رسوم
طوایف بیرجند و قاینات

بین مردم بیرجند و قاینات رسم است، که در شب های ماه رمضان بعد از

---

۱ - میرنیا، سیدعلی، طوایف ترکمان ص ۱۳۵ - ۱۳٦ نقل از نخبه سیفیه، نشر تاریخ، تهران ۱۳٦۲ ص ٤۸

افطار ، عدّه ای از جوانان بَر دَر سَرای دوستان و همسایگان می‌روند و این ترانه را دسته جمعی به آواز می‌خوانند ، صاحب خانه به آنها نقل و نبات می‌دهد .

رمضو آمد با سیصد سوار
چُویه وَر دَشته که تو ، روزه بدار
روزه می گیرُم، لاغر می‌شُوُم
گر نمی گِرُم، کافر می‌شُوُم
رمضو آمد میهمنش کنی
بُز و بزغاله به قُربْنیش کنی
رمضو یارب، یارب رمضو
رمضو آمد ، خوشنوم خدا
ای سِرا از کِنَه دَلِن دراز
ما طمع دَرِم بشقاب پیاز
رمضو یارب، یارب رمضو
رمضو آمد ، خوشنوم خدا
ای سِرا از کِنَه زُو وَر باده
دو پسر دَرِه که نو دومادِه
ای سرا ، از کِنه خِش خِش می آید
طَبَق پسته و کشمش می آید
رمضو یارب، یارب رمضو
رمضو آمد ، خوشنوم خدا
ای سِرا از کِنَه حوضِ پر گِلُوُ
ما طمع دَرم بشقاب پُلُو
رمضو یارب، یارب رمضو ،
رمضو آمد ، خوشنوم خدا
بی بیوک وَرخِز تا سَحَر خُورِم
نُنْ پُلو ده با شکر خوریم
رمضو یارب، یارب رمضو
رمضوا آمد ، خوشنوم خدا [1]

معتقدات مذهبی
مردم طوایف خراسان

شبیه خوانی

یکی از معتقدات مذهبی مردم ایلات و طوایف خراسان به اجرای مراسم آن متعصب اند . بر گزاری مراسم تعزیه شهادت حضرت امام حسین (ع) در سال شصت هجری قمری در کربلا بوسیله سپاهیان یزید و یاران باوفای او و برادران و عزیزان آن حضرت است. در بر گزاری این مراسم سعی بر آن بود که وقایع روزانه صحرای کربلا

---

۱ ـ میرنیا، سیدعلی، سرزمین و مردم قاینات، هنوز چاپ نشده



تعزیه گردانان در لباس شبیه خوانی
از ایلات و طوایف درگز

را که از روز نهم محرم شروع و در دهم خاتمه یافته با شبیه خوانی برای مردم مجسم نمایند . باین لحاظ علاوه بر بستن مساجد و تکایا با پارچه های سیاه و بستن و برپا ساختن علم حسینی، از روز هفتم محرم در میادین شهرها و روستاها و صحن حیاط حسینیه و تکایا نشان دادن صحنه های حُزن انگیز وقایع کربلا با شبیه خوانی معمول بود ، ترتیب اجرای شبیه خوانی چنین بود که از سوم یا هفتم ماه محرم دسته های شبیه خوان که مخصوص این کار تعلیم یافته بودند و بیشتر آنها از اهالی، سبزوار ، سرولایت نیشابور بودند ، به شهرهای خراسان می‌رفتند ، هر دسته از شبیه خوان ها طبل و شیپور و قره نی هم همراه داشتند ، و در محلی که قرار بود شبیه خوانی نمایند ، طرف صبح یا بعد از ظهر شروع می کردند به طبل و شیپور زدن، در نتیجه مردم متوجه می‌شدند که در آنجا شبیه خوانی خواهد شد .

درمیدان، یا محوطه ای که شبیه خوانی در آن بر گزار می‌شد ، مردها و جوانان در یک طرف، و زنان و دختران در سمت دیگر به تدریج جمع می گردیدند ، و یک نفر از شبیه خوانان و یک نفر از معمرین و معتمدین محلی مأمور راهنمایی مردم می‌شدند ، و حفظ نظم محیط شبیه خوانی را بعهده می گرفتند .

هر یک از شبیه خوان ها ، نقش و وظایفی را بعهده داشتند . که تحت راهنمایی و رهبر تعزیه گردان، وظایف خود را ایفا می کردند ، لباس و هیئت آنها چنین بود .

۱ـ شبیه امام حسین (ع) مرد مسّن و خوش قیافه و دارای ریش بقدر یک قبضه و قبای راسته سفید به بر ، و شال و عمامهٔ سبزبه سر ، و عبای شانه زری به دوش، و غالباً نقاب بر چهره و نعلین زرد به پا بود . و در موقع جنگ زره و چکمه و شمشیر هم داشت.

۳ـ شبیه حضرت عباس (ع) برادر امام، جوان بلند قد و رشید و شانه پهن، و سینه فراخ ، و میان باریک، و زره بر تن، و کلاه خود پر دار به سر ، و چکمه به پا بود ، و شمشیر و سپر و نیزه در کمر و در دست داشت.

۳ـ شبیه حضرت علی اکبر پسر امام، جوان نوزده ساله و خوش قیافه و خوش قد و قامت، و زره بر تن، و عمامه به سر ، و شمشیر به کمر ، و سپر در دست و چکمه به پا بود .

٤ـ شبیه حضرت قاسم، برادرزادهٔ امام، از حیث صورت و لباس مثل حضرت

علی اکبر و از لحاظ سن کوچکتر از او بود.

۵ـ شبیه زنان (اهلبیت امام) پیراهن سیاه داشتند که تا پشت پا می‌رسید، و پارچه سیاه دیگری نیز بسر می‌افکندند، ٦ـ امیرهای مخالفین، مانند: ابن سعد و شمر و غیره با جبّه ترمه و عمامهٔ شال کشمیری، با زرق و برق، و شمشیر و زره در کمر و در تن، و چکمه به پا بودند.

۷ـ جنگجویان طرفین اعم از موافق و مخالف، همگی با زره و کلاه خود و ابلق و چکمه و شمشیر و نیزه بودند. و موافقین قبای سفید و مخلفین همگی قبای سُرخ در زیر زره می‌پوشیدند.

تمام این ها، گذشته از وضع متناسب، باید دارای صدای خوب، و باهوش می‌بودند. تا می‌توانستند وظیفه خود را در نقشی که دارند بخوبی انجام دهند.

در شبیه خوانی بیشتر جنبه های حزن آور قضیّه را در نظر می گرفتند، مقابله و محاصره، و رَجَزخوانی همه با شعر بیان می‌شد، که هر یک از زوی نسخه ای که مربوط به نقش خود، در دست داشت. مطلب را با شعر و آواز و آهنگ خوش می‌خواندند. و نظاره کنندگان را تحت تأثیر قرار داده و به گریه در می آوردند.

نعش سازی

تا چند سال قبل در شهرهای خراسان میان مردم ایلات و طوایف بخصوص، ترکان رسم بود. که روز سوم عاشورا، نعش شهدای کربلا را می‌ساختند، و روی تخته ها می گذاشتند. و سرهای شهدا را نیز که از گچ ساخته و چشم و ابرو و بینی و گوش و دهن درست کرده و رنگ آمیزی کرده بودند (ساخت کربلا و مشهد) به سَرِ نیزه ها می کردند و پیشاپیش نعش ها حرکت می‌دادند، تعزیه داران روز دوازدهم محرم از تکایا و مساجد به سوی میدان حسینیّه روان می‌شدند و شبیه اسیران کربلا، زنان و دختران را با غل و زنجیر به دست و پا سوار بر شتران می کردند و همراه نعش ها و سرها می‌بردند.

ساختمان نعش ها چنین بود: که به قد و قوارهٔ یک نفر مرد پارچهٔ سفیدی را

مانند کفن تا زانو می‌دوختند و قسمتی از بُریدگی گردن گوسفند را که خون لخته شده و خشکیده بود به گردن نعش بجای گردن بریده شده آن نعش با همان پارچه می‌دوختند. بطوری که بیننده تصوّر می کرد. سر انسانی است بریده اند و گوشت خون آلود گردن دیده می‌شود. و کسانی را که نقش نعش را به عهده می گرفتند. و در این کار سابقه و تجربه داشتند، میان این پارچهٔ دوخته شده جا می‌دادند. بطوری که سر او در ابتدای بدنهٔ نعش و زیر گوشت گردن گوسفند زیر پارچه پنهان بود. و فقط سوراخی برای تنفّس تعبیه می کردند. و او روی تخته (تابوت) دراز می کشید. و از طرف سر گردن بریده و دست های خوابیده در طرفین نعش دست انسانی و پاها از زانو، از زیر کفن بیرون و لخت و پای انسانی بود. و روی سینه و اطراف بدن چند جا را با جوهر یا خون گوسفند بصورت لکّه های خون رنگین می کردند. و چند چوب باریک را هم جای لکّه های خون رنگین می کردند و چند چوب باریک را هم جای لکّه های خون می‌دوختند که از دور چنان دیده می‌شد که جنازهٔ واقعی انسانی سربُریده و تیرهای زیادی به بدن خورده را، روی تابوت حرکت می‌دهند، و سرها هم نقاشی شده و بیخ گلو بریده و خون آلوده شده بود که از دور مانند سَرِ آدمی بود و هر یک شبیه صورت یکی از شهدا ساخته شده بود و از گلو به نیزه می کردند و همراه هر نعش یک سر حرکت می‌دادند.

این نعش ها در مدت جریان عزاداری که حدود دو ساعت به طول می‌انجامید. چنان نقش خود را بدون کوچکترین حرکت انجام می‌دادند که قابل تعجّب و حیرت بود.

یکنفر را هم به صورت شیر در می آوردند. و لباسی از پارچهٔ زرد، که سر و گوش و دست و پا و دُم و چشم و زبان مانند شیر درست می کردند و می‌دوختند. آن کس که نقش شیر را داشت، میان این جلد شیر می‌رفت و او را هم روی تخته ای متصل به نعش ها حرکت می‌دادند، شیر روی نعش ها در حرکت بود. و روی هر نعشی روی زانوها بلند می‌شد و رو به جمعیت با دو دست به سر خود می‌زد، و گاهی هم خاک و کاه که روی تخته ها ریخته بودند به سر و صورت خود و عزاداران می‌پاشید. امروز



محرم در مشهد. عزاداران در لباس عزاداری.

از، سفرنامه خراسان و سیستان

شبیه خوانی و نعش سازی متروک شده است [1]

ب ـ وضع اجتماعی مردم ایلات و طوایف خراسان و آداب سنّت های قومی و قبیله ای.

تا چند سال قبل مردم مناطق مختلف خراسان، وضع اجتماعی و سنّت های ایلیاتی خود را حفظ کرده بودند. مثلاً:

۱ـ دختر به غیر طایفهٔ خود به زنی نمی دادند.

۲ـ در برگزاری مراسم مذهبی آیین سنّتی خود را اجرا می کردند.

۳ـ در مجالس جشن و عروسی لباس سنّتی خود را به بر می‌نمودند و زینت و آلات مرسوم قومی را به گردن و دست و سینه می آویختند.

٤ـ در میان خود با زبان طایفه ای خود (ترکی، کردی، ترکمنی، فارسی) صحبت می کردند.

۵ـ در برگزاری مراسم فوت، کفن و دفن، مجالس ختم و یادبود، مطابق آیین مذهبی خود عمل می کردند.

٦ـ بیشتر اختلافات خود را با میانجیگری ریش سفیدان و بزرگان طایفه بطور کدخدا منشی حل و فصل می‌نمودند.

۷ـ در مراسم شادی و عزا غذاهای خاص ایل و طایفه خود را می‌پختند و به ترتیب آیین ایلیاتی پذیرایی می کردند.

۸ـ در مراسم کشتی و رقص و اسب دوانی هر ایل طبق سنت قومی خود برنامه اجرا می‌نمود.

امّا امروز، در اثر اختلاط طوایف به سبب هجوم از روستاها به شهرها، مردم سکنه مراکز بخش ها و شهرها در اکثر آیین ها و سنت ها یکسان عمل می کنند و زیاد پای بند به رعایت رسم و رسوم قومی نیستند، و فقط در روستاها که هنوز با شهر و

---

۱ ـ برگرفته از ایلات و طوایف درگز، تألیف نگارنده، چاپ دوم صص ۳۲۳ ـ ۳۳۲

شهرنشینان زیاد ارتباط ندارند. همان عادات و رسوم قومی را تا حدّی رعایت کرده و محفوظ نگه داشته اند. که به بعضی از آن ها در این جا اشاره می‌شود.

لباس سنّتی زنان طوایف ترک خراسان

۱ـ روسری یا یالیق yailiq، از پارچهٔ نازک ساده یا گلدار، نخی و ابریشمی، که دولتِ آن زیر گلو با سنجاق قفلی بسته می‌شود.

۲ـ دستمال ابریشمی سیاه روی یالیق به سر می‌بندند.

۳ـ پیشانی‌بند که حاشیهٔ پایین آن سکه دوزی شده، در جشن ها و عروسی ها به پیشانی می‌بندند.

٤ـ پیراهن، از پارچهٔ نخی یا ابریشمی ساده یا گلدار یقه باز و طرفین یقه یراق دوزی و سکه دوزی شده تا روی ران، و دامنه پیراهن با دو ردیف یراق دوزی شده به تن می کنند.

۵ـ شلوار یا شلیته shlitc چین دار، از پارچهٔ چیت گلدار تا زانو، و حاشیه دامن در دو ردیف یراق یا نوار دوزی می‌شود.

٦ـ شلوار یا نظامی، از پارچهٔ سادهٔ مشکی از زیر شلیته به تن می کنند.

۷ـ جلیقه، روی پیراهن بجای بلوز از پارچهٔ نازک ساده.

۸ـ کلیجه یا kolaǰe یَل از پارچه مخمل ساده یا گلدار که دور یقه و دامنه آن و سر آستین در دو ردیف یراق دوزی می‌شود، کلیجه را در جشن ها و عروسی و رقص ها به بر می کنند. لباس مردان طوایف ترک همانند لباس شهر نشینان است.

لباس زنان طوایف ترکمن

۱ـ پیشانی بند ـ از پارچهٔ سُرخ گلدار که به اندازهٔ سر دوخته می‌شود و بر روی روسری نقش داری به سر می‌بندند.

۲ـ روسری گلدار پارچه ای یا ابریشمی بنام پوبک یالق popck yaleq به سر می‌اندازند .

۳ـ پیراهن که آنرا کوینک koynak می‌نامند از پارچه گلدار یا ساده طرفین یقه پیراهن قلابدوزی شده و دو طرفش از بالا بوسیلهٔ گل یقه نقره یا طلا بسته می‌شود ، حاشیه یقه و حاشیه سر آستین ها با نقش و نگار زیبا و ظریف سوزن دوزی گردیده و دامن آن تا پایین تر از زانو می‌رسد .

٤ـ شلوار که آن را بلق Baleq می‌نامند ، از پارچهٔ ساده و گشاد و لیفه دار ، و خشتک آن از پارچهٔ نقشین محکمی ، دوخته شده ، از زانو به پایین با پارچه ، آستردوزی و سوزن دوزی شده ای درست گردیده ، که از زانو گشاد و طرف ساق پا تنگ است ، قسمت مُچ پا با نقش و نگار بسیار زیبا سوزن دوزی شده ، زنان ترکمن به این دلبستگی دارند .

٤ـ نیم تنه یا چُود eaved از مخمل سبز یا آبی سیر و آستر چیت گلدار که آستین کوتاه دارد و دور آستین و روی دامن سکه دوزی شده .

۵ـ کفش زرد ، یا سفید ساده چون نعلین با جو اب معمولی .

٦ـ کلاه ـ نقش های سوزن دوزی را در کلاه دختران بکار می‌برند ، این کلاه ها را دختران تا وقتی که هنوز شوهر نکرده اند بر سر می‌نهند ، و موهای آنان از زیر این کلاه که به آن بُرک Borok می‌نامند با چهار رشته گیسو در جلو شانه و روی سینه آویخته اند ، همین دختران ، وقتی که عروسی می کنند کلاه را از سر می گیرند و در ازاء آن یک پیشانی بند بر سر می‌نهند .

لباس مردان ترکمن ، از جامه های ترکمنی فقط کلاه پوستی ، و بالا پوش پوستین باقی مانده است و گرنه ، پیراهن و کت و شلوارشان همان است که مردم شهرها می‌پوشند ، و چاروقی بپا می کنند ، از پوست گاو یا شُتر ، و یک جفت پاپیچ سفید دور پا می‌پیچند .

لباس مردان تیموری

۱ـ دستار سفید و پُر پیچ بر سر باتحت الحنکی که پشت سر می‌اندازند .



لباس مردان ایل تیموری جام و باخرز
(عکس از نمایشگاه فرهنگ)

۲ـ پیراهن گشاد و بلند از پارچهٔ ساده سفید چلوار تا برابر زانو.
۳ـ نیم تنه (کت) اغلب جلیقه روی پیراهن.
٤ـ شلوار پُرچین و پُف کرده از چلوار دم ساق یا تنگ تر.

لباس زنان و مردان
طوایف کرد خراسان

لباس سنّتی زنان ایلات و طوایف کرد عبارتند از:

۱ـ روسری یا باشْلُقْ که یک لت آن را یاشماق کرده «روی دهن و بینی» را پوشانده و پشت سر می‌اندازند و لت دیگر به پشت می آویزند.

۲ـ دستمال و پیشانی بند که روی روسری به سر می‌بندند و پیشانی بند در جشن ها و عروسی ها دارای آویزهای ریز نقره یا سکه دوزی است.

۳ـ پیراهن کوتاه از پارچه های گلدار که دور یقه و دامن آن سوزن دوزی یا یراق دوزی و سکه دوزی می کنند.

٤ـ شیلوار یا پاچین، از پارچه های گلدار یا قدکی کرباسی که پایین پا دو ردیف نوار یا یراق دوزی شده است.

۵ـ کلیجه یا کُت از پارچه های مخملی یا ابریشمی ساده یا راه راه که دور یقه و سر آستین آن یراق و سکه دوزی شده است.

٦ـ جوراب و کفش معمولی (نمونه لباس زنان کرد را در این کتاب می‌بیند)

لباس مردان کرد

لباس مردان کرد به جز کلاه، که اغلب طوایف کرد، در صحرا و روستاها پارچه یا شال سفید دور سر می‌پیچند، و یا کلاه پوستی یا پشمی بافتنی به سر می گذارند، همان کت و شَلوار معمولی است. فقط در زمستان پالتو بر ک بافت زنان خود معروف به چوخا به تن می کنند یا پوستین به دوش می‌اندازند.

مالداران که دائماً صحرا گردند کفش چاروق به پا می کنند و پاتاوه به ساق

پا می‌پیچند.

لباس زنان بلوچ

زنان بلوچ به لباس سنّتی خود علاقمنداند و بدان دلبستگی دارند. معروف است که لباس بلوچان همان لباس ساسانیان است.

۱ـ جامک jâmag ـ پارچه هر چه باشد ـ یک پیش سینه دست دوزی شده دارد که، جیگ jig یا زیگ می‌نامند و یک جیب بزرگ از روی شکم تا لب دامن به اسم گومتان، guamtân و دو تا سر آستین به اسم آستیگ asting علاوه بر این روی درزهای جامگ را که سرپگ sarpag می گویند، شیرازه دوزی می کنند و حاشیهٔ دامن نواری گلدوزی است به اسم پیت pit.

۲ـ تگو Taku چارقد

۳ـ سریک ـ sarig، روسری بزرگتر از چارقد.

٤ـ پاجامگ pajâmag شلوار که حاشیهٔ دم پای آن گلدوزی است. پارچه شلوار از جنس مرغوب انتخاب می‌شود.

۵ـ پوزار pawzar ـ پاافزار (کفش).

٦ـ کرو karyaw ـ جوراب.

۷ـ قبای زنان بلوچ ـ شاهکار سلیقه، دقت پشتکار و ذوق آنان است با طرحی ساده با آستین های بلند و یقه گرد می‌باشد.

۸ـ کفش ـ یکی کفش بومی به نام پورگ purg و دیگری صندل و چرمی می‌باشد.[۱]

پوشاک مردان بلوچ

۱ـ سربند ـ یالانکی lânky پارچه ای است تقریباً به طول دومتر و معمولاً ساده

---

۱ ـ برگرفته از کاظمیه، چاپای اسکندر، جاویدان، تهران ۱۳۵٦ ص ۱٤۳ و ۱٤۷

و نازک می‌باشد و آن را همانند عمامه به دور سر می‌پیچند .
۲ـ پیراهن ـ مردان بلوچ از دو نوع پیراهن استفاده می کنند یک نوع آن دارای آستین بلند و مُچ دار و یقه بر گردان است که چا کی نسبتاً بلند در دو پهلو دارد و نوع دیگر با آستین کوتاه سه ربعی و یقه بدون بر گردان می‌باشد .
بر این پیراهنها معمولاً جیبی تعبیه می کنند . جنس پارچه آن از کتان و بیشتر به رنگهای سفید کرم و طوسی است.
۳ـ شلوار ـ مردان بلوچ همانند مردان کرد شلوار گشاد با دمپای تنگ دارند . دور کمر آن حدود پنج متر و لیفه ای است.
٤ـ کفش ـ سه نوع است، کفش بافته شده از گیاه و کفش از چرم و از نوع صندل و تسمه دار سوم مجلل و زیبا که با نخهای ابریشمی الوان روی آن را نقش بندی و تزیین می کنند ۱

سنّت های ملّی

شب چلّه ـ شب چلّه نخستین شبی است که در آن مردم، فصل پائیز را پشت سر گذاشته و می‌خواهند با چهرهٔ غم انگیز زمستان روبرو شوند . وقتی است که میوه های خوش طعم و متنوع تابستان و پائیز به اتمام رسیده و معدود از آنها باقی نمانده و شب مزبور از بلندترین شبهای سال است. شب چله را چهله هم می گویند یعنی آغاز چهل روز چهله بزرگ
از قدیم در خانواده های ایرانی رسم است که در این شب اقسام میوه و تنقّلات را تهیّه کرده و دور هم جمع می‌شوند تا ضمن گفت و شنود از میوه و تنقلات میل کنند و هم با آنها وداع نمایند ، در میان میوه ها ، هندوانه بیش از همه مورد توجّه عوام است. می گویند در شب چلّه باید هندوانه خورد و پوست آن را به پشت بام همسایه انداخت تا اگر او استطاعت خرید هندوانه را نداشته باشد پوست هندوانه را بتراشد و بخورد . (مردم اعتقاد دارند) هر کس در شب چلّه هویج و گلابی و انار و زیتون سبز بخورد

---

۱ ـافشار (سیستانی) ایرج، ایل ها ... ج ۱ ص ۹۷۱

در تابستان سال بعد از گزند جانوران بویژه نیش عقرب درامان خواهد بود. از مراسم زیبا و پسندیده این شب فرستادن خوانچه میوه است از طرف داماد برای عروس ... در این خوانچه ها هفت رنگ میوه، انار، انگور، پرتقال، خربزه، سیب، گلابی، هندوانه، می گذارند و میوه ها را با پرهای بلند رنگین معروف به پَر مرغ عدن می آرایند، و بوسیلهٔ طبق کش به خانه عروس می فرستند ۱ شب چله آش رشته هم می‌پزند کنایه از آن است که آش جای خالی میوه های پائیزی است.

یُوور (یاوری)

یکی از سُنَن خوب و پسندیده در میان ایلات و طوایف خراسان آنست که در موارد خاصی به مناسبت های مختلف نسبت به هم تعاون اجتماعی به عمل می آورند و نام آن را از قدیم (یُوور) یا یاوری می گویند و ترتیب اجرای آن دربارهٔ اشخاص چنین است.

۱ـ خانواده ای از فامیل یا همسایه یا دوست که سرپرست خود را از دست داده و به تنهایی قادر به انجام کار مورد نظر نمی باشد.

۲ـ خانواده هایی که بی بضاعت اند و قادر به پرداخت هزینه انجام کار را نداشتند.

کارهایی که با کمک دسته جمعی به عنوان یُووَر انجام می‌شد.

۱ـ کولیدن تاکستان ـ در فروردین ماه تمام مردان و جوانان ایل و طایفه بین یک روز تا سه روز به کمک یکی از بستگان یا دوستان مشمول این نوع کمک می‌روند، و از صبح تا غروب با بیل به کولش باغ میمی می‌پردازند و آنرا تمام می کنند. در آن چند روز، خانوادهٔ کمک گیرنده مؤظف بود چایی و ناهار کمک کنندگان را در محل کار تهیّه و از آنها پذیرایی نمایند.

---

۱ ـ برگرفته، از عقاید و رسوم مردم خراسان، شکورزاده ص ۲۲۶ ـ ۲۲۸ و ایلات طوایف درگز تأیف نگارنده ص ۳۳۸

۲ـ انگور چینی ـ در موقع انگورچینی، زن و مرد و دختر و پسر خانواده های قوم و خویش و دوست و همسایه به باغ انگوری کمک گیرنده می‌روند، و به چیدن انگور باغ کمک می کنند، انگورها را به سبدهای مخصوص می‌چینند و می آورند، روی تختی که جهت خشکاندن انگور در یک زمین مسطحی درست و روی آن را کاهگل مالی نموده اند می‌ریزند تا در حرارت تابش آفتاب خشک شود

۳ـ درو کردن گندم یا جو و خرمن کردن آن هم از همین موارد است.

٤ـ در عروسی های و ختنه سوری ها، مدعوین هر یک مبلغی پول نقد به سینی که محتوی نقل در مجلس گذارده اند می‌ریزند و نقلی از سینی برداشته به دهان می گذارند و مبارک باد می گویند، مسئول آن سینی نام و مبلغ پرداخت کننده را در صورتی می‌نویسد پس از ختم مجلس مبلغ جمع شده با سیاهه مربوط به صاحب جشن تحویل می‌دهد، اکثراً در این قبیل جشن ها پس از پرداخت هزینه های مربوط به برگزاری مراسم مبلغ قابل توجهی برای صاحب مجلس باقی می‌ماند که خود کمک مؤثری برای جلوگیری از احتیاج به قرض کردن و نسیه آوردن از بقال و تاجر از همه مهمتر کسب سرمایه برای داماد جهت زندگی نوین می‌باشد.[1]

آیین چهارشنبه سوری
میان ایلات و طوایف خراسان

یکی از سنت های باستانی مردم ایران برگزاری رسم چهارشنبه سوری بود، آداب اصلی چهارشنبه سوری در سراسر ایران و میان کلیه اقوام ایرانی یکی است، ولی در برخی از شهرها میان بعضی از طوایف سنت های کوچکی بدان اضافه شده، این آداب وسنت ها را بطور خلاصه می‌توان چنین شرح داد.

۱ـ آتش افروزی ـ زیباترین و قدیمی ترین آداب مربوط به چهارشنبه سوری، برافروختن آتش و جستن از روی آنست، این کار در عصر سه شنبه آخر سال

---

۱ ـ نقل از ایلات و طوایف درگز تألیف نگارنده ص ۳۳۷

که فردایش چهارشنبه است انجام می‌شود، باید اشاره کرد که تمام آداب و سنت های چهارشنبه سوری در شب چهارشنبه آخر سال برگزار می‌شود. آتش را در حیاط خانه و یا در کوچه و یا یک میدان باز، و با گذاردن سه کوپه بوته، روشن می کنند و در حین جستن از روی آتش می‌خوانند.

زردی مـن از تـو سُرخی تو از من

کوزه شکنی - باز از مراسم مخصوص چهارشنبه سوری آن بود که کوزه ی کهنه ای از پشت بام به کوچه می‌افکندند و می گفتند درد و بلام بره توی کُوزه و بره توی کوچه بااین توضیح که در مناطق ترک نشین این گفته ها با زبان ترکی یا ترکمنی بیان می‌شد.

آجیل چهارشنبه سوری - رسمی که از قدیم در میان مردم ایران متداول بود. تهیّه و خوردنِ آجیل چهارشنبه سوری است، این آجیل شور و شیرین، به مانند آجیل مشکل گشاست، یعنی علاوه بر مواد اصلی بو داده می‌شود آجیلْ، برگه ی هلو، و زرد آلو، قیسی، کشمش سبز، مویز، باسلق، پسته و بادام و فندق تهیّه این آجیل را برای استجابت یک مراد نذر می کنند، خوردن این آجیل در شب چهارشنبه سوری به اعتقاد باعث شگون و خوش یمنی است. ۱

فالگوشی - دیگر از مراسم مربوط به چهارشنبه سوری، فالگوش است، بدین معنی، کسانی که حاجتی دارند، نیّت می کنند، و سَر چهارراه و یا در معبدی به فالگوش می‌ایستند، و به حرف نخستین عابری که از کنار ایشان می گذرد توجه می کنند، و هر کلام که از دهان او درآید، در استجابت مراد خود به فال بد یا فال نیک می گیرند، اگر گفتهٔ عابری موافق با آرزوی صاحب حاجت باشد آن آرزو را برآورده شده می‌دانند، بعضی ها به جای رفتن به چهارراه و معابر، این کار را در پشت دَرِ اطاق هم انجام می‌دهند و نخستین سختی که از پشت دَرِ اطاق شنیدند به فال بد و یا خوب در اجابت حاجتشان فرض می کنند.

سفرهٔ هفت سین - روز آخر سال، به هنگام تحوّیل سال جدید سفره ای سفید یا نقشه دار در وسط اطاقی می‌اندازند، و روی آن قرآن و آئینه و لاله های آویز

---

۱ - گرگانی، امیر فریدون، گاهنامه نوروز، ص ۹۵ - ۹٦

دار یا شمعدان با شمع های روشن و تنگی بلور با آب و ماهی، یک قرص نان، نقل و نبات و شیرینی و آجیل و هفت خوراکی که اسم آنها با سین شروع می‌شود، مانند، سنجد، سمنو، سرکه، سیب، سبزی، سیر، سپستان، سماق می چینند.

ابوریحان بیرونی، در آثار آورده که، هفت سین، عبارت از هفت قسم سبزه بوده که سَرِ هفت استوانه در کنار خانه، به نوروز سبز می کردند.[۱]

مراسم تحویل سال

نزدیک سال تحویل افراد خانواده، هر کاری را که بدست دارند ترک می کنند و لباس نو می‌پوشند و دور سفرهٔ هفت سین می‌نشینند. اعلام سال تحویل در مرکز و مراکز استان ها شلیک توپ در تلویزیون و رادیو در شهرهای کوچک با نواختن طبل و نقاره و از رادیو به مردم اعلام می گردد.

موقع سال تحویل این دعا را می‌خوانند.

«یا مقلب القلوب و الابصار و یا مدبر اللیل و النهار یا محول الحول و الاحوال حولنا احسن الحال»

بمحض اعلام سال تحویل به قرآن آئینه و آب و سبزه نگاه می کنند و سال نو را بهم تبریک می گویند و بزرگترها به کوچکترها عیدی می‌دهند.

جشن میر نوروزی
میان طوایف خراسان

از جمله رسوم قدیم، مربوط به جشن میر نوروز است، و این رسم پادشاه نوروزی تا همین اواخر در ایران معمول بود و در بعضی از نواحی ایران آثاری از آن

---

۱ ـ آثار الباقیه، ترجمه دانا سرشت، ص ۲۴۵

باقی بود . شادروان، علامّه محمد قزوینی درباره میر نوروزی، با استناد به این شعر حافظ می‌نویسد :

سخن در پَرده می گویم چو گل از غنچه بیرون آی

که پیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی

تعبیر این عبارت است از پادشاهی یا امیری یا حاکمی موقتی که سابقاً در ایران رسم بود و در ایّام عید نوروز محض تفریح عمومی و مضحکه او را بر تخت می‌نشانده اند . و پس از انقضای ایّام جشن سلطنت او نیز به پایان می‌رسیده است، و گویا پادشاه حقیقی محض مطابقت سنّت عمومی در آن چند روز، خود را بر حسب ظاهر از سلطنت خلع می کرده است و نام پادشاهی را با جمیع لوازم ظاهری آن از فرمانروائی مطلق و اطاعت عموم عمال دولت، از کشوری و لشگری از اوامر و نواهی او به یکی از مردم واگذار می‌نموده است. این شخص مسخره در آن چند روز به یک نوع سلطنت دروغی صوری محض که واضح است، جز تفریح و سخریّه و خندهٔ و بازی هیچ منظور دیگری در آن بین نبوده انجام می‌داده است. احکامی صادر می‌نموده، عزل و نصب و توقیف و حبس و جریمه و مصادره می کرده است. و پس از چند روزی سلطنت کوتاه او، به پایان می‌رسیده است. بدین مناسبت، تعبیر پادشاه نوروزی یا میر نوروزی کنایه شده است. از پادشاهی که مدت سلطنت او بسیار کوتاه و فرمانروائی او بسیار متزلزل و بی اساس باشد . قزوینی سپس اضافه می‌نماید :

یکی ازدوستان موثق نگارنده، از اطبّای مشهور که سابقاً در خراسان مقیم بوده اند، در جواب سؤال من از ایشان، در این موضوع چنین مرقوم داشته اند :

«در بهار ۱۳۰۲ خورشیدی برای معالجه ی بیماری به بجنورد محل سکونت طوایف ترک و کرد » رفته بودم. از اوایل فروردین تا چهاردهم فروردین آنجا بودم. در دهم فروردین دیدم، جماعت کثیر سواره و پیاده می گذشتند، یکی از آنها با لباس های فاخر، بر اسب رشیدی نشسته و چتری بر سر افراشته بود . جماعتی هم سواره در جلو و عقب او روان بودند . یکدسته هم پیاده بعنوان شاطر و فراش، که بعضی چوب در دست داشتند، در رکاب او، یعنی پیشاپیش و در جنبین و در عقب او روان بودند . چند نفر هم چوبهای سفید در دست داشتند . که بر سر هر چوبی، سَر حیوانی از قبیل سر گاو و یا گوسفند بود، یعنی استخوان جمجمه ی حیوانی و این رمز آن بود، که

امیر از جنگی فاتحانه برگشته، و سرهای دشمنان را با خود می آورد، دنبال این جماعت، انبوه کثیری از مردم متفرقه ی بزرگ و خرد روان بودند. و هیاهوی بسیار داشتند.

تحقیق کردم، گفتند که در نوروز، یک نفر امیر می‌شود و تا سیزدهٔ عید حکم فرمای شهر است، به اعیان و اعزه ی شهر حواله ی نقدی و جنس می‌دهد، که همه کم یا زیاد تقدیم می کنند، به این طریق که مثلاً: حکمی می‌نویسد، برای فلان متعین که شما باید صدهزار تومان بدهید، البته مفهوم این است که صدتومان بدهید، این صدتومان را کم و زیاد می کردند و چیزی گرفته می‌شد. بعد از تمام شدن سیزده عید دوره ی امارت او به سر می آمد.[۱]

این سنّت، در ایام نوروز، در تمام مناطق خراسان با مختصر تفاوتی اجرا می‌شد، جالب آن بود که حکم میر نوروز دربارهٔ عموم حتی حاکم محل قابل اجرا بود، و در اجرای احکام میر نوروز تا سیزدهم فروردین چون و چرائی وجود نداشت. اما امروز در شهرها متروک شد و فقط در روستاهای دورافتاده و میان طوایفی که به حفظ سنت های ملّی تعصب دارند هنوز رایج است.

حکومت زنان در نوروز

در دهکده‌بی مرغ‌نزدیک گناباد (خراسان) از روز نهم فروردین تا روز سیزدهم، در این دهکده، حکومت و اختیارات به دست زنان می‌افتد، هیچ مردی، حق ندارد از خانه خارج شود، و اگر خارج شود، زنان او را تنبیه می کنند. خود زن ها، وسایل و مایحتاج را تهیّه و زندگی را اداره می‌نمایند. علاوه بر آن به بازیها و ورزش های گوناگون می‌پردازند. و اغلب روز را در خارج از خانه می گذرانند. اسب سوار می‌شوند و می‌تازند و از روز سیزدهم به خانه برمی گردند و می‌شوند همان زن تسلیم و سر به زیر، این تحکّم به مرد را، در این سه چهار روز قبل از سیزده آنقدر جدّی

---

۱ ـ قزوینی، محمد، مقاله میر نوروز، مجله یادگار سال ۲ شماره ۳ ص ۷۰ ـ ۷۱

می گیرند که واقعاً بیشتر اوقات مردی جرأت نمی کند از خانه خارج شود ۱.

جشن نام گذاری نوزاد
در خراسان

یکی از سنّت های کهن ایرانیان، نام گذاری نوزاد است که در شب ششم تولّد نوزاد ، در خانهٔ زائو جشنی برپا و طی مراسمی نام نوزاد را می گذاشتند . بعد از اسلام این آیین توام با آداب مذهبی شده است. در کتاب عقاید و رسوم، مردم خراسان آمده:

«شب ششم تولّد نوزاد از مهمترین و پرهیجان ترین شبهاست در این شب عدّه ای از خویشان زائو ، از زن و مرد ، دور تا دور اطاق می‌نشینند وتا صبح بچّه دست به دست می کنند ، و شعر و ورد و دعا می‌خوانند . و هر چند لحظه یک بار دایره می‌زنند و بشدّت ... و صدا راه می‌اندازند ، تا اجنّه بترسند ، و به اطاق زائو نزدیک نشوند . زیرا عقیده دارند که شب شش، شب بسیار پر خطری است، در این شب اجنّه به هر حیله ای که ممکن است به اطاق زائو داخل می‌شوند . و نوزاد را با همزادش عوض می کنند ، برای رفع این خطر و دور کردن جنیّان از اطاق زائو ، به حیله ها و وسیله های متعدد متوسل می‌شوند ، به این معنی که اوّل، بدن و صورت نوزاد را با باروت سیاه می کنند ، و طفل را به هیأتی مکروه و زشت در می آورند . تا اجنّه از دیدنش بترسند و رم کنند ، یا لااقل از او بیزار شوند و به عوض کردن او رغبت ننمایند ، پس از آن مقداری باروت و طرقه در آتش می‌ریزند و همه جا را از دود آکنده و سیاه می کنند ، تا اجنّه از صدای انفجار طرقه و دود و غبار باروت وحشت کنند ، و از آن حدود بگریزند . علاوه بر آن مقداری آهن پاره و سیخ و پولاد نیز در آستانهٔ در می‌ریزند ، سپس سپند در آتش می‌ریزند ، بعد قدری نیل با تنزرو و جزوار مخلوط کرده می کوبند . و در آب می‌ریزند و با مایع آنها دست و پاهای نوزاد را به رنگ

---

۱ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، خاتون هفت قلعه، امیر کبیر چاپ دوم و شکورزاده، ابراهیم، همان کتاب ص ۶۰۶ ـ ۶۰۷

نیلی تُند درمی آورند . آنگاه قطعه نخی که از پشم شتر یا موی بُز تافته باشند به بازوی طفل می بندند ، و یک نخ سه رنگ به مچ دست زائو می‌زنند تا آل از سوزن ها بترسد و به آنها نزدیک نشود . در این موقع ، یکی از زنان حاضر در مجلس مقداری برنج در کف دست می ریزد و دعای هفت قل «سورهٔ قرآن که با قُل شروع می‌شود » می‌خواند و روی برنج ها می‌دمد و دور اطاق می‌ریزد . تا آل از حصار نگذرد و به بچه نزدیک نشود . و یک قرص نان را هم بر می‌دارد و روی آن روغن و شکر می‌مالند و با یک کوزه پر آب بالای بام خانه می‌برند . و روی در ورودی اتاق زائو می گذارند . به اعتقادآن که اگرآل بخواهد از بام خانه در آید ، چشمش به نان روغن و کوزه آب بیفتد و از خود رفع گرسنگی و تشنگی نماید و دیگر به جگر زائو میل نکند . بعد آخوند محله یا یکی از مردان مؤمن بچه را در بغل می گیرد و در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه میگوید و به میل وانتخاب خود نام یکی از ائمه را روی بچه می گذارد . (پسر ، علی ، حسن و حسین و دختر ، فاطمه ، زهرا ، سکینه) بعد از انجام مراسم فوق ، نوزاد را ، اززیر پای هفت دختر نابالغ رد می کنند ، و چند عدد چشم گوسفند قربانی و ناخن گرگ و استخوان شیر و شاخ مار و پنجهٔ کفتار به نخ کشیده از گردن بچّه می آویزند تا از شرّ اجنه کاملاً محفوظ بماند . آن وقت ، غربال به اتاق می آورند . طفل را همچنان که در قنداق است ، با مقداری زغال و یک قرص نان و یکعدد سکّه رایج کشور در غربال می گذارند . تا سپیده دم ، دست به دست می‌چرخانند و این اشعار را می‌خوانند .

بچّه بچّه ماهه بچّه — خدا نگهدار بچّه
هر که خوره نان بچه — دعا کنه جون بچّه
بگیر بچه رَ — بگیر بچه رَ

و بعد به دست دیگری می‌دهند ، و آن شخص شعر زیر را می‌خواند

بـچــه ای درم یــگـــانــه ‌‌‌ کـــوک ۱ مــیــون خــانــه
گـگـر گـگـر مـی‌خـوانـه ‌‌‌ چـشـمـش بـه تـو مـمـانـه ۲

او بچّه را بدست دیگری می‌سپارد . نفر بعدی هم این شعر را می‌خواند

بـچــه ای درم یــگـــانــه ‌‌‌ کـــوک مــیـــون خـ... ــه
گـگـر گـگـر مـی‌خـوانـه ‌‌‌ مـویـش بـه تـو مـمـانـه

جشن سده

جشن سده یکی از جشن های بسیار کهن و زیبا و دل انگیز است. که در خراسان در بعضی از روستاها با وجود گذشت چند هزار سال هنوز هم با سرور و شادی و شکوه برپا می‌شود ، این جشن، در شب های یازدهم و دوازدهم و سیزدهم بهمن ماه بر گزار می‌شود .

در خراسان، در روستاهای، دیوان گاه (سر ولایت نیشابور) چکنه (نیشابور) دستگردان (فردوس) صلوند (سبزوار) مقلیسه (سبزوار) میاندهی (تربت حیدریه) مرندیز (بجستان) سده (قاینات) این جشن بر گزار می‌شود ، و ترتیب برپایی آن چنین است.

غروب روز دهم بهمن، ساکنان ده بر بلندترین بام خانهٔ خود می‌روند ، و بوته های صحرایی را به طرز خاصّی برروی هم می‌چینند ، به محض آنکه آفتاب در پس افق پنهان گشت و تاریکی همه جا را فرا گرفت بزرگ خانواده آتش به بوته ها می‌زند ، همین که شعلهٔ آتش به هوا برخاست فریاد شادی از حلقوم اهل خانه برمی خیزد ، زن و مرد و کودک به دور آتش حلقه می‌زنند و به وجد و سرور در می آیند و این شعر را که در حقیقت سرود سده است می‌خوانند .

آی ســده، ســده، ســده ‌‌‌ صـد بـه غـلّـه، پـنـجـه بـه نـوروز
آی ســده، ســده، ســده ‌‌‌ صـد بـه غـلّـه پـنـجـه بـه نـوروز

---

۱ ـ کبک

۲ ـ می‌ماند

زنونِ بی شوهر، چلّه بدرشو — زنون شودار، به غم گرفتار
صد به غلّه، پنجه به نوروز
دخترن دِ خَنَه، دِفکر جَمَه — نوروز بی یَمَه، زمَه می خیَه
صد به غلّه، پنجه به نوروز
سده در پشت دال، بمیرن غلّه دارُ — صد به غلّه، پنجه به نوروز
سده، سدهٔ ما — می شود دِگلهٔ ما

رقص در میان طایفه ها

انواع رقص های رایج، بین مردم کرد، ترک، عرب، ترکمن، فارس خراسان، از حیث فرم و آهنگ حرکات متفاوت است معروف ترین رقص های خراسان عبارتند،

۱ ـ رقص های کردی میان مردم شهرستان های شمالی
۲ ـ رقص های رایج میان مردم شهرستان های جنوبی
۳ ـ رقس های رایج میان مردم طایفه های ترک
٤ ـ رقص های رایج میان طایفه های ترکمن

رقص تربت جامی

رقص گروهی مردان در منطقه جام و باخرز که نمایشی است از یک کار دسته جمعی «درو غله، کوبیدن،باددادن، خرمن کردن» این رقص در ایران معروف است.
مردان و جوانانی که در فن این رقص زیبا و ظریف سابقه و تجربه دارند و به تمام مراحل آن آشنا هستند در یک دایره رقص را به ضرب «بِرَم از کجا بیارم» آغاز می نمایند و در هر مرحله از حرکات، یکی از عملیّات درو کردن، خرمن کوفتن، باددادن، الک کردن و جدا کردن گندم و جو از کاه با مهارت خاص نشان

۱ ـهَموُ، همان کتاب، ص ۱۱۷ ـ ۱۱۸



دسته نوازندگان بومی کرد قوچانی و تماشاچیان در روز جشن و رقص



گروهی از زنان کرد قوچانی در رقص دسته‌جمعی

می‌دهند که بسیار جالب و تماشایی است

دیگر رقص های معروف خراسانی، قوچانی، بجنوردی، اسفراینی، درگزی است

سوار کاری و اسب دوانی

میان ایلات، ترکمن، کرد، ترک خراسان از قدیم پرورش اسب و تعلیم سوارکاری و اسب دوانی رایج بود و یکی از امور مهّم زندگی محسوب می‌شد. و به این رسم اهمیّت بسیار قائل می‌شدند. این کار بین طوایف ترکمن هنوز هم رواج دارد. بهترین و زبده ترین سوارکاران خراسان از جوانان کرد، تیموری، هزاره، خاوری، ترک تشکیل می‌شد. و در ایّام نوروز و جشن های عروسی، کنار روستا، میان صحرا به اسب دوانی می‌پرداختند. و گارد حفاظت و تشریفاتی استانداران خراسان را اغلب جوانان آن ایلات تشکیل می‌دادند.

میان ترکمن ها اسب دوانی در سال دو نوبت یکی در بهار و دیگری در پائیز انجام می‌شود. و به اسب های برنده جوایزی اعطا می گردد.

کشتی

کشتی در میان جوانان و مردان ایلات و طوایف خراسان از قدیم رواج دارد و پهلوانان نامی ایران اکثراً از ایلات خراسان بوده اند مانند:

۱ـ صفر پهلوان، از طوایف کرد زعفرانلو اهل قلعه مینادرگز.

۲ـ رمضان پهلوان، از طوایف کرد زعفرانلو روستای داغدار درگز.

۳ـ علی محمد پهلوان، از کردان روستای حق ویردی درگز.

٤ـ عیسی خان پهلوان، از کردان روستای حق ویردی درگز.

٤ـ عیسی خان پهلوان از کردان لاین کلات.

۵ـ احمد وفادار از کردان چگنی نوخندان درگز

٦ـ نیاز پهلوان از طوایف کرد قوچان.

۸ـ قربان محمد بهادری از طایفهٔ بهادری قوچان.
۹ـ حاج بابا پهلوان از روستای برج قوچان.
۱۰ـ محمد علی صحرایی از کردان قوچان.
۱۱ـ مسلم اسکندری فیلابی از کردان قوچان و جز این ها
۱۲ـ علی اصغر خدمتگزار از کردان قوچان
۱۳ـ علی محمد کاظمی ازروستای اتر آباد قوچان
۱٤ـ کربلایی ابراهیم مایوانی، از طوایف توپکانلو روستای مایوان

کشتی چوخا

کشتی معروف چوخا میان ایلات کرد و ترک خراسان رواج دارد، و از قدیم به این کشتی اهمیّت خاص قایل بوده اند و در پرورش پهلوانان کوشیده اند. این کشتی در جشن های عروسی و ایام نوروز و سیزده بدر، در روستاها بر گزار می‌شد. بعداً به توسعه آن توجه بیشتری کردند و ترتیب مسابقات کشتی دادند و به اجرا درآوردند. ترتیب اجرای این کشتی چنین است.

کشتی گیران جبّه ای از برک سیاه که به آن «چوخا» می گویند به تن می کنند (در تابستان جبه نخی) و آستین ها را تا آرنج بالا می‌زنند و کمربند پارچه ای به دور کمر می‌بندند. و دامن های چوخا را برای آنکه دست و پا را نگیرد به پشت برمی گردانند. و زیر کمر بند محکم می کنند. و شلوار را نیز تا زانو بالا می‌زنند. و با پاهای برهنه، زیر نظر داوران و خبرگان کشتی، کشتی می گیرند. کشتی گیران فقط می‌توانند در کشتی، ازدست ها و پاهای خود، و از فنون مربوط به این کشتی استفاده کنند. و زور آزمایی نمایند. در کشتی چوخا کسی پیروز است که پشت طرف را به خاک برساند. در این مراسم، ساز و دهل نیز می‌نوازند. و تماشا گران، کشتی گیران را تشویق می کنند و به برنده، یک رأس گاو یا یک رأس گوسفند جایزه می‌دهند.

مراسم کشتی ترکمن

در اعیاد و جشن عروسی مسابقات کشتی انجام می گردد ، و به برنده کشتی جایزه داده می‌شود .

در این مراسم، بزرگان و مردان و زنان قبایل ترکمان شرکت می کنند ، موقع شروع کشتی، ابتدا آخوندی برای سلامت کشتی گیران و رفع هر گزند بد ، دعا می‌خواند . و داور که او را (امین) می گویند . نظامت میدان کشتی را ، بر عهده دارد . با یراق (جایزه) را اعلام می کند .

کشتی گیران، بدون لزوم توجه به هم وزنی یا هم سالی دو نفر ، دو نفر با هم کشتی می گیرند . کشتی گیران با لباس معمولی و کلاه پوستی پاها را برهنه می کنند و پاچه شلوار را بالا می‌زنند . در هر یک شالی به دور کمر از روی پیراهن خود می‌بندند و گره های همدیگر را امتحان می کنند . تا از محکم بودن آن مطمئن شوند . سپس هر یک از دو حریف کشتی گیر ، با گرفتن شال کمر حریف از ناحیهٔ پهلو با دست چپ کشتی را آغاز می کنند ، و در این حال شانه به شانه هم می گذارند و به زور آزمایی می‌پردازند تا مجالی بدست بیاورند ، وقتی بکار برند و حریف را بزمین بزنند ، چنانچه قسمتی از بدن یک کشتی گیر ، البته از زانو به بالا بزمین برسد ، او بازنده می‌شود . و باید میدان کشتی را ترک کند . و این برنده را نزد یاشول ها (بزرگان) می‌برند تا جایزه خود را بگیرد .۱

مراسم حنابندان و ترانهٔ آن

یکی از سنّت های مردم در جشن عروسی، برگزاری مراسم شب حنابندان است که با تشریفات و شکوه خاص در خانهٔ عروس و داماد با شرکت مدعوین برگزار می‌شود .

---

۱ ـ میرنیا ، همان کتاب ص ۱۹۹ نقل از پور کریم، هوشنگ مجله هنر و مردم شماره ۸٤

درخانهٔ عروس جنب و جوش و رقص و آواز بیشتر از خانهٔ داماد است. زنان و دختران شرکت کننده در این مراسم با دایره زدن و رقص و آواز خوانی به برگزاری آن جلوه خاص می‌دهند. ترانهٔ حنابندان در خراسان چنین است

عروس حنا مِبنده   به دست و پا مِبنده
حنای رای کاشون   چه خوش ادا مبنده
آن یار منه که می‌روه سربالا   دستمال به دست و می‌زنه گرما را
مخمل بخرم سایه کنم صحرا را   گرما مزنه شاخ گل رعنا را
یارم حنا مِبنده   عاشق نما مبنده
حنای اصل کرمون   به دست و پا مبنده
از کوچه در آمدی خندو خندو   چشمت به منست و چادرت ورونُدو
چشمت به منست و چادرت می‌لرزو   پَن بوسه ی تو به عالمی می‌آرزو

عروس حنا مبنده
به دست و پا مبنده

از کوچه درآمدی و سیبَم دادی   مانند خودت سرخ و سفیدم دادی
سیبی که تو داده ای هنوزش دارم   دَر نقره گرفتم و به جیبَم دارم

یارم حنا مبنده
عاشق نما مبنده

او یار من است از آن بالا می‌آید   با اسب سفید صد تمن می‌آید
از کوچه درآمدی وسیبی دادی   مانند خودت سرخ و سفیدم دادی

یارم حنا مبنده
عاشق نما مبنده

او یار من است از آن بالا می‌آید   با اسب سفید صد تمن می‌آید
با اسب سفید و سر یراقش نقره   یاغی شده و به جنگ من می‌آید
عروس حنا مبنده   به دست و پا مبنده

وقتی که عروس را از حمام بیرون آوردند این ترانه را می‌خوانند

۱ـ شکورزاده، همان کتاب ص ۱۸۴

گل در آمد از حمّام سنبل در آمد از حمّام
به داماد زود خبر دهید عروس در آمد از حمّام

ترانهٔ عروس کشان
در مشهد

وقتی عروس آمادهٔ حرکت به سوی خانهٔ داماد شد. این ترانه را با آواز خوش و آهنگ ساز می‌خوانند.

امشب چه شبی است. شب مراد است امشب این خانه پر از شمع و چراغست امشب
بادا، بادا، بادا ایشالله مبارک بادا
عروسی شاهانه، ایشالله مبارکش باد جشن بزرگانه، ایشالله مبارکش باد
گلی به گلستانه ایشالله مبارکش باد
آن یار منست که می‌رود سر بالا دستمال به دست می‌زنده گرما را
مخمل بزنید سایه کنید صحرا را آفتاب نزنه شاخ گل رعنا را
بادا، بادا، بادا ایشالله مبارک بادا

ترانه ترکان آذربایجانی
در بردن عروس

گلینه باخ گلینه	=	عروس را نگاه کن عروس را
الینی قویوب بیلینه	=	دستش را به کمر زده است
گلینه سؤز دیمیوز	=	به عروس حرف درشت نزنید
چیخار گئدر ئوینه	=	بر می‌گرد به خانه پدری
گلین گلر خان گلیر	=	عروس می‌آید خان می‌آ
ائولری یی خان گلر	=	خانه ها را خراب کن می‌آ
الینده أولگوج تیته	=	در دستش تیغی دارد
با شلاری قیرخان گلر	=	برای تراشیدن سرها می‌آید



عروس را به گرمابه می‌برند و زنی آئینه بدست پیشاپیش عروس راه میرود و آئینه را جلو صورت او نگهمیدارد. زن دیگری اسفند و کندور دود میکند و نوازندگان ساز و دهل عروس و همراهیانش را تا در گرمابه همراهی میکنند.

ساریم ساغیم سوغانیم	=	سیرمن و پیاز من
یاد قزیندان دوغانیم	=	ای که از دختر بیگانه زاده شده ای
یاریسی ایلان بالاسی	=	نصفش بچّهٔ مار است
یاریسی جانیم پاراسی	=	نصف دیگر پارهٔ جانم است ۱

ترانه ترکان درگز
موقع بردن عروس

آت کتورین آتلا نسین آتی کهر ، یار ، یار
«اسب کهر را بیاورید ، یار یار»
گلین گلَسین تیز منسین، آدی گهر ، یار ، یار
«عروس زود بیاید سوار شود ، نامش گوهر است، یار یار
رخصت و یرین قیز چخسین، اولدی سحر یار ، یار
یوله سالین تا گیتسین، ویردی خبر یار ، یار
«راه بیاندازید تا برود ، از خانهٔ داماد خبر آوردند
اوچ باجیدن بیری سی، آتلانه دی، یار یار
«از سه خواهر این یکی عروس شده و دارد سوار می‌شود ، یار یار
ایندی اونین گونی سی، پارتلانه دی یار یار
«حالا هوی او در خانه می‌ترکد یار یار» (در درگز داشتن دو تا چند زن رسم بود)
گلین بیلی اینچه دی، اینچه بیللّی، یار یار
عروس کمر باریک است، کمر باریک یار یار
اول چاغا اوغلاندی بیلین ایندی یار یار
اول فرزند پسر است، این را بدانید یار یار
نچّه صندوق جهیز لر ، قفل تؤلی یار یار

---

۱ ـ روشن، ادبیات شفاهی آذربایجان، دنیا ، تهران ـ ۱۳۵۸ ص ۲۱ ـ ۲۳

چند صندوق جهیز سر قفل همراه عروس است
بیزدن سیزه قز گَلَر ، زُلفی تؤلی یار یار
از سوی ما دختری به خانه داماد می آید که زلفش تاب داده و آراسته است[1]

ترانه ترکمن
موقع بردن عروس

آرپه جورک یی درهه	=	نان جوین به عروس مخوران
آلاجه کوینک گی دِرمَه	=	پیراهن کرباس به برش مکن
آغز لَرَه تا پدرمه	=	رفتاری بد مکن که زبان ها بیفتد
ساق الی ساری یاغدا	=	دست راستش را توی روغن زرد بگذار
شُول الی سوق اوندا	=	دست چپش را میان آرد بگذار
اونی قوی گین خوشلغ گوندا	=	برای او روز خوش فراهم بیار
چایر کمین چرما شینگ	=	مثل بیده یونجه بهم به پیچید
مل لر کمین اوز تا شینگ	=	مثل درخت مو بهم بچسبید
آل یا نقدان آفشر دینگ	=	او را به بر خود فشار بده
آلا یورقان افشارینگ	=	و در رختخواب قرمز بخوابان [2]

ترانه عروسی
در قاینات و بیرجند

دل تسلی می‌دهد دلبر زحموم اومده
با کنیز و با غلوم و با سرو سامانه ای

---

۱ ـ میرنیا ، سیدعلی، ایلات و طوایف درگز ج ۲ ص ۷۲
۲ ـ میرنیا ، طوایف ترکمن ص ۱٤۲

مردمو، پشت سرش، باهای وهوی ولوله
در کف دستوش نهاده طاس و سنگ و شانه ای
سنگ بوسه می‌زنه هر لحظه ور پایون یار
شونه زلفوش می کشه، مو را به هر دندانه ای
سنگ محرم، شونه محرم، مو چرا بیگانه یوم
حال مو را بین که مو کمتر زسنگ و شانه ای
در حمومش پا نهاده آن نگار لاله رُخ
صحن آن حموم گشته، همچو جفت خانه ای
زاب پاک و از گلاب و عطر از روی هوس
ذرّه، ذرّه بر سرش می‌ریخت هر بیگانه ای [1]

ترانه عروسی
سیستانی ها

در شب حنابندان، زنان خانواده عروس، به همراه تعدادی، دایره زن به اتاقی که عروس نیز در آن است می‌روند، و درب اتاق را بسته و پشت آن قرار می گیرند، زنان همراه داماد که معمولاً از بستگان نزدیک او هستند، دایره زنان به اتاق عروس نزدیک می‌شوند و در هنگام نزدیک شدن به اتاق می‌خوانند:

درواکنه، در واکنه، حنا میاره بر شما
درواکنه، درواکنه، چادر میاره بر شما
درواکنه، درواکنه، پیراهن میاره بر شما
درواکنه، در واکنه، چادر میاره بر شما
درواکنه، درواکنه، پیراهن میاره بر شما
درواکنه، درواکنه، دستمال میاره بر شما
درواکنه، درواکنه، داماد میاره بر شما

---

۱ ـ میرنیا، سرزمین و مردم قاینات ص ۵۹ (هنوز چاپ نشده)

زنان خانواده عروس در جواب هر بیت از اشعار فوق متقابلاً یک بیت از اشعار زیر را خوانده و پاسخ می‌دهند.

حنای شما، مال شما، ما، زن نداره بر شما
چادر شما، مال شما، ما، زن نداره بر شما
پیراهن شما، مال شما، ما، زن نداره بر شما
دستمال شما، مال شما، ما، زن نداره بر شما
داماد شما، مال شما، ما، زن نداره بر شما

در این موقع خانواده داماد، به در فشار می آورند، سرانجام می‌شکنند یا باز می کنند، و وارد اتاق می‌شوند، و پس از مدّتی طولانی بزن و بکوب و رقص و آواز، سینی حنا را بر زمین گذاشته و سپس سلمانی (دلاّک) از پدر عروس اجازهٔ حنا بستن به دست و پای عروس را می گیرد و شروع به حنا بستن می کند.

برنامهٔ حنا بستن دست و پای داماد هم در اتاق دیگر به همین نحو انجام می گیرد.[۱]

ترانه طوایف کرد
(کرمانج خراسان)

سر زلفان قاچی مکه = سرزلفان خود را قیچی مکن
لاو که خلکه عشقی مَکَه = پسر مردم را عشقی مکن
عشقی د کی بی دل مکه = اگر عشقی می کنی بی دل مکن
هالیلانه، لیلانه و مقامه دُرنه جان = درنه جان به این مقام می‌خواند، هالیلانه لیلانه
سر روی ته دِ گرم = سر راه تو را می گیرم
زار و ضرر دَ فِکرم = زاری کنان در اندیشه ام
و وی دردا از دَمِرم = با این درد من می‌مرم

۱ ـ افشار سیستانی، کتاب ایل ها و چادرنشینان ص ۸۲۲

هالیلانه، لیلانه و امقامه درنه جان = دُرنَه جان به این مقام می‌خواند ، هالیلانه، لیلانه

شیلواره خه چینه بده = شلوار خودت را چین بده
و گلاوه بینه بده = با گلاب آن را بو بده
شَو جاره شونه بده = شبی یکبار مرا در کنار خود جامده
هالیلانه، لیلانه، و مقامَه درنه جان = درنه جان به این مقام می‌خواند هالیلانه، لیلانه

تو دستی خه حمایل کَه = هر دو دستت را حمایل کن
له گردنی من سایل که = در گردن من از روی محبت
ازی گالیم من جایل که = من پیر شده ام مرا جوانم کن
هالیلانه، لیلانه و مقامه درنه جانه = درنه جان به این مقام می‌خواند هالیلانه، لیلانه[۱]

امثال خراسانی

۱ـ آسیائی لُم لُم، چی گندم
۲ـ از بومب عدس به بومب نخود ماشه گلیده = «از بام عدس به بام نخود ماشی غلتیده است»
۳ـ اشتر به قطار مردم رَنگینه = شتر به قطار رنگین می‌نماید
٤ـ اطلس کهنه مره امّا پتوه نَمره = اطلس کهنه می‌شود اما پا تاوه نمی شود
۵ـ الخه، جی جی، میخه = الخه مَه مَه می‌خواهد
٦ـ اینجه خراسونه خرره با نمد داغ مکنن = اینجا خراسانت خرر را با نمد داغ می کنند.
۷ـ به کپک بنده که خواهرزاده مگسه = به کیک بند است که خواهرزادهٔ مگسه
۸ـ به لُف لُف سگ، دریا نجس نمره = به لُف لُف سگ دزیا نجس نمی شود

---

۱ ـ شکورزاده همان کتاب، ص ٤۷۷

کرباس را می‌بیند.

۳ـ بله قازانه بیله چغندر = برای چنین دیگی چنان چغندر.

٤ـ کور کوری تاپار سو چوقری = کور کور را پیدا می کند، آب گودال را.

۵ـ یور قانیوه گوره ایاقوی اوزات = به اندازه قد لحافت پا دراز کن

٦ـ بیچاق دسته سینی کَسمَز = کارد دسته اش را نمی بُرّد

۷ـ چراغ دیبنه ایشتق و یرمز = چراغ به زیر خود روشنایی نمی دهد

۸ـ یخ اوستنده توز آختا رار = روی یخ گرد و خاک می‌طلبد.[۱]

«امثال طوایف قوچان»

۱ـ اوره لُوی مِنَه ماهی مِگره = آب را تیره می کند تا ماهی بگیرد

۲ـ بچهّ ی اول بار مال کلاغه = در مورد مرگ میر بچه ها در قدیم

۳ـ به هفت آسمون یک ستره ندره = یعنی خیلی فقیر و بی نوا است

٤ـ مثل گوُ ملاّمَموُیَه= مثل گاو ملا محمّد است (نفهم است)

۵ـ مِگی سنبل فارس خورده = کسی که زیاد حرف می‌زند

٦ـ قُدقُدش اینجیه امّا تخمش جای دیگیه = (کسی که نفعش برای دیگری است)

۷ـ صد تا کل ره کلایه صد تا کوره عصایه.

بمعنی خیلی زرنگ و حقه است.

لازم به توضیح است این ضرب المثلها را کردان قوچان ۲ به زبان کردی بیان می کنند

---

۱ ـ میرنیا، ایلات و طوایف درگز ج ۲ ص ۱۷۹

۲ ـ جایانی، محمد، سرزمین و مردم قوچان، نشر اطلس، مشهد ـ ۱۳٦۳ ص ۱۸۳

مثل سیستانی ها

۱ـ ور آدم بی وایه، پیه گوشته = برای آدم فقیر جگر سفید هم گوشت است.
۲ـ گوسله توپو سگ منه گرفته = به همسایه می گوید گوساله ات پای سگ مرا گرفته است. (بهانه جویی)
۳ـ هر که صبر کنه خوار نمیشو = هر کس صبور باشد تنگدست نمی شود.[۱]

مثال قاینی ها و بیرجندی ها

۱ـ از خمشو بترس = از آدم خاموش بترس
۲ـ چغندر کلوته توره هه = چغندر بزرگ ته توبره است
۳ـ زعفرو نخورده لوپی زرده = زعفران نخورده صورتش زرد است
٤ـ ترک سر میکنم ته دردسر نکشیم = ترک سر می کنم تا دردسر نکشم
۵ـ خود و گربه نمیشه یه موش بگیره = خودش گربه نمی شود تا یک موش بگیره.[۲]

لالایی زنان طوایف خراسان

لالا لالا گُـــل نـــازُم
زغـمـهـای تـو بـیـمـارُم
تـوره دارم چـه غـم دارُم
هـزار شـکـرش بـجـا آرُم
لالا لالا گُـــلِ لالـــه
پـلـنـگ در کـوچـه مـی‌نـالـه
پـلـنـگ پـیـر بـی دنـدون
خـرو خـورده خِـدِی پـالان
لالا لالا گُـل پـسـتـه
بـابـات رفـتـه بـه گُـلـدسـتـه
بـچـم آرُم نـمـی گـیـره
شُـدم از دسـت او خـسـتـه

---

۱ ـ افشار سیستانی، ایرج، ایل ها و چادرنشینان جلد ۲ صفحه ی ۸۱۹ ـ ۸۲۰
۲ ـ میرنیا، سرزمین و مردم قاینات (هنوز چاپ نشده)

لالا لالا گُـل سـوسـن / سـرت وردار لـبـت بـوسـن
لـبـت بـوسـن کـه بـو دَره / کـه بـا گـل گـفـت و گـو دَره
لالا لالا گُـل زیـره / چـرا خـوابـت نـمـی گـیـره
بـابـات رفـتـه زنـی گـیـره / نـه نـت از غـصّـه مـی‌مـیـره
لالا لالا گُـل گـنـدم / بـرت گـهـواره مـی‌بَـنـدُم
اگـر امـر خـدا بـاشـه / کـه گـهـوارت طـلا بـاشـه
لالا لالا گـلـم بـاشـی / تـسـلّای دلـم بـاشـی
بخـوابی از سـرم واشـی / نـمـیـری هـمـدمـم بـاشـی
لالا لالا عـسـل بـاشـی / دلـم مـیـخـواس پـسـر بـاشـی
به هر مجلس که بنشینی / تـو جـادار پـدر بـاشـی
لالا لالا بـه گُـل مـانـی / بـه آب زیـر پُـل مـانـی
سحر که زودی درخیزی / بـه خـرمـن هـای گُـل مـانـی
لالا لالا گـل نـعـنـا / بـابـات رفـتـه شـدم تـنـهـا
لالا لالا گـل عـنـاب / شدم از گـریـه هـات بـی تـاب

لالائی زنان طوایف ترک

لایـلای بـالام الله یـار = لای، پـسـرم الله یـار
جـلـگـه و بـاغ اولـدی قـار = جلگه و باغ را برف فرا گرفت
مـنـم بـالام یـا تـو بـدور = بـچـه ی مـن خـوابـیـده
سـاخـلاسـون پـرورد گـار = خـدا او را نـگـه دارد
لای لای دیـم آدیـوه = لالای بـگـویـم بـنـام تـو
الله یـتـشـون دادیـوه = خـدا بـداد تـو بـرسـد
بـویـوک اولـدون بـیـر گـون سـن = روزی کـه تـو بـزرگ شـدی
مـنـی سـالـگـیـن یـا دیـوه = مـرا بـیـاد بـیـاور

۱ـ شکورزاده، همان کتاب، ص ۵۱۹

لای لای دیم یاتاسن = لالایی بگویم تا بخوابی
قزیل گوله باتاسن = میان گل سرخ ها مروزدی
قزل گولون ایچنده = میان گلهای سرخ
شیرین یوخی تا پاسن = خواب شیرین بیابی
لای لای بالام یا تو بدی = لالایی فرزندم خوابیده
گل یا ستیقه با تو بدی = انگار گل به پاش فرو رفته
الله اونی ساخلاسون = خداوند او را نگه دارد
بیر قیز بیزه ویروبدی = یک دختری بما داده

لالایی ترکمنی

آلی اوغلیم آلانچاق = بخواب پسرم فردا
آقر سو بولانچاق = آق اویلر (بزرگ) قبیله مان خواهی شد
آلتمش باشلی آق اوینگ = شصت چوبه آلاچیق سفید را
گلیشگی سالانچاق = در آینده خواهم ساخت
سالانچاق دان سالاین = بعد از ساختن آن
قاقان مگا یولاین = پدرت را به مگه خواهم فرستاد
قاقان مکه دان گلیندا = موقعی که پدرت از مگه آید
آلتین یوزگ پایلاین ۲ = انگشتری طلا بین ایل تقسیم خواهم کرد .
گلیشگی سالانچاق = در آینده خواهم ساخت
سالانچاق دان سالاین = بعد از ساختن آن
قاقان مگا یولاین = پدرت را به مگه خواهم فرستاد
قاقان مکه دان گلیندا = موقعی که پدرت از مگه آید
آلتین یوزگ پایلاین = انگشتری طلا بین ایل تقسیم خواهم کرد.

---

۱ ـ نقل از ایلات و طوایف درگز، تأیف نگارنده ج ۲ ص ۱۷۵
۲ ـ گلی، امین الله، بررسی تاریخ ترکمن، نشر علم، تهران ۱۳٦٦ ص

لالائی طوایف کرد

لالائی رلی دی = لائی لا ، بچّه ی مادر
بخُوتْ نای با بَتْ چو آتفنگ بیکری = چرا خوابت نمی آید پدرت رفته که برایت تفنگ بخرد .
دایک خت اسبیت بی زین دَکَ = مادرت اسبش را زین می کند
لائی لا رلی دی = لالی لا بچّه ی من.۱

لالائی طوایف ترک آذربایجانی

لای لای دئـدیـم گـؤنـدَه مَـن	=	لالائـی گـفـتـم هـر روز مـن
کـؤلـگـهَ دَه سـن گـونـده مـن	=	تـو در سـایـه ای مـن در آفـتـاب
ایـلـده قـوربـان بـیـر اولـسـا	=	اگـر قـربانـی در سال یـکبـار باشـد
سـنـه قـوربـان گـُونَـده مـن	=	مـن هـر روز قـربـانـی تـو شـوم
بـالا مـا جـان دئـمـیـشـم	=	بـه بـچّـه ام جـان گـفـتـم
آغـلامـا ، جـان دئـمـیـشـم	=	گـریـه مـکـن جـان گـفـتـم
بـالام دیـل آچـان گـونـه	=	بـرای روزی کـه زبـان بـاز کـنـد
قـوز و قـوربـان دئـمـیـشـم	=	بـرّه ای قـربـانـی گـفـتـم

---

۱ ـ کلانتری، منوچهر ، مجله هنر و مردم، از تحقیقات ادارهٔ فرهنگ عامه ص ٤٨

منابع و مراجع

۱ـ آذری، علی، قیام کلنل محمد تقی خان پسیان، چاپ دوم، صفی علی شاه، تهران، ۱۳۲۹

۲ـ اسکندربیگ، عالم آرای عباسی، شاهرودی، تهران ۱۳٦٤

۳ـ افشار (سیستانی) ایرج ... مقدمه ای بر شناخت ایل ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، ۲ جلد مؤلف تهران ۱۳٦٦ ش

٤ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، خاتون هفت قلعه امیرکبیر، چاپ دوم تهران ۱۳۵٦

۵ـ بامداد، مهدی، رجال ایران (٦ جلد)، زوّار تهران، ۱۳٦۲

٦ـ بهروز، محمدجواد، مقاله سیزده بدر، مجله آینده ـ ۱۳٦٤

۷ـ پرویز، عباس، مقاله غوریان مجله بررسی های تاریخی شماره ۱ سال ٦

۸ـ توخدی، کلیم الله، حرکت تاریخی کرد خراسان (۳جلد) مشهد، مؤلف، ۱۳۹۵ ـ ۱۳٦٤ ـ ۱۳٦۷

۹ ـ جابانی ـ محمّد ـ سرزمین و مردم قوچان، اطلس، مشهد ۱۳٦۳

۱۰ـ خسروی، محمدرضا، جغرافیای تاریخی زاوه، آستانقدس، مشهد، ۱۳٦٦

۱۱ـ خواجه رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ (۲ جلد) بهمن کریمی، اقبال، تهران ـ ۱۳٦۲

۱۲ـ روشن، ادبیات، شفاهی آذربایجان، نشر دنیا، تهران ـ ۱۳۵۸

۱۳ـ رایت، دنیس، ایرانیان در میان انگلیس ها، منوچهر طاهرنیا، آشتیانی، تهران ـ ۱۳٦۲

۱٤ـ شکورزاده، ابراهیم، عقاید و رسوم مردم خراسان، سروش، چاپ دوم، تهران ۱۳٦۳

۱۵ـ قاسمی، ابوالفضل، خاوران ... تهران، مؤلف ۱۳٤۹

۱٦ـ قدوسی، محمد حسین، نادرنامه، انجمن آثار ملی خراسان مشهد، ۱۳۳۹

۱۷ـ قزوینی، محمد، مقاله، میرنوروز، مجله یادگار سال ۲ شماره ۳

۱۸ـ کشاورز، کیخسرو، تاریخ ایران، تهران

۱۹ـ کلنل بیت، سفرنامه خراسان و سیستان، ترجمه روشنی، رهبری، یزدان، تهران ـ ۱۳٦۵
۲۰ـ گرگانی امیر فریدون، گاهنامه نوروز، سروش تهران ۱۳۵۹
۲۱ـ لمتون، آن، تاریخ ایلات ایران، ترجمه علی تبریزی(مقاله ایلات عشایر ایران) آگاه ـ تهران ـ ۱۳٦۲
۲۲ـ محمد کاظم مروی، عالم آرای نادری، چاپ عکسی مسکو، نشر دانش ۱۳٦۵
۲۳ـ میرنیا سیدعلی کتابهای ایلات و طوایف درگز، مؤلف، مشهد ۱۳٦٦ ـ و ایلات و طوایف کرد ایران، مؤلف، مشهد ـ ۱۳٦٦ و ایلات و طوایف ترکمان ـ اطلس، مشهد، ۱۳٦٦ و وقایع خاور ایران، پارسا، تهران ـ ۱۳٦۷
۲٤ـ ناصرالدین شاه، سفرنامه،

تألیفات دیگر نگارنده

۱ـ سرزمین و مردم اسفراین، چاپ اول، نشر سازمان تربیت بدنی اسفراین ۱۳٤۵
۲ـ سرزمین و مردم کاشمر، چاپ اول نشر فرمانداری کاشمر، ۱۳٤٦
۳ـ سردارانی ازایلات و طوایف درگز، چاپ اول، نشر مؤلف، مشهد ۱۳٦۱
٤ـ نغمه میر، (مجموعهٔ اشعار مؤلف) چاپ اول، نشر سراینده، مشهد ۱۳٦۱
۵ـ ایلات و طوایف درگز (ج ۲) نشر مؤلف مشهد، ۱۳٦۲
٦ـ خواستگاری نادرشاه از امپراتریس روسیّه، انتشارات اطلس، مشهد چاپ اول ـ ۱۳٦۵
۷ـ رقابت دو ابرقدرت در خاور ایران، زیر چاپ، نشر اطلس
۸ـ طوایف ترکمان، انتشارات اطلس، مشهد چاپ اول ۱۳٦٦
۹ـ وقایع خاور ایران، دورهٔ قاجار نشر پارسا، تهران، ۱۳٦۷
۱۰ـ ایلات و طوایف کرد ایران، چاپ اول، مؤلف ۱۳٦٦
۱۱ـ داستانهای حیرت انگیز و وقایع عبرت آموز، آماده چاپ
۱۲ـ دختر صحرا، یا گلنار و مهیار، زیر چاپ، نشر پارسا، تهران
۱۳ـ خاطرات گونه گون ـ آماده چاپ
۱٤ـ زادخان عیّار، آماده چاپ
۱۵ـ شوخی شعرا ـ آمادهٔ چاپ
۱٦ـ فرهنگ مردم ایران (فولکلور) زیر چاپ، نشر پارسا تهران
۱۷ـ چه شد، چنین شد. آماده چاپ
۱۸ـ سرزمین و مردم قاینات، آماده چاپ
۱۹ـ علم عروض و قافیه و بیان و صنایع بدیع
۲۰ـ وقایع خاور ایران، دورهٔ پهلوی ـ زیر چاپ، نشر پارسا
۲۱ـ کتاب حاضر نشر نسل دانش ـ ۱۳٦۹



سید علی ـ میرنیا ـ مؤلف کتاب (متخلص به سیّد)

شود طی «سید» این عمر گرانقدر   خوشا ماند ز کس نام و نشانی

اثر از خدمتی در نشر دانش   بماند جاودان با عزّ و شأنی

بخش ششم

فهرست ها

الف

غ

ف

ن

و

فهرست اعلام نام ایل ها و طایفه ها

فهرست اعلام جای ها

الف